

سازمان

شماره ۶۰ آبانماه ۱۳۷۷



دفتر ویژه : "خشونت در حوزه سیاست"

جامعه ایران در برزخ سیاسی!

آیا اقتصاد ایران سامان پذیر است؟

"هدفی ها" چه اهدافی را دنبال می کردند؟

افغانستان و آرایش جدید نیروهای سیاسی

مبانی توسعه و جامعه مدنی

در این شماره می خوانید :

- ۳ جامعه ایران در برزخ سیاسی ! (یادداشت سردبیر)
- ۴ اول آبان، استمرار دوم خرداد بود ! (بابک امیرخسروی)
- ۶ آیا اقتصاد ایران سامان پذیر است ؟ (و . معصوم زاده)
- ۷ مبانی توسعه و جامعه مدنی (بهار زنده رودی)
- ۸ "هدفی ها" چه اهدافی را دنبال می کردند ؟ (ساسان رجالی فر)
- ۱۰ افغانستان و آرایش جدید نیروهای سیاسی (ماشا الله رزمی)
- ۱۲ خشونت در حوزه سیاست (س . نورسته)
- ۱۳ از چه بنویسم ؟ (ناهید کشاورز - فرخنده)
- ۱۴ نقدی بر خاطرات آقای پرویز اکتشافی ۲ (بابک امیرخسروی)
- ۱۶ نگاهی بر فلسفه تاریخ هگل و ماتریالیسم تاریخی مارکس (فرامرز دادور)
- ۱۷ بیراهه الهیات و عرفان، بن بست فلسفه در ایران ! (محمد مراد فرزانش)
- ۱۸ گردش به چپ آزاد است ! (و . معصوم زاده)
- ۱۹ حفاظت از محیط زیست، نیازی صبرم (سعید اسماعیلی)
- ۲۰ آئینه (محسن حیدریان)
- ۲۶ حدیث ملال آور "صحت ارزیابی ها" ! (ساسان رجالی فر)
- ۲۷ آب (سهراب سپهری)

توضیح ضرور !

از دوستان عزیزی که برای ما مقاله می فرستند، خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند :

- ۱- مقالات را در حد امکان کوتاه و فشرده، خوش خط و خوانا، با فاصله کافی میان سطرها و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید .
- ۲- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالات را با امضا درج می کند . اگر مایل نیستید که مقاله به نام اصلی شما چاپ شود، حتما تذکر دهید و برای خود یک نام مستعار اختیار کنید .
- ۳- چاپ مطالب، ضرورتا به معنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست .
- ۴- راه آزادی در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است .
- ۵- ما به دوستان عزیزی که از مطالبشان در نشریه استفاده نمی کنیم، در ستون ویژه ای پاسخ خواهیم داد .

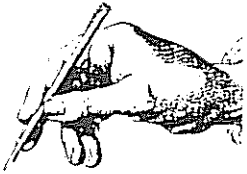
آدرس پستی جدید راه آزادی :
Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

بهای تکفروشی:
آلمان ۴ مارک
فرانسه ۱۵ فرانک
آمریکا ۳ دلار
اتریش ۳۰ شیلینگ
سوئد ۱۸ کرون
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب
دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید
Rivero, B. P. 47
F - 92215 Saint Cloud Cedex-
France

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

راه آزادی را یاری دهید!



جامعه ایران در بروز سیاسی!

نیروهای محافظه کار سنتی که از فردای انتخابات دوم خرداد، همه تلاش خود را در راستای جلوگیری از گشایش فضای سیاسی جامعه ایران به کار انداخته اند، در آستانه انتخابات مجلس خبرگان نیز به موازات هم، تاکتیک های گوناگونی را در عرصه های مختلف، ولی با هدفی مشترک به کار گرفتند. هجوم به برخی روزنامه ها چون "توس" و "نوید اصفهان" و بازداشت مسئولین و دست اندرکاران آنها و نیز تهدید مسیقیم نشریاتی چون "راه نو" و "توانا" که عملاً به تعطیل آنها منجر گشت، دمیدن در شیپور ماجراجویی نظامی علیه افغانستان و تدارک مانور گسترده نظامی در مرزهای شرقی کشور، به کار انداختن اهرم "نظارت استصوابی" شورای نگهبان برای برکناری نیروها و عناصر "مزاحم" جناح رقیب از جریان انتخابات خبرگان، همگی بخش های مختلف سناریوی واحدی را تشکیل می دادند که در سایه آن می بایست در یک فضای پرتنش و ملتهب شبه جنگی و سانسور مطبوعاتی، برای یک دوره ۸ ساله دیگر، استیلای بی چون و چرای نیروهای راست و افراطی بر مجلس تعیین رهبری نظام، تامین گردد.

راستگرایان برای تثبیت موقعیت خود در مواضع کلیدی قدرت، شکستن اقتدار خاتمی و سرکوب آزادیهای نسبی ایجاد شده، از همه اهرمهای قانونی و غیرقانونی سود می جویند. این نیروها با تکیه بر نقاط ضعف قانون اساسی جمهوری اسلامی - که در بسیاری زمینه ها نافی حق حاکمیت مردم است - نه تنها با استفاده از حریه "قانون"، سیاست سرکوبگرانه و انحصارطلبانه خویش را پیش می برند، بلکه هرگاه خطر از دست دادن ابتکار عمل را احساس کنند، با زیر پا گذاردن قوانین موجود نیز، به تعرض می پردازند. از همین روست که باید هجوم غیرقانونی به مطبوعات و کشاندن مدیران مسئول آنها به دادگاههای غیرصالح از نوع "دادگاه ویژه روحانیت"، خودسریهای وزارت اطلاعات در زمینه بازداشت مخالفان و تهاجمات سازمان یافته باندهای شبه فاشیستی را به گردهمائی های دارای مجوز قانونی، در واقع مکمل "اقدامات قانونی" از نوع "نظارت استصوابی"، حق وتوی ولی فقیه در امور اساسی مملکت، استیضاح وزیران اصلاح طلب در مجلس و غیره به حساب آورد. لذا قانون و قانونیت برای محافظه کاران سنتی آنجا قابل احترام و واجب الاجراست که پایه های قدرت آنان را سست ننماید. آنجا که همین قوانین در خدمت حفظ منافع آنان کارساز نباشند، جامعه به جولانگاه "برادران اطلاعاتی" و چماقداران "حزب الهی" تبدیل می گردد!

در چنین معرکه ای، از یکسو تناسب نیروهای درون حاکمیت به نفع راستگرایان و عدم قدرت

در دراز مدت نمی تواند بر ماهیت اختلافات اساسی میان جناح های حکومتی در مورد نگرش به نوع اداره جامعه سرپوش گذارد. جبهه سازیهای کاذب از نوع "خودی و غیرخودی" و یا "مکتبی و غیرمکتبی" قادر به حل این اختلافات نخواهند بود و این واقعیت که صف بندیها میان هواداران آزادی و مردمسالاری و مخالفان آنها درحال شکل گیریت، با سرسختی خود را دیر یا زود به اصلاح طلبان درون حاکمیت تحمیل خواهد کرد.

اما آنچه که در عرصه سیاست گذاری نسبت به دولت خاتمی برای اپوزیسیون دمکرات حاوی اهمیت جدیست، پرهیز از هرگونه افراط و تفریط است. اپوزیسیون دمکرات نباید به سخننگوی سیاست خاتمی تبدیل شود، بلکه باید به طور استوار بر استقلال اندیشه و عمل خود پای فشرده و از هر فرصتی برای رساندن صدای خود به گوش مردم استفاده کند. مردم باید به تجربه دریابند که تلاشهای ما در راستای دستیابی به آزادی، مردم سالاری و عدالت اجتماعی، بسیار فراتر از برنامه انتخاباتی خاتمی می رود. در عین حال که باید از هرگونه اقدام مثبت دولت خاتمی و تقویت جبهه او در مقابل راستگرایان حمایت کرد، به طور همزمان می باید تعلل ها و تردیدهای او را در برآوردن وعده های انتخاباتی خود، مورد انتقاد جدی قرار داد. اما این به معنی آن نیست که علائق ذهنی خود را جانشین واقعیات عینی کنیم. خاتمی مجری سیاست های ما نیست. او شخصیتی است اصلاح طلب از درون همین نظام بسته مذهبی و قرار نیست برای دگرگونیهای جامعه ایران معجزه کند. باید محدودیت های بینشی و در عین حال تنگناها و دشواریهای او را با توجه به تناسب کنونی قوا در حاکمیت جمهوری اسلامی به دقت درنظر داشت و متناسب با آن و به دور از احساسات و غوغاسالاری و با درایت کامل سیاسی، دست به تنظیم یک خط مشی عقلانی و پر متانت در قبال سیاستهای او زد. در عین حال می باید توهمات بینشی او را به نقد کشید.

در وضعیت کنونی که نیروهای راستگرا، با تعرضات پیاپی به طور همه جانبه به تضعیف اقتدار خاتمی مشغولند و در شرایط نبود احزاب و سازمانهای سیاسی و غیر متشکل بودن مردم و بدتر از آن ضعف و پراکندگی نیروهای اپوزیسیون، به واقع جامعه ایران در یکبرزخ سیاسی به سر می برد. شاید از طریق تشکل مردم در شوراها که انتخابات آن در راه است، بتوان روزنه ای برای برون رفت از اینبرزخ یافت. اما آنچه که مسلم است اینست که نیروهای محافظه کار از هم اکنون برای به شکست کشاندن انتخابات شوراها دست به کار شده اند و این امر، ایران را آستان صف آرایی های و حوادث تازه سیاسی می کند.

اجرائی کافی دولت خاتمی و از سوی دیگر محدودیتهای بینشی شخص او و طیف ناهمگون نیروهای اصلاح طلب پشتیبانش، بر بفرنجی اوضاع سیاسی ایران می افزاید. تسلط نیروهای راست بر مواضع کلیدی حاکمیت، دامنه مانور و عمل را برای اصلاح طلبان فوق العاده محدود می کند و از همین روست که طرحهای مثبت اصلاحی بر روی کاغذ باقی می ماندند و گفتارها و سخنرانی های خوب به موعظه های اخلاقی بدون پشتوانه اجرایی تبدیل می گردند. بر عکس هر آینه خاتمی و یارانش به مرزهای محدودیتهای فکری - عقیدتی خود می رسند و به ناگزیر بر توهمات ناشی از امکان تلفیق ولایت مطلقه و مردمسالاری دامن می زنند، خطاهای معرفتی آنان چونان "اندیشه های ناب اسلامی" توسط راستگرایان در بوق و کرنا دمیده می شود و به بهترین وجهی مورد بهره برداری تبلیغاتی قرار می گیرد. نمونه این امر را به خوبی می توان در پیام تلویزیونی اخیر رئیس جمهوری به مناسبت برگزاری انتخابات خبرگان و دعوت مردم برای شرکت در انتخابات - علیرغم تشبیهات شورای نگهبان در حذف کاندیداهای جناح رقیب - مشاهده کرد. خاتمی در این پیام - که نیاز به بررسی جداگانه دارد - یکبار دیگر ولایت فقیه را "رکن اصلی نظام" خواند که "برهمه ارکان دیگر نظام اشرف دارد". دعوتهای مشابهی از طرف سایر نیروهای پشتیبان خاتمی، به ویژه برای "بی ثمر گذاشتن تلاشهای دشمنان نظام و ضد انقلاب" خطاب به مردم صورت گرفت که همگی کم تا بیش مضمون واحدی داشتند. حوادث مربوط به انتخابات خبرگان در عین حال یکبار دیگر نشان داد که تکنوکراتهای کارگزاران سازندگی در سیاستهای خود دچار نوسانات وحشتناک هستند و پیگیری آنان در مورد ضرورت توسعه سیاسی می باید بشدت مورد تردید واقع شود.

و اما محمد خاتمی در مقابل تعرضات گوناگون راستگرایان کمافی السابق بر سیاست تساهل و مدارا پای می فشرده. تاکید او برای از میان بردن جو خشونت در جامعه و استفاده از شیوه های مسالمت آمیز در حل اختلافات سیاسی البته قابل تقدیر است. اما کوتاه بینی نیروهای محافظه کار و تمایل آنان برای استفاده از قهر، جامعه را همچنان در فضای ترس و ناامنی نگاهداشته است. محمد خاتمی همچنین برای حل اختلافات، به مذاکرات و توافقات پشت پرده و به دور از قضاوت مردم تمایل نشان می دهد و این امر اگر چه در مواردی - چون آزادی اخیر دست اندرکاران روزنامه توس - موفقیتهایی نیز نصیب او می کند، اما معلوم نیست عاقبت خوشی داشته باشد. اما آنچه که با کمی اطمینان می توان گفت اینست که تلاش مسالمت جویانه خاتمی و نیروهای پشتیبان او برای یافتن زبان مشترک با رقبای پر قدرت و خشن خود،

اول آبان، استمرار دوم خرداد بود!

بابک امیر خسروی

دنبال فشارهایی که از سوی جناح راست بر روی وارد می شد، اعلام موضع کرد. او در سخنرانی رادیو - تلویزیون خود، پس از گله از کردار "دست اندرکاران برگزاری انتخابات که چرا شرایط و فضا به گونه ای فراهم نشد که رغبت صاحبان صلاحیت برای حضور در عرصه، بیشتر شود" و اشاره سربویشده که چاره ای ندارد، با این سخن که "به خصوص رئیس جمهور در سوگند خود عهد کرده است با خدا و مردم، که پاسدار جمهوری اسلامی و قانون اساسی باشیم" و تاکید این که در مرحله فعلی "مهم این است که ما مبنای کار خودمان را قانون اساسی قرار بدهیم، باوجود این که در زمینه های مختلف اختلاف نظر هست"، مردم را به شرکت در انتخابات دعوت نمود. ناراضی او از وضع، از دو زبانی او پیداست؛ و بی گمان در میزان شرکت انتشار آگاه تر مردم به ویژه در شهرهای بزرگ، در انتخابات بی تاثیر نبود.

عنایت به تفاوت ها در مواضع مؤلفه های سیاسی مختلف استلاف دوم خرداد برای سنجش تاثیر آن بر انتخابات اول آبان ماه خالی از فایده نیست.

مجمع روحانیون مبارز در بیانیه ۱۹ مهرماه، پس از انتقاد شدید از تنگ نظری و گرایشات یک جانبه شورای نگهبان و اعلام این که "در آستانه انتخابات خود را دست بسته می بیند" و تاکید این که "فهرست انتخاباتی ارائه نمی کند"، اعلام می دارد: "افتخار دارد که به وظیفه شرعی و قانونی خود عمل می کند" و "از مردم می خواهد تا در روزهای باقیمانده احساس مسئولیت کنند و در انتخابات خبرگان حضور یابند".

حزب کارگزاران سازندگی نقش فعال تری داشت. این حزب پس از اعتراض شدید به عملکرد شورای نگهبان، "به لحاظ حفظ وحدت ملی و تاثیرگذاری بر امور سیاسی کشور در انتخابات شرکت می کند". منتهی با این قید و شرط: "تنها در شهرهایی که امکان رقابت وجود دارد، لیست ارائه خواهد داد".

با فاصله چشمگیر از این دو نیروی مهم بازیگران دوم خرداد، موضع شورای هماهنگی گروه های خط امام شایان توجه است. این شورا مرکب است از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن اسلامی مدرسن دانشگاه ها، انجمن اسلامی مهندسان ایران، دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی معلمان. شورای هماهنگی در اطلاعیه ۲۳ مهرماه خود پس از ذکر این که قصد شرکت همه جانبه و پرشور در انتخابات خبرگان رهبری را داشت و برآن بود لیست مشترکی بدهد. اما به خاطر این که بخش عظیمی از نامزدهای آن ها رد صلاحیت شدند، از ارائه لیست انتخاباتی خودداری می کند، چنین رهنمود می دهد: "با شناختی که از درایت و کرامت مردم بزرگوار و شریف مان داریم، ملت هشیار کشورمان به تکلیف و مسئولیت های شرعی، ملی و انقلابی خویش آگاه بوده و با هوشمندی و روشن بینی وظایف خود را به انجام می رسانند". که آشکارا از دعوت مردم به شرکت در انتخابات خودداری می کند.

در همه این موضع گیری ها، با وجود تفاوت های ملموس، هم سویی هائی در بیان مطلب و برخورد به موضوع مشاهده می شود که از مورد خاص انتخابات مجلس خبرگان رهبری است. بنابراین دلیلی ندارد که در هر انتخابات دیگر که شورای نگهبان و جناح راست تمامیت خواه بخواهند باز یک تازی کنند، عملکرد این جناح را تحمل نکنند.

اما اپوزیسیون خارج از مدار حاکمیت در داخل کشور به درجات متفاوت و با زبان های مختلف مردم را برای خودداری از شرکت در انتخابات مجلس خبرگان دعوت کردند. نهضت آزادی ایران، جبهه ملی، حزب ملت ایران و شخصیت های منفرد در زمره آنها. در این میان نقش نهضت آزادی بسیار چشمگیر بود که با تحلیل های منطقی و به موقع به روشن کردن افکار عمومی پرداخت. در خارج کشور تقریباً همه سازمان های اپوزیسیون و از جمله حزب ما مردم را به خودداری از شرکت در انتخابات دعوت کردند. به باور من و حتی پس از مشاهده نتایج انتخابات، سیاست ما درست بوده است. ما از مردم خواستیم که ناخرسندی و مخالفت خود را در برابر زورگویی ها و تجاوز آشکار به حقوق دموکراتیک مردم با "خودداری از شرکت در انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان و گفتن یک نه قاطعانه" نشان دهند.

از پیامدهای مهم حرکت مردم در دوم خرداد و حکومت یکساله محمد خاتمی، باز شدن نسبی فضای سیاسی، به ویژه آزادی مطبوعات بود. بحث ها و نوشته های باز و پایه ای در مقوله ولایت فقیه و مشخصاً در مسائل مربوط به رهبری و مجلس خبرگان، نظارت استصوابی شورای نگهبان، از دایره بسته بحث های حوزوی خارج شده بود. این بحث ها به طور گسترده به روزنامه ها کشیده و به گردهمایی های دانشجویان، اعلامیه های سازمان های سیاسی و سخنرانی ها راه یافته بود.

با ورود فعال مجمع روحانیون مبارز، حزب کارگزاران سازندگی و سایر احزاب و سازمان ها و تشکل های طیف طرفدار اصلاحات و توسعه سیاسی به کارزار انتخاباتی مجلس خبرگان سوم، چشم انداز امیدبخشی در افق سیاسی کشور مشاهده می شد. با حکومت خاتمی در مقام مسئول برگذاری یک انتخابات سالم، می رفت تا در اول آبان، حماسه دوم خرداد به گونه ای تکرار شود. امکان تغییرات جدی در ترکیب مجلس خبرگان زیاد بود که می توانست زمینه را برای اصلاحات در جهت کارکرد این مجلس و تحقق برخی خواست های دموکراتیک فوق الذکر فراهم آورد.

جناح راست تمامیت خواه درست از چنین پیشامدی و از تکرار نوعی دوم خرداد وحشت داشت. به ویژه آنکه مربوط به مجلس خبرگان بود که مستقیماً با موضوع حساس رهبری و مقوله ولایت فقیه سروکار داشت. به همین جهت، این جناح به مجرد آنکه از سرگیجه دوم خرداد به درآمد، تمام هم خود را مصروف مقابله با جنبش آزادی خواهی و فلج ساختن و از کار انداختن ماشین حکومت خاتمی کرد. با این حال هنوز فضای سیاسی کشور تا یک ماه ونیم قبل از انتخابات بسته نبود. لذا استلاف سیاسی دوم خرداد از ماه ها قبل، تلاش گسترده ای برای مشارکت فعال در انتخابات مجلس خبرگان آغاز کرده بود.

اما یک ماه مانده به انتخابات و با نزدیک شدن لحظه خطر، جناح راست تمامیت خواه با یاری علی خامنه ای، باتمام نیرو وارد میدان شده در جوی سنگین به دنبال و به بهانه بحران افغانستان، لشگرکشی پرسرو صدا به مرز و انجام مانور نظامی و کوبیدن بر طبل جنگ و تحریک احساسات ملی، اقداماتی صورت گرفت که بخشی برای ترساندن و اعمال فشار بر طالبان، اما بخش واقعی دیگر آن، زمینه سازی برای یورش به آزادی ها بود. خامنه ای در یک نطق تند و حساب شده و گره زدن مساله امنیت ملی و خطر خارجی با مطبوعات، فرمان حمله به مطبوعات را صادر نمود. فردای آن، روزنامه و مجلات متعدد دگراندیش را در تهران و برخی شهرستانها بستند و مسئولان نشریه پرتیراژ و مردم پسند توس را به زندان انداختند. با این تمهیدات بحث رهبری و مجلس خبرگان فروکش کرد. دست ارتجاع بار دیگر از آستین شورای نگهبان به درآمد. از ۳۹۶ نامزد برای مجلس خبرگان صلاحیت تنها ۱۶۷ نفر مورد تایید قرار گرفت. از میان آن ها ۸۶ نفر همان نمایندگان مجلس دوم و خود اعضای شورای نگهبان بود. در چندین شهر یک نامزد بیشتر نبود. تبیح عملکرد شورای نگهبان و جانبدار بودن او بیش از همه در شهر مذهبی قم برجسته شد. از میان بیش از هزار مجتهد و ده ها آیت الله العظمی و نامزد این مقام، تنها صلاحیت یک روحانی متعارف پذیرفته شد. در شهرهایی که بیش از یک نامزد داشت، گزینش رقبا طوری بود تا در حد ممکن نامزد جناح راست تمامیت خواه از اقبال بیشتری برای انتخاب برخوردار باشد. به واقع، انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان با اقدامات شورای نگهبان، بیشتر انتصابات بود تا انتخابات. بسیاری از روحانیون معتبر و با نفوذ در اعتراض به راه و روش شورای نگهبان یا از نامزد شدن انصراف کردند و یا کنار کشیدند. این وضع خشم شدید و یاس نیروهای پیرامون حرکت دوم خرداد را برانگیخت، اما تا تحریم عمومی انتخابات پیش نرفت. زیرا انتخابات مجلس خبرگان که به موضوع حساس رهبری مربوط می شد، موردی نبود که مؤلفه های مختلف تشکیل دهنده نظام را، لااقل در مقطع فعلی رودرروی هم و در تقابل با رهبر جمهوری اسلامی قرار دهد. جناح راست تمامیت خواه از همین پاشنه آشیل محمد خاتمی و هم پیمانان اصلی او سز استفاده کرد: محمد خاتمی پس از ملاقات و گفتگو با شورای نگهبان و تلاش بی ثمر برای تعدیل موضع آن ها، باین قصد که امکان شرکت طیف های وسیع تری از نامزدها فراهم شود و به

بررسی اجمالی نتایج انتخابات

بررسی نتایج انتخابات از لحاظ سطح شرکت مردم، با در نظر گرفتن یک‌ه تازی های شورای نگهبان و جناح راست تمامیت خواه و با در نظر گرفتن موضع گیری جناح های اصلی نظامی که پایه گذار آن می گفت: "میزان رای مردم است" بسیار پراهمیت است. به ویژه آنکه آیت الله خامنه ای رهبر مذهبی جمهوری اسلامی در سخنرانی های متعدد از جمله در سی ام مهرماه، "براهمیت برخورداری مجلس خبرگان از پشتوانه آرای مردم تاکید کرد". او از ملت ایران خواست با "حضور گسترده خود در پای صندوق های رای، رشد و بالندگی خود را به جهانیان نشان دهند! لذا درجه شرکت مردم مساله کلیدی این انتخابات بود.

طبق آمار رسمی وزارت کشور تنها ۴۶ درصد حائزین شرایط در انتخابات شرکت کردند. و این درصد در تهران با جمعیتی بالای ده میلیون ۳۹ درصد بود. مضافا آنکه در تهران بالغ بر ۱۶۰ هزار رای سفید و باطله به صندوق ها ریخته شد که نزدیک به ۶ درصد کل آرا را تشکیل می دهد و قاعدتا باید آنرا به حساب مخالفان واریز کرد. زیرا این افراد معمولا کسانی هستند که به خاطر مهرخوردن در شناسنامه و ملاحظات دیگر به پای صندوق رای می روند. اضافه بر تهران درصد شرکت کنندگان در ایالات مهم و حساسی چون آذربایجان، اصفهان، خوزستان و خراسان نیز پائین بوده است. بدین ترتیب در کل کشور ۵۴ درصد و در تهران ۶۱ درصد مردم از شرکت در انتخابات خودداری نمودند و اگر تعداد ۸۰۰ هزار تا یک میلیون رای سفید و باطله در کل کشور را به خیل مخالفان اضافه کنیم، شکست جناح راست تمامیت خواه، که باعث اصلی بی رونقی انتخابات شد، نمایان تر خواهد گشت. طبق گزارش خبرگزاری های معتبر جهان، نظیر رویتر و فرانس پرس و مخبرین نشریات بزرگ فرانسه نظیر لوموند و لیبراسیون و فیگارو و روزنامه نگاران داخل کشور، در روز اول آبان از آن شور و هیجان مردم در دوم خرداد، به ویژه در میان جوانان و زنان خبری نبود. گویی مردم جز انجام یک تکلیف شرعی انگیزه ای نداشتند.

تردید نیست که دخالت و دعوت محمد خاتمی از مردم برای شرکت در انتخابات، باوجود لحن اعتراضی و گله آمیز آن به خاطر محبوبيت و اعتبار فراوان او و نیز حمایت فعال غلامحسین کرباسیجی که وی نیز چهره پسندیده ملی است و ارائه لیست انتخاباتی از سوی حزب کارگزاران سازندگی تحرکی به انتخابات داده بود. این امر موجب گردید که آیت الله خامنه ای و جناح راست انحصارگر که سخت در مخصمه بودند از یک شکست فضاحت بار نجات بیابند. بیهوده نبود که روزنامه های وابسته به جناح راست و سخنگويان آن از فردای سخنرانی محمد خاتمی با شور و شغف بسیار به استقبال آن شتافتند. صدا و سیماي جمهوری اسلامی از آن پس، تبلیغات کم سابقه انتخاباتی خود به نفع جناح راست را با نام او و فراخوان وی و با چاشنی سرود "ای ایران" به خورد مردم داد.

برچنین زمینه ای است که خودداری اکثریت چشمگیر مردم، به ویژه در میان جوانان و زنان، معنای سیاسی هشدار دهنده ای می یابد. بالای بیست میلیون نفر از مردم ایران، درست به میزانی که مردم در دوم خرداد به خاتمی رای دادند، اینک پاسخ منفی به دعوت او و همه مولفه های نظام دادند. در میان میلیون ها نفری هم که به اعتبار محمد خاتمی به پای صندوق های رای رفتند، معلوم نیست که در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی، اگر عملکرد شورای نگهبان و برگزارکنندگان انتخاب به همین روال باشد، باردیگر به فراخوان او وقعی بنهند.

پیام اکثریت مردم ایران، به ویژه اقشار جوان و روشنفکران و دانشجویان در اول آبانماه به کل حاکمیت جمهوری اسلامی، به ویژه به جناح راست تمامیت خواه آیین بود که بس کنید! مردم دیگر زیر بار انتخابات فرمایشی و غیردموکراتیک نمی روند، صغیر و مهجور نیستند.

انتخابات اول آبان ماه بار دیگر واقعیت بسیار مهمی را به نمایش گذاشت که در کشور یک بدنه انتخاباتی شکل گرفته و تکوین یافته است که هویت و شخصیت مستقل دارد. می خواهد به حساب بیاید و محترم شمرده شود و فرمان از کسی نمی برد و تنها به ندای وجدان جمعی مردم پاسخ می دهد.

آیا جناح راست تمامیت خواه از انتخابات اول آبان درس لازم را گرفته است؟ به نظر می رسد که نه! در مطبوعات وابسته به این جناح و در اظهارنظرها، سخنرانی ها و اعلامیه ها، جز لاف پیروزی به گوش نمی رسد. آن ها از شرکت پرشور و عظیم و بی سابقه مردم در انتخابات خبرگان سوم سخن می گویند! گویی مخاطب آن ها مردم این مرز و بوم نیستند که بازیگر

هشیار و شاهد بیدار این بی رونقی مراسم انتخابات فرمایشی بودند. اظهارات خامنه ای در سخنرانی نماز جمعه ۸ آبان (۳۰ اکتبر) کاملا مایوس کننده است. با وجود شکست فاحش، او انتخابات مجلس خبرگان را پیروزی بزرگ برای حکومت و حمایت قاطع مردم از رژیم جمهوری اسلامی ارزیابی می کند و پشتیبانی خود را قویا از عملکرد و شیوه کار شورای نگهبان که در حقیقت منشا تمامی نارضایتی ها و علت اصلی عدم مشارکت اکثریت مردم در انتخابات بود، ابراز کرد. خامنه ای بار دیگر جامعه را به "خودی" و هر دگراندیش و منتقد را "غیرخودی" و در ردیف دشمنان قرار داد. او که خود را رهبر مردم ایران و شیعیان جهان می داند، با این سخنان عملا خود را تا حد سخنگو و فقط رهبر ارتجاعی ترین و راست ترین جناح حاکمیت که اقلیت کوچکی را در میان مردم و افکار عمومی تشکیل می دهند، تقلیل داد.

رویداد اول آبان در عین حال هشداري از سوی مردم به محمد خاتمی و هم پیمانان او نیز بود. خودداری بیش از ۲۰ میلیون نفر از حائزین شرایط انتخابات از شرکت در آن، پدیده ای نیست که محمد خاتمی بتواند نسبت به آن بی تفاوت بماند. اگر رفتار و موضع رئیس جمهور در مورد مجلس خبرگان، به خاطر حساسیت آن در ارتباط با امر "رهبری" تا حدودی قابل فهم باشد، در عرصه های سیاسی بعدی نظیر انتخابات شوراهای و ششمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، از سوی مردم بخشودنی نیست. رفتار منفعلانه حکومت محمد خاتمی به ویژه موضع زننده و نامطلوب وزیر فرهنگ او به هنگام یورش ارتجاع به مطبوعات و بستن روزنامه توس و سایر نشریات به شدت قابل انتقاد است و بی گمان از محبوبیت و اعتبار او در میان مردم به ویژه روشنفکران، کاسته است. حکومت خاتمی می باید با شفافیت در گفتار و کردار به عهد و پیمانی که در دوم خرداد با ملت ایران برای تامین آزادی ها، حکومت قانون و رعایت حقوق بشر و بهبود زندگی مردم بسته است، استوار بماند. و در برابر مشکل آفرینی های جناح راست تمامیت خواه، بیش از این کوتاه نیاید و تمکین نکند.

جناح راست تمامیت خواه موفق شد به دست شورای نگهبان، با خشونت و دست زدن به هر ترفند کنترل مجلس خبرگان را در دست خود نگاهدارد. ولی این وضع را تا کی می تواند ادامه دهد؟ آنچه جناح راست ظاهرا قادر به درک آن نیست، همین تحول جامعه ایران طی این ۱۹ سال، به ویژه از مقطع دوم خرداد است. این جناح نمی خواهد بپذیرد که جامعه تحول یافته کنونی برگشت پذیر به دوره قبل از دوم خرداد نیست. بی گمان بحث های اساسی که در ماه های قبل از انتخابات مجلس خبرگان در مطبوعات، سخنرانی ها و اعلام موضع ها، درباره رهبری و جا و مقام و اختیارات او، درباره وظایف و اختیارات مجلس خبرگان و شورای نگهبان آغاز شده بود، دوباره از سر گرفته خواهد شد. نگاهی به ترکیب مجلس خبرگان سوم نشان می دهد که حتی این مجلس دیگر آن مجلس خبرگان دوم یکدست نیست. بنا به ارزیابی روزنامه همشهری ترکیب مجلس سوم بدون احتساب نامزدهای مشترک به قرار زیر است:

جامعه روحانیت مبارز	۴۹ کرسی
حزب کارگزاران سازندگی	۱۲ کرسی
مستقل و مشترک	۲۵ کرسی (ازمیان آن ها ۵ نفر جزو مستقل هاست).

ملاحظه می شود که یک اقلیت چشم گیر و صاحب نظر وارد مجلس شده که عملکرد آن به روال سابق را غیرممکن می سازد.

جمعه بنسلی

رویداد انتخابات مجلس خبرگان در اول آبان و نقشی که مردم در آن ایفا کردند، استمرار حرکت مردم در دوم خرداد بود و در مسیری قرار دارد که با خرداد ۷۶ آغاز شد و منزلت گاه های بلافاصله بعدی آن انتخابات شوراهای انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی است. اکثریت مردم ایران باخودداری از شرکت در انتخابات مجلس خبرگان به زمامداران جمهوری اسلامی گفتند که زیر بار هیچ انتخابات غیردموکراتیک و دو درجه ای نمی روند و تغییر جدی این وضع را خواستارند. باشد که مشارکت حتی یک اقلیت ۴۶ درصدی نیز آخرین بار باشد.

مردم ایران یکبار در دوم خرداد ۷۶ با رای مثبت و بار دیگر در آبان ماه ۷۷ با رای منفی حامل پیام واحدی برای آزادی و مردم سالاری بودند. روند انتخابات مجلس خبرگان به وضوح نشان داد که جناح راست تمامیت خواه، با آنکه مهره های مهم قدرت را در دست دارد، اما از لحاظ معنوی

"طرح ساماندهی اقتصاد" آیا اقتصاد ایران سامانپذیر است؟

و. معصوم زاده

در رابطه با درآمدهای دولت از محل اخذ مالیات بر درآمدها نیز که هم در بودجه عمومی سال جاری و هم در طرح ساماندهی اقتصاد، جایگاه ویژه ای برای آن قایل شده است، مشکلات عدیده ای مطرح است که عدم تحقق آن، نه در رابطه با رکود اقتصادی، بلکه بطور مستقیم با عدم انضباط مالیاتی و بطور روشن عدم پرداخت مالیات از سوی صاحبان درآمدهای کلان در بخش های مختلف اقتصادی است. مقدم بر اصلاح نظام مالیاتی که دولت تا کنون بر این موضوع تاکید داشته، جدیت در اخذ مالیات مطرح است، که عدم تحقق آن منشأ سیاسی دارد. دکتر نمازی، وزیر دارایی جمهوری اسلامی اعلام کرد که در سال گذشته کارمندان دولت بیش از اصناف سراسر کشور مالیات پرداخته اند و سهم اصناف در مالیات های پرداخت شده تنها ۹ درصد است (اطلاعات بین المللی، ۱۸ شهریور ۷۷). در همین رابطه در مطبوعات تهران اعلام شد که کمبیه بازار بزرگ اصفهان در اعتراض به ارقام مالیات های درخواستی کرکره مغازه ها را پایین کشیدند. (کارگر، ۱۹ شهریور ۷۷).

دولت خاتمی بر طبق بودجه عمومی سال جاری در نظر داشت یک سیاست پولی انقباضی، یعنی کنترل حجم نقدینگی، عدم استقراض از بانک مرکزی و کاهش تورم را در پیش گیرد، اما در عمل با کاهش چشمگیر درآمدهای از محل صادرات نفت که میزان آن تا کنون ۳ تا ۳,۵ میلیارد دلار تخمین زده می شود (اطلاعات بین المللی ۱۴ مرداد ۷۷) وادار به واکنش شده و چنانکه روزنامه های ایران گزارش می دهند در نظر دارد از طرق مختلف کسری بودجه را پر کند، از جمله از راه کاهش هزینه های عمرانی، پیش فروش حج (!)، پیش فروش نفت و استقراض از بانک مرکزی (رسالت ۱۹ شهریور ۷۷). در رابطه با استقراض از بانک مرکزی که برخلاف برنامه و تصریح دولت صورت می گیرد، باید گفت که این اقدام اگر بصورت روال دائمی برای مقابله با کسری مزمن بودجه صورت گیرد، به معنای چاپ اسکناس بدون پشتوانه، هزینه کردن ذخایر ارزی و در نهایت به افزایش حجم پول و تورم فزاینده می انجامد و از مشکلات دولت نمی کاهد که هیچ بر آن می افزاید.

دولت خاتمی و همه کابینه های پیشین که از تحقق عدالت اجتماعی سخن می گفتند، راهکارهای انجام این عدالت را در تزیین منابع محدود دولتی به صنایع های پرداخت اضافه حقوق و بازنشستگی، پرداخت یارانه های کلان برای پایین نگاه داشتن مصنوعی قیمت کالاهای ضروری مصرفی و مواد سوختی دیده و هنوز به آن ادامه می دهند. یکی از راه های معمول این اقدامات دولتی، چاپ اسکناس بدون پشتوانه و در عمل یاری به افزایش تورم و در نهایت به ورشکستگی

شاغل کشور است. (اطلاعات بین المللی، ۵ شهریور ۷۷، اشتغال و بیکاری در ایران) اگر بتوان به این آمار اعتماد کرد، نرخ بیکاری ایران برابر متوسط نرخ بیکاری در کشورهای صنعتی است، با این تفاوت که اکثر کشورهای صنعتی دارای حقوق بیمه بیکاری بوده و ترکیب بیکاران در رابطه با گروه های سنی شاغلین نیز با ترکیب بیکاران ایران تفاوت اساسی دارد. عمده شاخص درصد بیکاران ایران شامل گروه های سنی جوان و زنان می شود که تنها ۷ درصد زنان ایران جزو جمعیت شاغل محاسبه می شوند و بقیه جایی در آمار اشتغال و بیکاری ندارند.

ایجاد فرصت های شغلی برای خیل عظیم بیکاران و میلیون ها جوانی که در سالهای آینده وارد بازار کار خواهند شد، مستلزم سرمایه گذاری های کلان است که بسیج منابع داخلی و خارجی برای آن با مشکلات عینی روبروست. بیکاری موجود بر خلاف دوران جنگ، ناشی از کاهش سقف تولید داخلی نیست، چرا که به گفته دکتر نوبخت، عضو هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی، در کشور مشکل کمبود تولید وجود ندارد. (اطلاعات بین المللی ۱۴ مرداد ۷۷). اما پایین بودن نرخ رشد تولید و سرمایه گذاری در کنار افزایش رشد جمعیت به افزایش بیکاری انجامیده است.

خاتمی در این رابطه متذکر شده است که دولت به علت افزایش هزینه های جاری خود قادر به سرمایه گذاری در بخش های تولیدی نیست و لازم است که در کنار به کار بستن ابتکارات متعدد برای بهبود کیفیت مدیریت و تولید مطلوب، "منابع مالی بخش خصوصی داخلی و اعتبارات و سرمایه های خارجی به کار گرفته شود و محدودیت های موجود در زمینه به کار گیری این منابع برطرف گردند و در واقع امنیت سرمایه گذاری و حمایت از آن مد نظر باشد." (اطلاعات ۱۳ مرداد ۷۷).

چنانکه می دانیم مسئله سرمایه گذاری های خارجی در ایران و جلب منابع و سرمایه های خارجی، اعم از سرمایه های ایرانیان در خارج از کشور، سرمایه های ایرانیان مقیم در دیگر کشورها و سرمایه های افراد حقیقی و حقوقی خارجی یکی از مسایل مورد اختلاف در جمهوری اسلامی است و تا زمانی که این اختلاف ها بر طرف نشده دولت قادر نخواهد بود "در جذب سرمایه های خارجی وجود تضمین های لازم برای سرمایه گذاران خارجی اعم از اصل و سود و سرمایه و نیز تسهیل مراحل عملیاتی و اجرایی صدور مجوز های مربوط به سرمایه گذاری های خارجی" را تامین کند. تنظیم مواد قانونی برای سرو سامان دادن به این مشکلات عینی مستلزم تصمیم در گستره های سیاسی است، که هنوز مقدمات آن فراهم نیامده است.

معضلات اقتصادی کشور یکی از دغدغه ها و دلمشغولی های عمده دولت محمد خاتمی است. وضعیت عمومی اقتصادی کشور رو به وخامت دارد و عمده ترین علت آن کاهش قیمت نفت صادراتی در بازارهای جهانی است و چنان که پیش بینی می شود به علت وجود بحران پولی در نقاط مختلف جهان، دورنمای افزایش مجدد آن تیره و تار است. محمد خاتمی، رئیس جمهور اسلامی، برنامه بودجه آرایه شده خود را بر محور کاهش وابستگی درآمدهای کشور به درآمدهای نفتی و جایگزینی آن با افزایش صادرات غیر نفتی و درآمدهای متفرقه از محل اصلاح و تنظیم نظام مالیاتی طرح ریزی کرده بود، اما اکنون تنها با کاهش قیمت نفت صادراتی، به گونه ای ناخواسته تنها میزان درآمدهای نفتی کاهش یافته، بدون آنکه وجوه دیگر این طرح تحقق یافته باشد.

طرح ساماندهی اقتصاد کشور که در مرداد ماه سال جاری توسط محمد خاتمی آرایه شد، در واقع پاسخی است برای این معضلات. این طرح در دو مبحث "دغدغه های اقتصادی مهم" و "سیاست های اقتصادی" تنظیم شده و شامل اقدامات کوتاه مدت و سمت گیری های کلی اقتصادی است.

در بخش نخست "تأمین اشتغال و کاهش نرخ بیکاری"، "تأمین منابع برای سرمایه گذاری و رشد تولید"، "انحصارات اقتصادی و قوانین و مقررات بازدارنده برای سرمایه گذاری و تولید"، "ساختار بودجه عمومی دولت و وابستگی شدید آن به درآمد صورت نفت خام"، "تورم"، "حفظ قدرت خرید مردم و تأمین حداقل معیشت آنها"، "تراز پرداخت ارزی کشور" مورد بررسی قرار گرفته و در بخش دوم سیاستهای اقتصادی "دیدگاههای اقتصادی" "اجتماعی"، "تقدم عدالت اجتماعی"، "ایجاد اشتغال"، "تأمین منابع برای سرمایه گذاری"، "حذف انحصارات و رقابتی کردن فعالیت های اقتصادی"، "اصلاح ساختارهای مالیاتی"، "نظام تعیین و کنترل قیمت کالاها و خدمات"، "پرداخت یارانه"، "تأمین معاش و حفظ قدرت خرید مردم"، "توسعه صادرات غیرنفتی"، "نظام توزیع امتیازات و امکانات در اختیار دولت"، "خصوصی سازی و متمرکز ساختن فعالیت های اساسی دولت در حوزه اعمال حاکمیت و کاستن دامنه دار از تصدی ها"، "سیاست های پولی و نرخ سود بانکی"، "سیاست های ارزی و روش تعیین نرخ برابری آن" تشریح شده است.

بررسی هر کدام از بندهای یاد شده نشان می دهد که معضلات اقتصادی که کشور با آن روبروست عظیم، پیچیده و در مورد عمده ترین شاخص آن یعنی درآمدهای نفتی کشور تا حدودی خارج از حوزه اقتدار دولت است. علاوه بر آن این معضلات در بخش های اساسی خود منشأ سیاسی دارند نه اقتصادی.

بر طبق آمار منتشره از سوی مراکز آمارگیری رسمی نرخ بیکاری در ایران در حدود ۱۰٪ جمعیت

مبانی توسعه و جامعه مدنی

بهار زنده رودی

تواند نگرسته شود. در واقع برنامه توسعه در پروژه ملی - اسلامی، ادامه دهنده الگوی توسعه از بالاست که توسط رضاشاه و محمد رضا شاه دنبال می شد. در مجموعه کارخانه ها، ساختمانها، اتوبانها، ورزشگاهها، بانکها و شهرهایی که در دوران پهلوی ساخته شدند، متناسب با میزان انرژی مالی - انسانی که هزینه شد باورآوری نداشت، چرا که اساسا در طراحی و سرمایه گذاریها و انتقال این تکنولوژی ها به ایران هرگز مشارکت و بافت فرهنگی در مدنظر نبوده اند و بیشتر انگیزه پیاده نمودن این طرحها، نمایشی از تجدد و نوسازی بود. برنامه دولت رفسنجانی نیز جز اصلاحات مختصری در ساختارهای آن برنامه توسعه، چیزی نبود.

جامعه مدنی و توسعه

در پروژه جامعه مدنی، مفهوم دیگری از توسعه مدنظر است، چرا که از پایه فرد به مثابه سوژه به امر توسعه نگریسته می شود. پس از آنجا که این سوژه، سنگ بنای امر توسعه است و به عنصر سوژکتیو در امر توسعه بهائی ویژه داده می شود، پس توسعه در این پروژه را نباید به صورت کلی صرفا مرحله ای اقتصادی دانست یا فقط شکلی از تراکم ثروتها تلقی کرد. توسعه را نباید با صنعتی شدن اشتباه کرد، یا با تسلط بر تکنولوژی. اینها بی گمان مراحل و سطوح لازم در ترکیب کلیت اجتماعی اند، اما بخودی خود کافی نیستند. توسعه در پروژه جامعه مدنی به صورت یک هدف اجتماعی در نظر گرفته می شود. عوامل داوری در امر توسعه در این پروژه سیاسی، بهبود یا بهتر شدن شرایط اجتماعی مشخص است. این شرایط اجتماعی عبارتند از مسکن، بهداشت، درمان، تعلیم و تربیت، اشتغال و فرهنگ. هرگونه سیاست توسعه ای که براین هدفهای اجتماعی اولویت ندهد، ناگزیر به توسعه نیافتگی منجر می شود و از محدوده پروژه جامعه مدنی خارج می گردد. لذا اینگونه تابع کردن امر اقتصادی به وجهه اجتماعی مساله مستلزم بسیج سیاسی آزادانه دسته های اجتماعی و قشرهای اجتماعی در راه ارضا منافع آنهاست. اگر چنین بسیجی صورت گیرد، هم منافع عوامل گوناگون جامعه از هم متمایز می گردد و هم شرایطی فراهم می شود که قشرهای دارای منافع متمایز برای تقابل دموکراتیک در سازمانهای مستقل جمع شوند. پیوند خوردن روابط اجتماعی ارگانیکی و پایدار منوط به تمایز یابی اقتصادی و تقابل آزادانه منافع است. اگر چنین شود، دموکراسی پدید آمده از این وضع، دیگر یک مکانیزم صوری برای بازی دادن نیست، بلکه شیوه اداره قانونی، بر بنیاد توافق همگانی صورت می پذیرد، به این معناست

کل اجتماع ایران، با اتکا به فرهنگ اسلامی در راس قدرت مالی، سیاسی و امنیتی ایران قرار می گیرد و بتدریج نیروهای میانی یعنی شهروندان شهرهای بزرگ به تهیدستان و بی چیزان رانده می شوند و از این طریق زمینه ای برای گسترش نهادهای مذهبی به وجود می آورد. به طبع این نیرو چندان بهره ای از خدمات شهری نمی برد و سر و کاری نیز با روزنامه و اخبار ندارد، لذا احقاق حق نیز نمی کند و در واقع با تعبد تنها اهداف ولی فقیه را اجرا می کند و یا در ارگانهای نظامی و امنیتی صرفا به حکم وظیفه عمل می کند.

جامعه ملی - اسلامی و توسعه

در پروژه جامعه ملی - اسلامی، مدرنیته ساختن جامعه ایران، اولویت دارد. کارگزاران سازندگی و طیف گسترده نیروهای تکنوکرات، براین درک از توسعه پای می فشرند. به نظر آنان دولت عامل اصلی دگرگونی است و در واقع این قشرها و طبقات اجتماعی نیستند که می کوشند بافت جامعه را بپرکنند و تارهای آنرا به مثابه منافع خویش شکل دهند، بلکه دولت است که این نقش را به عهده می گیرد و جامعه را گام به گام به دنبال خود می کشاند و ساخت تولیدی ناموجود در جامعه را به زور ایجاد می کند و بدنیشان شرایطی فراهم می آورد تا که جامعه به سوی مرحله ای از توسعه یافتگی و از نظر اقتصادی مستقل گام بردارد. در چنین توسعه اجتماعی همه چیز مشروط به نقش و حضور دولت دارد، ازاین طریق است که جریانهای کاملاً متفاوتی مانند کمالیسم در ترکیه ژنرال داسکوالوار در پرو به رغم تفاوتها عمده در این نوع نگرش یکسان عمل می کنند.

در واقع این اسلوب، از طرح مسئله ای نشأت می گیرد که همانا انسانگونه پنداشتن عنصر سیاسی - اقتصادی است و اقتصاد - سیاست را که میدانگه عام و ادغام یکپارچگی منافع متعارض است، به بعد ویژه ای که همانا بعد دولتی است تقلیل می دهد. بر مبنای این تفکر، دولت عامل همه چیزدان و آگاه به امور و خداوندگار واقعیت و نفس خود آگاه تاریخ است که قادر است به عنوان دولتی عقلانی سیاستی منسجم و برنامه ریزی شده در پیش گیرد. این نوع انسانگونه پنداشتن عنصر اقتصادی - سیاسی برای آنکه کاملاً موثر از آب درآید مستلزم آنست که در راس دولت هویتی انسانی قرار گیرد و مردان بزرگ در راس امور شهروندان قرارگیرند و از این دیدگاه است که روایت توسعه از بالا نگریسته می شود. کارگزاران سازندگی، در چارچوب این پروژه عمل می کنند، که بیشتر به "راست مدرن" معروف شده اند، برنامه های دولت رفسنجانی، اقدامات شهرداری تهران در ساختن برج ها و اتوبان ها و ... از این منظر می

در نوشتارهای قبل، سه پروژه جامعه ولایتی، جامعه ملی - اسلامی و جامعه مدنی در حوزه فلسفه سیاسی، حقوق و فرهنگ مورد بررسی قرار گرفت و مبانی اصلی اندیشه آنها از خلال متون تفسیر شد. اینک به مقوله توسعه و جامعه مدنی می پردازم. با این توضیح که تلاش خواهم کرد از بیان تعاریف و تئوریهایی حتی المقدور صرفنظر نمایم، تا بتوانم در این مختصر به فزایندهای اصلی هر پروژه در مورد موضوع بپردازم.

جامعه ولایتی و توسعه

محمد جواد لاریجانی در کتاب "مقولاتی در استراتژی ملی" می نویسد "آنچه که سرچشمه تمام مسائل مربوط به استراتژی ملی ما می شود، عبارتند از:

اول: موقعیت ایران در جهان اسلامی

دوم: امنیت ایران

سوم: آبادی ایران (توسعه)"

نحوه فرمولبندی او، نگاه او را به توسعه نشان می دهد. او توسعه را به مثابه یک مفهوم که فی نفسه اصالت ویژه ای دارد تا نظام معیشتی انسانها به گونه اداره گردد، نمی فهمد، بلکه از مبنای ایدئولوژیک به توسعه می نگرند. او می نویسد: "ما رسالتی دینی و مسئولیت اسلامی داریم که ایران را به عنوان ام القرا حفظ کنیم، لذا توسعه ملی بخصوص توسعه اقتصادی از دو جهت عمده برای دولت مطرح است، یکی از جهت اینکه بحران اقتصادی در طول تاریخ منشأ تحولات عمده در حکومتها شده است. ارسطو در کتاب سیاست طی فصول چندی انقلابها را مورد بررسی قرار داده است و بحران اقتصادی را یکی از عوامل مهم بشمار آورده است. از سوی دیگر توسعه ملی باید راه نیل به ایده الهای نظام را هموار کند، یعنی قطع نظر از جهت امنیت ملی که در بحران ناشی از مشکلات توسعه نهفته است، نظام باید بتواند به سوی ایده الهای خود حرکت کند".

به روشنی مشهود است که در چارچوب این نگرش، این توسعه و وضعیت معیشتی و سازوکار زندگی انسانی نیست که در اولویت است، بلکه اهداف حکومت و نظام اسلامی است که تعیین کننده است و اولویت ها را تعیین می کند. این منافع ایدئولوژیک حکومت است که نقطه ثقل ساز و کار توسعه ملی خواهد بود. لاریجانی اولویت و اهداف نظام را اینگونه فرموله می کند:

"به عنوان رکن اساسی، رهبری در جهان اسلام و دفاع از کل جهان اسلام مطرح و مدنظر است". اگر بتوان درک او را از توسعه بسط و گسترش داد و به اصطلاح ظرفیت تئوریک آنرا سنجید، باید گفت: از آنجا که پایگاه اجتماعی نظام ولایتی بیشتر در تبار سنتی بازار است، یک قشر کوچک نسبت به

"هدفی ها" چه اهدافی را دنبال می کردند؟

ساسان رجالی فر

آنها براین باور بودند که منبع مالی روحانیون بسیار مهم است، باتوجه به اینکه روحانیون از طریق سهم امام زندگی می کنند به طبع تمایلات واپس گرایانه بازار به آنها منتقل می شود و لذا روحانیون همواره بازتولید افکار و اندیشه هایی را می کنند که به آنها سهم امام می دهد. بنابراین لازم است که روحانیون هم مثل سایر اقشار به کار تولیدی و خدماتی بپردازند، تحصیل علوم کنند، به کارگری بپردازند، زمین کشاورزی داشته باشند و ... تا بتوانند از افکار واپس گرایانه دوری کنند.

این گروه به تدریج گروهی را به نام "لله اکبر" تشکیل دادند و به کار عملی و تشویک پرداختند و بتدریج در مقابله با روحانیت سنتی قرار گرفتند. ارزیابی اینان این بود که اگر آنچنانکه در کتاب "شهید جاوید" آمده، هدف امام حسین گرفتن قدرت دولتی بوده است، بایستی تمام قوا را در جهت مبارزه سیاسی بسیج کرد. اما در سمت دیگر روحانیون سنتی قرار داشتند که می گفتند تا ظهور امام دوازدهم، هیچ امکانی برای تاسیس حکومت نیست. لذا بایستی نیروهایمان را حفظ کنیم تا موقتی که حضرت مهدی ظهور می کند، تنها نباشد. گروه "لله اکبر" به رهبری مهدی هاشمی بتدریج به این باور رسیدند که بایستی قبل از سقوط شاه و تحقق حکومت اسلامی، روحانیونی که مرتجع هستند از میان برداشته شوند. لذا شروع به عمل کردند و نخست یک روحانی معمولی به نام شیخ قنبر را به قتل رساندند. در ضمن از آنجا که دیدگاههای منزله طلب شبه اخلاقی داشتند، با زن بیسوای که در آن منطقه روستائی، گاه گاه تن به فاحشگی می داد، وارد گفتگو شده بودند که ما خرج زندگی تو را می دهیم دست از این کار بردار و زن قبول کرده بود. اما به دلیلی که معلوم نیست، زن بینوا باردیگر دست به فحشا زده بود و آنها او را نیز به قتل رساندند. پس از آن مهمترین قتل سیاسی گروه آنجا گرفت و آیت الله معروف شهر به نام شمس آبادی را به قتل رساندند و کار دعوا و جنجال بالا گرفت. از مجموعه شناختی که از آیت الله منتظری وجود دارد برآید گفت که او نمی تواند با اقدامات خشن آنها موافق بوده باشد و احتمالا از آنها اطلاع نداشت. اما دستگاههای تبلیغاتی رژیم شاه، به سرعت تلاش کرد، این واقعه را تبدیل به عملی علیه روحانیون مخالف رژیم کند و خبر محاکمه مهدی هاشمی و گروهش، در سرتاسر ایران پخشید و او گروهش به عنوان طرفداران کتاب "شهید جاوید" و "هدفیها" معروف شدند و در دادگاه نیز محکوم گشتند. رژیم شاه که فاقد پایگاه اجتماعی بود، تلاش می کرد از اختلافات میان روحانیون به نفع خود بهره برداری سیاسی کند. اما این سیاست برد چندان نداشت. با اینحال اختلاف میان این دو گرایش روحانیون همچنان در تمامی زمینه ها جریان داشت.

با شروع اولین تظاهرات در اصفهان و قم، روحانیون سنتی می کوشیدند، فعالیت های گسترده جناح هدفیها را محدود کنند و از گسترش پایگاه آنها جلوگیری به عمل آورند. روند حوادث در اصفهان همواره سایه این سه گرایش را به همراه داشت: جامعه روحانیت، روحانیت مبارز و هدفیها که بعدها خود را روحانیت بیدار لقب دادند.

با پیروزی انقلاب، صف بندی در ارگانها و نهادهای اصفهان شدت گرفت و گرایشهای مختلف در آنجا عمل می کردند. اما هدف این نوشته، تنها بررسی گرایش هدفیها است. این گروه بیشتر در سپاه پاسداران اصفهان، و سپاه پاسداران منطقه لنجان اصفهان برای خود پایگاه هاسی ایجاد کرده بودند. از یک سو این جناح در سپاه پاسداران، و دادگاههای انقلاب و گروه مخالف در کمیته های انقلاب اسلامی سازمان یافته بودند که از سوی آیت الله مهملوی کئی و شیخ محمد یزدی حمایت می شد. نیروهای داخل سپاه از سوی آیت الله منتظری و آیت الله طاهری مورد حمایت قرار می گرفتند.

جناح هدفیها که در یک استلاف با نیروهای طرفدار آیت الله طاهری بودند، با شدت بیشتری خواستار اقدامات رادیکال علیه زمینداران، تجار و بخش خدماتی اصفهان بودند. از آغاز از آنجا که منشأ روستائی داشتند، به سراغ تصرف و مصادره زمینهای به اصلاح بزرگ مالکان رفتند و به کمس دهقانان کم زمین و بی زمین، بسیاری از زمینهای را در مناطق مختلف مصادره کردند. در حوزه شهری نیز می کوشیدند به نفع طبقات پایین اجتماع اصلاحاتی انجام دهند. مثلا "امید نجف آبادی" که رئیس دادگاه انقلاب اصفهان بود، از واسطه های بزرگ که در سازماندهی کامیونهای که وارد اصفهان می شدند دست داشتند، خلع ید کرد و رانندگان جز برای

در طیف رنگارنگ و متنوع چپ مذهبی، جریان ویژه ای وجود داشت که به خود "روحانیت بیدار" لقب داده بود. "روحانیت بیدار" از سالهای ۶۰ در اصفهان در کنار جامعه روحانیت، و روحانیت مبارز تحت رهبری آیت الله طاهری، عبدا لله نوری و عباسعلی روحانی و... فعالیت داشت و اعضای آن مواضع تند و رادیکالی نسبت به مسائل جامعه داشتند.

ریشه روحانیت بیدار به سالهای قبل از انقلاب باز می گردد. هنگامیکه صالحی نجف آبادی کتاب "شهید جاوید" را نوشت، پایه فقهی - سیاسی برای بینش خاصی در شیعه فتح باب کرد. این کتاب که بعدها بسیار جنجال آفرین شد، فراموشی نو از واقعه عاشورا به دست می داد. آنچه که "شهید جاوید" را بطور کلی از سایر آثار که درباره واقعه عاشورا نگاشته شده بود، متمایز می کرد، متدولوژی نیمه علمی و محققانه آن بود. نویسنده کتاب، با برداشت جدید خود، با بسیاری از حکایات مانوس معارضه را شروع کرد. او از حوزه متون معتبر شیعه، تحقیق خود را فراتر نهاد و از مجموعه متون شیعه و سنی در اثبات نظر خویش بهره گرفت. او می کوشید واقعه کربلا را در متن علل عسادی و روند طبیعی وقایع جستجو کند و از برداشتهای ماسورالطبیعی، رومانتیک و اغراق آمیز در روند حوادث دوری گیرند. او در این کتاب کوشید، به نقد دو نقطه نظر بپردازد: یکی منتقدان سنی که شورش امام حسین را به عنوان یک عمل حساب نشده سیاسی ارزیابی می کردند و دیگری آن دسته از نویسندگان شیعه که براین باور بودند که حرکت امام حسین بنابر اراده خدا مقرر بوده است و نمی تواند همچون نمونه ای از رفتار سیاسی، مورد تقلید انسانهای عادی و مردم قرار گیرد.

او تحقیق خود را با یک پرسش که در آغاز جوانی با آن دست به گریبان بود، آغاز می کند: اگر امام حسین دارای آن علم قبلی بود که به موجب اعتقاد رایج شیعیان، تمام ائمه شیعه و معصومین از برکت اطلاع ملهم از منبع الهی از آن بهره داشتند، چرا عمدا راهی را برگزید که به تباهی خود و خانواده اش انجامید؟ صالحی نجف آبادی پس از رد و نقد نظریات رایج شیعه و سنی به این نقطه نظر می رسد که حسین به قیام خود از زاویه آرمانی نمی نگریست. او نه برای واقعیت دادن به پیشگوییهای جدش آغاز به قیام کرد و نه جهت ارضا روح سرکش خود دست به این عمل زد، بلکه در راه کوششی کاملاً منطقی برای سقوط یزید. شکست قیام امام حسین نیز برمی گردد به علل عینی و منطقی و نمی بایست با توهمات و خیالات آنرا تحلیل کرد.

در واقع، صالحی نجف آبادی، در نگارش کتاب خویش "شهید جاوید"، قصد داشت از یک جنبه امام شناسی شیعه را از خصلت عرفانی و تغزلی و عاطفی نجات بخشد و بعد ازین و این جهانی به آن ببخشد.

کتاب "شهید جاوید"، از سوی آیت الله منتظری و آیت الله مشکینی مورد توجه قرار گرفت و آیت الله منتظری برآن یک مقدمه کوتاه یا به عبارت صحیح تر یک تأییدیه نوشت که از سوی پایگاه مذهبی سنتی مورد انکار قرار گرفت. آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی با نوشتن کتابی به نام "شهید آگاه" به نقد این کتاب پرداخت و بحث و جدلهای بسیاری در قم، نجف آباد، اصفهان، گلپایگان در مورد این کتاب درگرفت. در آن زمان ساواک می کوشید با گرفتن تأیید علیه این کتاب، در حقیقت گرایش آیت الله منتظری را منزوی کند. اما آیت الله خمینی، هرگز در مقابل این کتاب موضع نگرفت، چرا که اگر موضع تأیید آمیز اتخاذ می کرد، رودرو پایگاه روحانیون سنتی قرار می گرفت و اگر علیه آن موضع می گرفت، در حقیقت به وجه منتظری و مشکینی ضربه وارد می کرد. لذا او زیرکانه از هرگونه پاسخ صریح در مورد این کتاب طفره رفت. این کتاب، پایه تشویک عده ای از روحانیون جوان در قم، اصفهان، نجف آباد و لنجان اصفهان شد. مهمترین مرکز این روحانیون روستای بزرگی در منطقه لنجان اصفهان به نام قهدریجان بود. قهدریجان که نزدیک نجف آباد است، پایگاه این گرایش شد که با اتکا به کتاب "شهید جاوید" می کوشیدند، علیه دولت شاه قیام کنند و قدرت را از دست او بگیرند.

حجت اله السلام مهدی هاشمی، برادرش سید هادی هاشمی (داماد منتظری) و عده زیادی از دانشجویان مذهبی این منطقه، به چنین گرایشی پیوستند.

مهدی هاشمی، روایت ویژه ای از اسلام داشت. او و همفکرانش معتقد بودند، اسلام را باید از خرافات زدود. آنان حتی اتکا چندان به لباس روحانی نداشتند و بیشتر لباس های شخصی می پوشیدند. اما جدا از اعمال اعتقادی،

اداره امور و ورود و خروج به اصفهان، خود تعاونی تشکیل دادند. بافندگان خرد و کوچک که تعداد بیشماری بودند و در کارگاههای بسیار کوچک و نور کار می کردند، و از طرف توزیع کنندگان مواد اولیه در فشار بودند، دست به تشکیل یک مرکز توزیع و مواد اولیه زدند تا مستقیماً با کارخانه ها و مراکز تولید مواد رابطه برقرار کنند و عملاً واسطه ها را خلع ید کنند و این با مقاومت روحانیون سنتی روبرو شد که در ارگان اجرایی کمیته ها مسلط بودند. در بسیاری از روستاها درگیری مستقیم صورت می گرفت. از یک سو پاسداران به ویژه سپاه پاسداران لنجان که مسئولین آن از هدفیها بودند و از سوی دیگر مردان مسلح کمیته. بالاخره در یکی از روستاها حمله مردان کمیته منجر به کشته شدن زنی حامله شد و سپاه پاسداران لنجان به کمک دهقانان و اهالی روستا شتافت، از سونتی دیگر محاکمه و مصادره اموال بخشی از وابستگان رژیم شاه که گرایشهای مذهبی داشتند نظیر میراشرافی موضوعی بود که روحانیون سنتی را راضی نمی کرد. بالاخره این درگیریها میان روحانیون سنتی و هدفیها بالا گرفت، به عبارتی دیگر درگیری های کوچکی که سالهای قبل آغاز شده بود، اینک با ابعاد گسترده تری در اصفهان، نجف آباد، فلاورجان، قم و حتی تهران گسترش یافت.

امید نجف آبادی، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی که رابطه بسیار نزدیک با شخص آیت الله منتظری و مهدی هاشمی داشت، مرکز ثقل مبارزه دو جناح شد. تا اینکه سرانجام کمیته انقلاب اسلامی که از سوی مهدوی کنی و شیخ محمد یزدی حمایت می شد در اصفهان منحل گردید و امید نجف آبادی نیز برکنار شد.

نیروهای متمایل به گروه هدفیها در اصفهان، یعنی افرادی چون حسن سابع و صمیمی، دست بکار شدند و مسئول کمیته انقلاب اسلامی به نام بحرینیان را در اصفهان ترور کردند و یکی از سرمایه داران مذهبی اصفهان که رابطه بسیار نزدیک با جناح سنتی داشت نیز مشمول این اهداف شد (کارزونی). افرادی که دست به این ترورها زده بودند، تلویحاً عنوان می کردند که بحرینیان بواسطه حمله به یکی از روستاها و کشته شدن آن زن، از سوی حاکم شرع (امید نجف آبادی) مفسد شناخته شده است، لذا بایستی کشته می شد. هرروز در اصفهان تظاهرات برگزار می شد، دهقانان، کارگران با لباسهای کار و ابزار کار، کارمندان و ... با شعارهای بسیار رادیکالی به تظاهرات می پرداختند. با دخالت آیت الله خمینی اوضاع آرام شد. به دنبال این وقایع هدفیها در قسمت سپاه پاسداران و واحد آزادیبخش سپاه فعال شدند. اما در برخورد با واقعیت های جهان سیاست و اوضاع بین المللی، نقش واحد آزادیبخش سپاه روزبروز کمتر و محدودتر می گردید. نزدیکی و تمایل گروه هدفیها با فلسطین، رابطه نزدیک با لیبی و سرهنگ قذافی که میراث فعالیت محمد منتظری در قبل از انقلاب بود، سیاستی بود که هدفیها و به ویژه مهمترین عنصر آنها یعنی سید مهدی هاشمی دنبال می کردند.

رقابت برای بدست گرفتن رهبری سپاه میان جناح محسن رضانی، شمشانی، با جناح مهدی هاشمی ادامه یافت. اما مهدی هاشمی به واسطه گذشته اش در دوران قبل از انقلاب شانس کمتری داشت.

چرخش در سیاست های جمهوری اسلامی در سالهای ۶۱ به بعد، فشار را بر روی این جناح افزایش داد. درگیری های مسلحانه میان جناح هائی از سپاه اصفهان با سپاه لنجان منجر به کشته شدن عده ای در منطقه فلاورجان شد.

بالاخره با پیام ۸ ماده ای خمینی در آذر ۶۱، جناح راست سنتی تفوق یافت. به طور همزمان ایران در عملیات والفجر شکست سنگینی خورد.

به دنبال آن مهدی هاشمی به طور جدی به مخالفت برخاست. سخنرانی او در زمرة یکی از روستاهای اطراف اصفهان، برای اعضا بسیج، عملاً اعلام قیام بود. در این سخنرانی مهدی هاشمی، به روحانیون سنتی در قم حمله کرد و آنها را رمال و فال گیر خواند. منظور او آیت الله آذری قمی بود. او می گفت اینها آن موقع که ما مبارزه می کردیم، با دربار و ساواک سروبر داشتند. سپس به مسئولین سپاه حمله برد و آنها را در شکست عملیات والفجر مقصر دانست. آنگاه مهدی هاشمی به عوامل آنان در این منطقه اشاره کرد و سپس در پایان به بسیجی ها گفت، بسیج تنها، بسیج نظامی نیست. بلکه بسیج اندیشه است و بایستی برای اقامه تسلط و عدالت منتظر کسی نشوید و خودتان قیام کنید. توار سخنرانی او توسط یک گروه کوچک در سپاه پاسداران در سرتاسر اصفهان و سپس از طریق تشکیلات حزب توده به طور گسترده تکثیر و پخش شد.

در همین اثنا یک عده از طرفداران مهدی هاشمی تشکیل یک گروه دادند، که معروف به بچه های دانی شدند مسئول آنان شخصی به نام نیلفروشان بود. با تغییر توازن قوا به نفع روحانیون سنتی که از اواسط سال ۶۱ آغاز شده بود، مالکین سعی می کردند، با اجیر کردن عده ای چاقوکش و بزین بهادر، به روستاها تهاجم کنند و زمین های خود را پس بگیرند. گروه نیلفروشان یا بچه های دانی در بسیاری از موارد با اسلحه جلوی تهاجم عوامل مالکین را می گرفتند. این گروه عملاً در سپاه در انزوا بود و بسیاری از آنها در جبهه کشته

شدند. اینان معتقد بودند که اعضا آنها در جبهه عمدتاً از پشت گلوله خورده اند، یعنی اینکه عوامل جناح سنتی و راست، آگاهانه در جبهه ها آنها را می کشند.

تهاجم آشکار مهدی هاشمی و عریان شدن مواضع او، باعث شد که به دستور خمینی او ممنوع المنبر شود. بتدریج در سپاه منطقه ۲ که اصفهان و حومه را تشکیل می داد و نقش بسیار کلیدی در جبهه های جنگ داشت، نیروهای طرفدار آیت الله منتظری و به ویژه هدفیها تصفیه می شدند و از سپاه اخراج می گشتند. این امر باعث شد در بهار سال ۶۲ به ابتکار هواداران مهدی هاشمی، و نزدیکان آیت الله طاهری در سپاه پاسداران منطقه ۲ اعتصاب صورت گیرد. اینان بیان می کردند، که از سوی جناح سنتی، عکسهای منتظری پاره شده است و در سپاه منطقه ۲ دانما به منتظری توهین می شود و هواداران جدی او اخراج می شوند.

سازمان اطلاعات سپاه و ارتش به طور جدی بر روی این گروه به مثابه یک گروه یاعی و محارب متمرکز شد. با دستگیری رهبران و مسئولین حزب توده ایران در اصفهان، مراحل بازجویی بیشتر حول همکاری احتمالی این گروه با حزب توده می گشت. بازجوها می کوشیدند، از طریق فشار بر روی مسئولین حزب توده، اولاً: اطلاعاتی راجع به گروه مهدی هاشمی یا روحانیت بیدار جمع آوری کنند و ثانیاً از طریق اتصال آنها به حزب توده و همکاریشان با این حزب برای آنان پرونده سازی کنند.

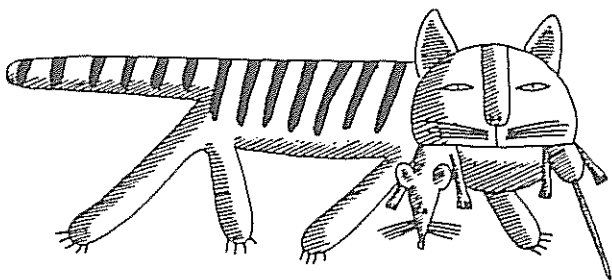
عملاً از سال ۱۳۶۱ به بعد، این گروه از مراکز اصلی قدرت کنار زده شد. مهدی هاشمی، هادی هاشمی و سایر اعضا خانه و دفتر منتظری این حوادث را دنبال می کردند، با طرح تئوری ام القرأ از سوی لاریجانی، مهدی هاشمی نقدهای مکرری را علیه لاریجانی در نشریه آزادگان نوشت و به مخالفت با این تئوری پرداخت.

بتدریج گرایش "هدفیها" به سوی نیروهای بیرون از حکومت آغاز شد. در این رابطه سیاست نزدیکی به سامی، دکتریسمان و حتی نهضت آزادی، دنبال می شد. هدفیها به منتظری توصیه می کردند برای ایجاد تعادل سیاسی بایستی به جناح نهضت آزادی نزدیک شد آنان از سونتی دیگر از شدت شعارهای رادیکال خود علیه سرمایه داری و بازار نیز از جنبه تاکتیکی کاستند.

با طرح موضوع مک فارلین و نزدیک شدن جمهوری اسلامی به جناح محافظه کاران آمریکائی، گروه مهدی هاشمی که در فلسطین و لبنان با جناحهای از جنبش فلسطین به ویژه منیر شفیق رابطه برقرار کرده بود، به اصطلاح خویش می کوشیدند، بازی جمهوری خواهان آمریکا را در منطقه بر هم زنند.

گروه مهدی هاشمی که از سالهای ۶۱ تقریباً از مراکز اصلی قدرت کنار زده شده بود، کوشید با طرح گروگان گیری "مک فارلین" علیه جناح راست سنتی و ائتلاف آنها با سایر جناحها در مورد سیاست خارجی، طرحی دیگر در اندازد و از طریق او بود که یک روزنامه لبنانی افشا کرد که مک فارلین برای مذاکرات پشت پرده با رهبران جمهوری اسلامی در ایران بوده است. به دنبال این افشاکاری مهدی هاشمی و گروهش دستگیر شدند و امری که جناح راست سنتی سالها دنبال می کرد تحقق یافت. روند بازجوتیها، به گونه ای دیگر پیش رفت و موضوع پرونده مهدی هاشمی و گروه هدفیها از آغاز مورد بررسی قرار گرفت. او طبق معمول جمهوری اسلامی در زیر فشار و شکنجه مجبور به اعتراف شد و نیروهای راست سنتی که حالا دیگر به مقدار زیاد مدارک تهیه کرده بودند توانستند خمینی را متقاعد کنند و بلافاصله مهدی هاشمی را به جوخه اعدام بفرستند. یکسال بعد نیز "امید نجف آبادی" که از دوستان نزدیک مهدی هاشمی و روزگاری حاکم شرع و نماینده اول اصفهان بود به جوخه اعدام سپرده شد. بدین ترتیب گروه هدفیها یا روحانیت بیدار که اهرم تشکیلاتی آیت الله منتظری بود، متلاشی شد و دفتر منتظری اهرم اجرایی خود را از دست داد.

اینکه گروه روحانیت بیدار یا هدفیها، در حوادث بعدی به ویژه در حوادث اخیر نجف آباد و اصفهان و قم چه نقشی ایفا کرده اند، نیاز به بررسی جداگانه دارد که آنرا به آینده موکول می کنیم.



افغانستان و آرایش جدید نیروهای سیاسی

ماشاء الله رزمی

باعث کاهش تولید و پائین آمدن قیمت ها و ضرر و زیان آنها خواهد شد، لذا نفت بر آتش جنگ افغانستان می پاشند. در این میان نقش دوگانه عربستان سعودی بسیار قابل توجه است. عربستان سعودی از یک طرف در کنسرسیوم شرکت های نفتی که پروژه انتقال نفت و گاز ترکمنستان از طریق افغانستان را تهیه کرده اند شریک است و از طرف دیگر با حمایت از گروه های بنیادگرای مذهبی در آسیای مرکزی و قفقاز در پی ایجاد نا امنی و هرج و مرج در کشورهای حوزه دریای خزر می باشد تا مانع جاری شدن نفت این منطقه به بازارهای جهانی شود.

شواهدی وجود دارد که آمریکا در سیاست خود در قبال افغانستان تجدیدنظر می کند. مساله تولید مواد مخدر و تربیت تروریست در افغانستان، برای آمریکا مساله ساز شده است. آمریکا با موشک باران افغانستان برای زدن السامه بن لادن (۱) که متهم به طراحی انفجار سفارتخانه های آمریکا در کشورهای آفریقایی است، افکار عمومی کشور خود را علیه طالبان برگردانده است. اما مخالفین داخلی طالبان معتقدند که موشک اندازی آمریکا مانوری بیش نبوده است، چرا که آمریکاییان از محل اقامت السامه بن لادن در شهر قندهار و در همسایگی ملا احمد عمر امیرالمومنین (۲) طالبان به خوبی اطلاع داشته اند ولی موشک ها را به اردوگاهی زده اند که دوستان کیلومتر با قندهار فاصله دارد و بن لادن هرگز پایش را به آنجا نگذاشته است. بن لادن میلیاردی در سعودی و نزدیک به خانواده سلطنتی هیجده سال پیش هنگامیکه بیست و سه ساله بود، توسط وزیر اطلاعات عربستان و در هماهنگی با سازمان سیا برای مبارزه با شوروی ها به افغانستان اعزام شد. سالهای سال وظیفه او استخدام داوطلب از کشورهای عربی برای اعزام به افغانستان بود اما بعد از جنگ کویت و حمله آمریکا به عراق به صدام نزدیک شد و به جبهه مخالفین آمریکا پیوست، خانواده بن لادن صنایع و کارهای ساختمانی در عربستان سعودی و شیخ نشین های خلیج فارس را در انحصار خود دارد. بن لادن از بنیانگذاران "تحریکات طالبان اسلامی افغانستان" و مشاور ملا احمد عمر می باشد و دختر خود را نیز به عقد ملا عمر در آورده است. خود ملا عمر که یک چشم خود را در جنگ افغانستان از دست داده است گذشته نامعلومی دارد.

علیرغم دخالت های خارجی و ضعف های داخلی می توان امیدوار بود که جبهه متحد شمال در آینده ابتکار عمل را بدست گیرد. طرفداران استقلال و آزادی افغانستان روزهای سیاه را پشت سر گذاشته اند، خائنین خیانت خود را کرده اند، فاسدها، جنگ را برای فساد و چپاول انجام داده اند، دوست و دشمن شناخته شده و آنچه که از ارتش قبلی باقی مانده سالم و فداکار است و دیر یا زود به تهاجم سرنوشت ساز دست خواهد زد. مردانی که همه چیز را باخته اند غیر از روحیه و امید را.

وضعیت فعلی طالبان از نظر نظامی کاملاً شکننده است، آنها شهرها و جاده ها را تحت کنترل خود دارند اما در خارج از شهرها و نیز در دل مردم شهرها جانی ندارند به ویژه در روستاها هیچ کنترلی ندارند. طالبان طی دو سال گذشته که کابل را تسخیر کرده روز بروز بر خشونت و سرکوب مردم بی دفاع افزوده است. برعکس آنها، جبهه شمال بر تفرقه قومی که درد اصلی جامعه افغان است غلبه کرده است. یک سوم فرماندهان ارتش مسعود پشتون هستند، شیعیان و نورستانی ها (۳) با وی همراهند. تسخیر مجدد سالنگ و طالقان توسط نیروهای مسعود نشان می دهد که یاس و بی سازمانی قبلی که در پی شکست های اولیه ایجاد شده بود در حال برطرف شدن است، پشت جبهه از هر لحاظ تقویت شده و امید پیروزی افزایش یافته است. در حال حاضر نگرانی اصلی جبهه متحد شمال از جانب ایران است. جمهوری اسلامی ایران بعد از سقوط مزار شریف (۴) مستاصل شده است و بیم آن می رود که دست به یک ماجراجویی نظامی بزند و بر وخامت اوضاع بیافزاید، زیرا هرگونه دخالت مستقیم ایران در افغانستان، احساسات ملی را تحریک کرده و به تقویت و تحکیم رژیم طالبان کمک خواهد کرد.

طالبان بعد از تصرف شهر بامیان (۵) بیش از نود درصد خاک کشور افغانستان را در اختیار خود دارد. رهبران سابق و دولتمردان

از تابستان امسال که "تحریکات طالبان اسلامی افغانستان" مزار شریف و پس از آن شهر بامیان را تصرف نمود، جنب و جوش بی سابقه ای در کشورهای هم مرز با افغانستان به وجود آمده است. حدود دوستان و هفتاد هزار ارتشی، سباهی و بسیجی ایران در مرزهای افغانستان آرایش جنگی گرفته اند. بیست هزار سرباز روس در مرزهای تاجیکستان با افغانستان به حال آماده باش درآمده اند و سایر کشورها نیز هر کدام بقدر توانائی خود تدابیر نظامی و امنیتی برای مقابله با طالبان اتخاذ کرده اند.

پیشروی پی در پی طالبان در صفحات شمالی افغانستان که عمدتاً با خریدن فرماندهان نظامی نیروهای مخالف انجام گرفت، ایران، روسیه و هندوستان را غافلگیر کرد و همچنین غلط بودن سیاست قبلی این کشورها را در افغانستان آشکار نمود و آنها را به چاره اندیشی و اتخاذ سیاست های تازه ای واداشت. در این میان قتل دیپلمات های ایرانی در مزار شریف برای جناح محافظه کار حکومت در ایران بهانه ای شد تا با فراهم کردن شرایط جنگی، اختناق داخلی ایجاد کند. این نیرو که خود به طالبان ایران معروف شده است، معلوم نیست با چه شعاری می خواهد به جنگ طالبان افغانستان برود که این چنین بر طبل جنگ می کوبد. طالبان مانند تمام گروه های بنیادگرا هیچگونه پروژۀ سیاسی ندارد و تنها شعار آنها اجرای قوانین "شریعت" می باشد. حاکم کابل ملا ربانی که در ضمن از روحانیون سیاسی طالبان می باشد، درمورد بریدن دست دزدان، شلاق زدن کسانی که ریش خود را تراشیده اند و کتک زدن کسانی که نماز نمی خوانند می گوید: "برای ما اهمیت ندارد که دیگران درباره ما چه می گویند، ما به وظیفه دینی خود عمل می کنیم و معتقدیم همه قوانین شرع به نفع انسانهاست."

حمایت سیاسی نظامی پاکستان، پشتیبانی مالی عربستان سعودی و امارات متحده عربی و نیز حمایت غیرمستقیم اما بسیار مهم آمریکا در ایجاد تجهیز و به پیروزی رساندن طالبان در افغانستان نقش تعیین کننده ای داشته است. لیکن این فقط بخشی از حقیقت است، بخش های دیگر آن را باید در درون جامعه خود افغانستان جستجو کرد. جامعه ای عقب مانده با ساختار قبیله ای، مردمی خسته از بیست سال جنگ داخلی و برادرکشی، با رهبران فاسد و روسای قبیله ای که هرکس پول بیشتری بدهد افراد خود را به وی می فروشند. اقتصادی آلوده به مواد مخدر و گرفتار مافیای، کشوری تهی شده از روشنفکران و تحصیل کردگان و در کنار اینها بیست سال تبلیغ و ترویج قوانین شرعی به عنوان یک حربه جنگی و دلایل بی شمار دیگری موجب شده اند که افغانستان جنگ زده مثل یک میوه رسیده به دامن طالبان سقوط کند.

عوامل بیرونی جنگ در افغانستان هرگز ناشناس نبوده اند و امروز نیز مثل روز روشن است که پاکستان و پشت سر آن کمپانی های نفتی چند ملیتی می خواهند به هر ترتیبی شده به تروتهای طبیعی آسیای مرکزی از مسیر افغانستان دسترسی پیدا بکنند و برای رسیدن به اهداف خود از نقطه ضعف های داخلی افغانها استفاده می کنند. یک سوم جمعیت بیست میلیونی افغانستان در طول جنگ داخلی به خارج از افغانستان پناه برده است و کشورهای همسایه افغانستان هرطور دلشان بخواهد آنها را به خدمت می گیرند و در سرزمین سوخته افغانستان نیز هزاران هزار رئیس قبیله، خان، ملا و قاچاقچی، نیروی قابل خرید و طعمه آماده ای برای جنگ افروزان بوده اند، مافیای بین المللی مواد مخدر و عوامل افغانی آنها هرگز خواهان آرامش و امنیت در افغانستان نبوده اند. فرماندهان نظامی مجاهدین سابق که اکثریت قریب به اتفاق آنها به جرگه نیروهای طالبان پیوسته اند، مناطق تحت کنترل خود را به کشت خشکاش اختصاص داده اند. این سوداگران مرگ بیشترین استفاده را از هرج و مرج و جنگ و بی قانونی می برند.

به نظر می رسد تا زمانی که جامعه جهانی و مخصوصاً مردم خود افغانستان برای محدود کردن قاچاق و جلوگیری از کشت و تولید مواد مخدر چاره ای نیاندیشیده اند، افغانستان روی آرامش را نخواهد دید.

نکته با اهمیت دیگر اینکه بعضی از کشورهای تولید کننده نفت، آرامش در افغانستان را به ضرر خود می دانند، آنها مخالف باز شدن راه افغانستان برای انتقال نفت و گاز ترکمنستان به بازارهای جهانی هستند که

حکومت ربانی تماماً به خارج از افغانستان رفته اند. تنها احمد شاه مسعود وزیر دفاع رژیم قانونی در داخل افغانستان باقی مانده است. وی ده درصد خاک افغانستان را کنترل می کند. او آخرین امید مسلمانان میانه رو افغان و قهرمان حماسی تاجیک های افغانستان است. این مهندس پنجاه ساله که در ولایت خود به شیر دره پنجشیر معروف است در دنیای خارج به چه گوارای افغانستان شهرت یافته است. شاید او تنها دولتمرد شایسته افغانستان است. مسعود ستاد پشت جبهه خود را در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان مستقر کرده و ارتباط هوانی بین تاجیکستان و دره پنجشیر برقرار نموده است. او پایگاه هوانی باقرام واقع در چهل کیلومتری کابل را تحت کنترل دارد و شهر کابل در تیررس او می باشد.

اخیراً برنارد هانری لوی نویسنده و روزنامه نگار برجسته فرانسوی بعد از ملاقات با مسعود در شهر دوشنبه همراه او با هلی کوپتر به دره پنجشیر رفته و چندروزی به دنبال مسعود و یا همراه او مناطق تحت کنترل او را بازدید کرده و گزارش سفر خود را به طور مفصل در روزنامه لوموند سیزدهم اکتبر ۹۸ منعکس کرده است. هانری لوی بعد از این سفر معتقد شده است که احمد شاه مسعود در مبارزه با طالبان پیروز خواهد شد، هرچند که طرفداران این نظریه زیاد نیستند ولی در صورت حمایت افکار بین المللی پیروزی او غیرممکن نیست.

با اینحال حمایت جهانی از مخالفان طالبان هنوز قطعی نیست. به غیر از کشورهایی که مستقیماً درگیر مساله افغانستان هستند بقیه دولتها و احزاب سیاسی فرق چندانی بین مسعود و ملا عمر نمی بینند. نباید فراموش کرد که مسعود در سالهای اخیر اشتباهات سیاسی زیادی داشته است.

به نظر نگارنده این سطور بزرگترین اشتباه او بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان این بود که حاضر نشد با دولت دکتر نجیب که حاضر بود برای پایان دادن به جنگ داخلی تمام شرایط را بپذیرد، کنار بیاید. او با از بین بردن تمام کسانی که حامل ایده های مترقی بودند، افغانستان را از با ارزش ترین فرزندان محروم کرد. وقتی او در کابل به حکومت رسید تقریباً همان کارهایی را کرد که امروز طالبان دوباره با شدت بیشتر انجام می دهد. حقوق بشر را پایمال کرد، زنان را از زندگی سیاسی و اجتماعی محروم کرد و قوانین شرعی را جاری ساخت حتی امروز نیز زنان افغان حق ندارند برای دفاع از شرف و میهن خویش اسلحه بدست گیرند. آنها را آنقدر ذلیل کرده اند که وقتی طالبان شهر بامیان را تصرف می کنند، بعد از کشتن مردان، زنان را به بردگی می برند و سر بازار درست مانند قرون وسطی آنها را به چند دلار به خریداران می فروشند.

البته امروز احمد شاه مسعود یک مسلمان میانه رو شده است، شطرنج بازی می کند، اشعار عرفانی می سراید و شخصیت تاریخی محبوب او ژنرال دوگل است، کارشناسانی که روسها برای کمک به او می فرستند اکثراً کسانی هستند که سالها در افغانستان با مسعود جنگیده اند و امروز مسعود با روی باز از آنها استقبال می کند و از کمکهایشان قدردانی می نماید. می توان گفت که مسعود عوض شده است و امید است که تغییرات در جبهه شمال هرچه دمکراتیک تر باشد. موضع غرب در مورد افغانستان دوگانه خواهد بود، آنهایی که از فروش اسلحه و تجارت مواد مخدر سود می برند، کشورهایی که منافع استراتژیک نظامی در افغانستان دارند و شرکتهای چند ملیتی که می خواهند از هر طریق شده به منابع طبیعی آسیای مرکزی دسترسی پیدا بکنند از طالبان حمایت می کنند و به حمایت خود ادامه خواهند داد. در عوض افکار عمومی غرب، طرفداران حقوق بشر و احزاب مترقی پشتیبان مخالفان طالبان خواهند بود. بدین جهت پیروزی جبهه متحد شمال پیروزی طرفداران صلح بر جنگ افروزان در مقیاس جهانی خواهد بود. طی سالهای اخیر صدها بنیاد و انجمن خیریه از طرفداران حقوق بشر و مدافع حقوق زنان و هواداران صلح در کشورهای غربی تشکیل شده است و چون طالبان می داند هیچ یک از این انجمن های خیریه نمی تواند از کارهای طالبان حمایت کند لذا مانع فعالیت آنها در کابل می شود.

به خاطر تفکر و عملکرد قرون وسطایی طالبان تاکنون به غیر از پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی که به وجود آورنده و حامی طالبان بوده اند هیچ کشور دیگری طالبان را به رسمیت نشناخته است. گفته می شود که پاکستان در پی تدارک یک دولت ظاهرالصلاح برای جایگزینی حکومت طالبان در افغانستان است تا پذیرش بین المللی پیدا کند.

بی شک مناسب ترین راهها برای برقراری صلح در افغانستان، مراجعه به آراء عمومی و تشکیل "لویا جرگه" است که از ریش سفیدان و سران قبایل

تشکیل می شود زیرا موزاتیک قومی کشور طوری است که هیچ قومی به تنهایی قادر نیست بر سراسر کشور حکومت کند و در نهایت بحران باید از طریق توافق های سیاسی حل شود. متأسفانه در بیست سال گذشته گروههای مسلح افغان آنقدر باهم توافق نموده و چندی بعد عهد شکنی کرده اند که اکنون اعتبار زیادی برای توافق های سیاسی باقی نمانده است، اما اگر جامعه جهانی نسبت به نسل کشی و ادامه خونریزی در افغانستان بی تفاوت نباشد می توان طرفین جنگ را بر سر میز مذاکره نشاند و تحت نظارت سازمان ملل انتخابات عمومی برای تشکیل دولت انتظامی با شرکت تمام احزاب و اقوام انجام داد. مشکل بزرگ اینست که طالبان به اصل حق تعیین سرنوشت از راه انتخابات اعتقاد ندارد.

احمد شاه مسعود می گوید که: "چندی پیش از طریق ماهواره با ملا عمر صحبت کردم، پیشنهاد نمودم که مجمع نمایندگان روحانیون سراسر کشور تشکیل شود و انتخابات سراسری را تدارک ببیند. نتیجه انتخابات هرچه بود من متعهد می شوم که به رای عموم گردن بگذارم. ملا عمر گفت انتخابات نه! در اسلام انتخابات وجود ندارد. مجمع روحانیون تشکیل شد ولی قبل از اینکه نتیجه ای بدست آید ملا عمر نمایندگان طالبان را احضار کرد." به این ترتیب چشم انداز صلح و آشتی ملی در افغانستان روشن نیست، جنگ ادامه دارد و جبهه متحد شمال مجبور به جنگ مرگ و زندگی است. شدت و ضعف و پایان این جنگ به شرایط منطقه و اوضاع بین المللی بستگی خواهد داشت و بیشتر از همه از تحولات درون جمهوری اسلامی ایران متاثر خواهد شد. بی شک اگر سیاست تنش زدانی جمهوری اسلامی در روابط بین المللی به نتیجه برسد، بسیاری از مشکلات منطقه حل و ضرورت وجود نیروی مانع طالبان منتفی خواهد شد.

پانویس ها :

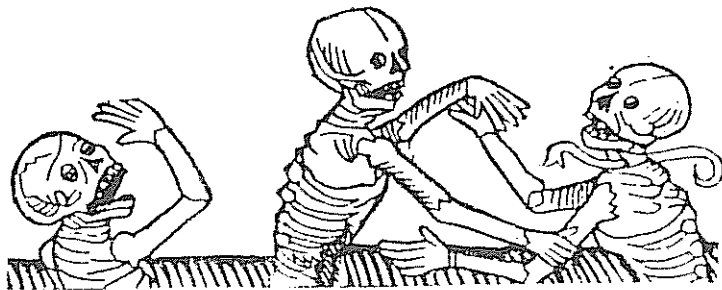
۱- السامه بن لادن در زمان جنگ با شوروی ها در افغانستان زخمی شده و یک پایش آسیب دیده است و با عصا راه میرود، شبکه تروریستی بن لادن در سراسر جهان به پنج هزار نفر برآورد می شود که به صورت یک هولدینگ سازماندهی و اداره می شود. تشکیلات بن لادن از طریق بانک های اسلامی (قرض الحسنه) تامین مالی می شود. او از طریق پاکستان شبکه خود را به بلوچستان ایران نیز گسترش داده است.

۲- هر افغانی به طور سنتی یکی از دو نام پیغمبر اسلام یعنی احمد یا محمد را همراه نام خود دارد مانند نورمحمد یا احمد عمر، ملا احمد عمر بعد از آنکه صلاحیت برهان الدین ربانی را برای حکومت افغانستان رد کرد از طرف سه هزار نفر از روحانیون و طلبه های گروه طالبان به "امیرالمومنین" ملقب شد. تشکیلات شبه نظامی طالبان شبیه سپاه پاسداران ایران در سالهای آغازین انقلاب ایران می باشد.

۳- نورستانی ها از اقوامی هستند که همراه اسکندر مقدونی به افغانستان رفته و در آنجا ماندگار شده اند، رنگ و قیافه آنها نیز از سایر افغان ها متمایز است. سفر تاریخی اسکندر که از کوههای هندوکش عبور کرده و به طرف آمودریا رفته با افسانه ها درآمیخته است.

۴- شیعیان افغانستان اعتقاد دارند که قبر علی بن ابوطالب امام اول شیعیان در افغانستان و در محلی است که اکنون مزار شریف نامیده می شود، البته راجع به دقیق بودن محل دفن علی در شهر نجف عراق نیز اختلاف نظر وجود دارد، اما از نظر تاریخی علی هرگز به افغانستان نرفته است.

۵- بزرگترین مجسمه ایستاده بودا در دره بامیان قرار دارد که ارتفاعش به ۹۰ متر می رسد و در یک کوه سنگی کنده شده است. صورت و پای راست این مجسمه - که جزو میراث فرهنگی بشریت محسوب می شود- در گذشته توسط متعصبین تخریب شده است. طالبان اعلام کرده بودند که بت بودا را تماماً از بین خواهند برد اما با پادرمیانی یونسکو از این کار منصرف شدند.



خشونت در حوزه سیاست

س. نورسته

اجتماعی و ناکزیری چهارچوب های زندگی و تحمیل محدودیت های عادی یا غیر عادی به تسوده های مردم اشاره دارد.

همه این موارد نشان می دهند که دامنه خشونت در جامعه امروز اشکال بسیار متنوع و وسیعی را در بر می گیرد که پی آمدهای هر یک در کنش ها و رفتارهای جمعی یا فردی بصورت پیچیده بازتاب می یابند.

با توجه به گستردگی بحث مربوط به خشونت، دفتر ویژه راه آزادی برخورد به مسئله خشونت را اینبار در بعد سیاسی آن طرح می کند. پرسش محوری ما حول این مسئله محوری دور می زند که چه عناصری در فرهنگ و ذهنیت ما، در تجربه های تاریخی مردم، در درک و باورهای دیرپای آنها، در ناخود آگاه جمعی افکار عمومی بصورت عوامل بازدارنده و یا تشدید کننده رفتارهای خشونت آمیز عمل می کنند. نقش مذهب، عرفان، تجربه های تاریخی، باورهای سنتی و عناصر فرهنگ امروزی در حوزه خشونت سیاسی کدامند و نیروهای سیاسی چگونه می توانند از آنها در جهت دستیابی به یک برنامه سیاسی عاری از خشونت بهره جویند؟

خواست مشخص ما از شما پاسخ دادن به یک یا چند پرسش است که در این رابطه طرح می شوند:

۱- عناصر مهم فرهنگی (در مفهوم وسیع آن) که در خود آگاه یا ناخود آگاه مردم و ذهنیت و باورهای آنها زمینه ساز خشونت سیاسی می شوند کدامند؟ نقش مسائل اجتماعی - اقتصادی در این چهارچوب چیست؟

۲- علل و عوامل پیدایش و گسترش گرایش کنونی برای پرهیز از خشونت در میان برخی نیروهای سیاسی و بخش های مهمی از روشنفکران و افکار عمومی کدامند؟

۳- چگونه می توان با فرهنگ خشونت برپا در حوزه سیاسی به مقابله پرداخت و در این راستا به چه عناصر فرهنگی، هویتی و یا سیاسی می توان تکیه کرد؟

۴- تداوم خشونت سیاسی و انعکاس آن در برنامه های سیاسی گروهها و یا عملکرد روزمره آنها ناشی از کدام نگاه و بینش و فلسفه سیاسی است و چه استراتژی را دنبال می کند؟

۵- حد و مرز خشونت کدام است؟ نهاد سیاسی تا کجا و چگونه می تواند از زور در حل مسائل اجتماعی بهره جوید و نقش نیروهای نظامی در مهار یا تشدید خشونت چیست؟ مردم در برابر خشونت صاحبان قدرت چه واکنشی می توانند نشان دهند؟

راه آزادی از شماره آینده به درج پاسخهای رسیده خواهد پرداخت.

از نیروهای سیاسی و صاحبان قدرت جای اساسی را بخود اختصاص می دهد.

پرسشی که در برخورد با تاریخ ایران ذهن بسیاری را بخود مشغول می کند، رابطه تداوم خشونت سیاسی در کشور ما با فرهنگ، با اسلام و با خلق و خوی و ذهنیت و باورهای مردم و بازندهای آنها از قدرت و سیاست است.

چنین پرسش هایی در اروپا نیز بخاطر تنوع قابل توجه تجربه های تاریخی و فرهنگی مردم از سوی بسیاری طرح می شود. تجربه اروپای قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم نشان می دهد که خشونت سیاسی و کساربرد آن در حل مسائل اجتماعی و سیاسی با فرهنگ، عادات، ذهنیت و بازندهای سیاست و قدرت سیاسی نزد مردم هر کشور ارتباطی تنگاتنگ دارد. در بسیاری از کشورها تغییرات مهم سیاسی از طریق تحولات آرام و تدریجی و از طریق اجماع و همسازی نیروهای سیاسی مختلف حاصل شدند در حالیکه در برخی دیگر کار به رفتارهای خشونت آمیز و حتی انقلاب خونین کشیده شدند.

باریکتون مور تاریخ شناس انگلیسی درباره حوادث تاریخی کشور خود به سه عامل در مسأله تشدید شدن تحولات اشاره می کند: نخست دوری جستن از اقدامات انتقام جویانه در پی هر درگیری مهم سیاسی، دوم امکان تلاش نیروهای بازنده با امید کسب درباره قدرت پس از هر شکست و سوم نوعی توافق جمعی میان پیروزمندان و شکست خوردهگان بر سر تداوم نظام سیاسی و پذیرش اصل غیر دائمی بودن قدرت.

در بسیاری از بحث های تاریخی و یا در جامعه شناسی سیاسی به این امر اشاره شده است که از جمله اقدامات مهمی که به شکل گیری و گسترش چنین فرهنگی کمک می کنند مهار نیروهای نظامی است که اصلی ترین ابزار برقراری رفتارهای غیر خشونت آمیز در جامعه است و روند باز تولید خشونت را متوقف می سازد.

در کنار بحث های مربوط به انواع خشونت فیزیکی، نظامی و آشکار (نابودی جسمی، شکنجه، آزار و...)، تحقیقات اجتماعی و روانشناسانه مهمی نیز به اشکال نامرئی تر و ظریف تر خشونت پرداخته اند که خود می توانند زمینه ساز رشد اشکال شناخته شده خشونت شوند. برای مثال می توان به خشونت مربوط به نهادها و یا خشونت "سرد" اشاره کرد که به جنبه آمرانه قوانین و مقررات و نحوه اجرای آنها اشاره دارند. نهادهای مختلف از طریق عملکرد خود و یا هنجارها و قوانینی که به امیال و خواست های فردی و جمعی لگام می زنند موجب فرد خوردن خشم و انباشت سرخوردگی می شوند که در لحظات بحرانی بصورت خشونت بروز می کنند.

در همین راستا همچنین از نوع دیگری از خشونت که به خشونت نمادین (سمبلیک) معروف شده سخن به میان آمده است که به جبرهای

بیش از یک قرن پس از آغاز جنبش مشروطیت، جامعه ایران کماکان قربانی خشونت سیاسی و سیاست است. در حقیقت اگر دوره های کوتاه و زودگذر را در این سالهای طولانی کنار بگذاریم، نهاد سیاسی در ایران همواره عملکردی خشونت آمیز داشته است و نه تنها از طریق خشونت و زور بر قدرت چنگ انداخته، که از خشونت به مثابه ابزار دائمی برای حفظ قدرت بهره جسته و سعی کرده است به کار خود مشروعیت هم ببخشد.

در انقلاب مشروطیت، قدرت سیاسی با وجود طبیعت مسالمت جویانه جنبش سیاسی آنزمان، با ساجت نابخردانه خود و همدستان قشری خود، کار را به خشونت کشاند و فرصت بزرگ تاریخی را که برای گذار آرام به یک حکومت باز و مردم سالارانه بوجود آمده بود، از میان برد. مردم ما در آن زمان برای نخستین بار بخت این را یافته بودند که پس از قرن ها استبداد سیاه و قرون وسطانی، با شتاب عقب ماندگی های خود را جبران کنند و پایه های کشوری نو و دموکراتیک را بنا نهند.

در دهه های پس از انقلاب مشروطیت ما شاهد باز تولید این رفتار و فرهنگ سیاسی استبدادی و خشونت آمیز هستیم. بطوریکه دو فرصت تاریخی مهم دیگر برای نو سازی و انسانی کردن نظام سیاسی ایران در سالهای ۳۲ و ۵۷ نیز از دست رفتند و هر بار نهال نوپای آزادی، در سرمای خشونت و استبداد از پا افتاد و هزاران نفر قربانی برجا ماند و نسل های سرخورده و بی اعتماد به سیاست.

طرح مسئله خشونت در جامعه ایران از جمله در بعد سیاسی آن طی چند سال اخیر بویژه در میان نیروهای سیاسی و شماری از روشنفکران حادثه بسیار مهمی است که نباید از کنار آن بی تفاوت گذشت. بخشی از گروه های سیاسی در میان مخالفان حکومت وحتی در میان هواداران انتقادی نظام کنونی مسئله نفی خشونت در عرصه سیاست را بطور جدی در دستور کار خود قرار داده اند وحتی در برنامه سیاسی خود هم به روشنی منعکس کرده اند. آنچه در این تحول ذهنی و فرهنگی قابل توجه است، پرداختن به مسئله خشونت از بعد جدیدی است که در گذشته کمتر شاهد آن بوده ایم. برخی امروز خشونت نظام سیاسی را توجیهی برای دست زدن به خشونت و یا حتی عدم مخالفت با آن قلمداد نمی کنند و به تاثیر بلند مدت رفتار خود بر فرهنگ و ذهنیت مردم و حتی حاکمیت باور دادند. یکی از نشانه های این ذهنیت جدید، طرح خواست لغو حکم اعدام در ایران است که از ۱۲ سال پیش به اینسو همواره طرفداران بیشتری پیدا کرده است.

متأسفانه این برخورد و بازنگری اندیشه و کردار گذشته هنوز همه جانبه نشده است و تسخیر خشونت بار حکومت و وارد کردن عنصر خشونت در اعمال سیاسی و در تالیتیک و استراتژی شماری

از چه بنویسم؟

ناهید کشاورز (فرخنده)

اولین بار در بیست سال پیش مقاله‌ای درباره خشونت بر زنان نوشتم و کتک خوردن آنها. آن زمان بیش از آنچه در پی ریشه‌یابی آن باشم تنها غمی جدی قلبم را می‌فشرده. چند سال بعد وقتی باز هم درباره این موضوع نوشتم در اختلافات طبقاتی و فجایع امپریالیسم به دنبال علل آن می‌گشتم. سالها بعد سایه مرد سالاری و پدرسالاری را در پشت هر خشونتی دیدم. ولی نتیجه عملی در همه این موارد یکی بود. کاری نمی‌شد کرد و من باز هم همچنان سرگردان می‌مانم و دلم به درد می‌آید.

محل کارم هرروز محل مراجعه تعداد زیادی از زنان ایرانی است که به دادخواهی می‌آیند و اغلب آنها از مشکلات زندگی زن‌شویی خود در رنج هستند و عجب اینکه درد و بلاهایشان هم چندان با زنان ساکن ایران تفاوت نمی‌کند. مشکل زن ایرانی چه در ایران و چه در خارج از ایران هرچند به شکل عام آن مشکل زنان است اما غیرت و سنت مردانه از نوع شرقی هم به آن چاشنی شده است و معجونی را به بار آورده است که گاه از آن در عجب می‌مانی و انگشت به دهان از اینکه سالهای دراز دوری از ایران و تنفس اکسیژنی که هوایی بازتر را به جانمان می‌فرستد هم تأثیری بر اندیشه این مردان برجای نگذاشته است. اگر در اینجا امکانات خانه‌های امن زنان وجود نداشت و قانونی که حتی به شکل نیم بند از زنان حمایت کند شایع فجایع نظیر آنچه که در ایران هم رخ می‌دهد روی می‌داد. هرچند خاطره قتل زنان در خارج از کشور هم هنوز به یادمان مانده است. چه مواردی که در آنها مردان خود هم

خودکشی کردند و چه آنان که سالهایی را در زندان گذراندند و بعد به زندگی خود بی‌احساسی از عذاب وجدان ادامه می‌دهند.

به طور مرتب بر تعداد زنانی ایرانی که از رفتار خشونت بار شوهران خود در عذاب هستند اضافه می‌شود و تعداد زیادی از این زنان کسانی هستند که به تازگی و قبل از دیدن همسران خود به اینجا آمده‌اند و در اینجا با دنیای هول آوری که مردشان برایشان می‌سازد روبرو می‌شوند. و ترس از محیط تازه، عدم شناخت قوانین و امکانات، جهنمی را برای آنها به وجود می‌آورد که چگونگی رهایی از آن هم برایشان معلوم نیست. این هم نوع دیگری است از خشونت بر زنان. اگر در ایران قوانین حامی مرد است و قوانین دیگری خود عرصه را روز به روز بر زنان تنگ‌تر می‌کند اینجاست نوع دیگری از قوانین حکومتی به یاری مردان می‌آید. آنهم وابستگی اقامتی زنان است به مردان و هرگونه تردد زنان می‌تواند به لغو این مزیت و امکان زیست در خارج از کشور منتهی شود.

حالا در این آشوب و ناخوشی از چه می‌باید نوشت؟ شاید می‌باید زن بود آنهم زن شرقی، تا نسبت به مسائل زنان حساس بود و با وسواس همه چیز را پی گرفت، هرروزه با مشکلات آنها دست به گریبان بود تا دانست که نوشتن درباره زنان گاه چقدر دشوار است.

هنر و ادبیات زنان

حکایت شب سراب و بامداد خماسر

پس از فروش دور از انتظار کتاب "بامداد خماسر" نوشته "فتانه حاج سید جواد" اخیراً کتاب دیگری در ایران انتشار یافته که سروصدای زیادی به پا کرده است و آن کتاب "شب سراب" از "ناهید پژواک" است. کتاب از این جهت جنجال برانگیز شده است که نویسنده حکایت "بامداد خماسر" را به گونه دیگری روایت کرده است. یعنی به گفته خودش برخورد نویسنده بامداد خماسر را در مورد قهرمان مرد کتاب دور از انصاف دانسته و این بار داستان را به گونه دیگری و به نفع این قهرمان تغییر داده است. و جالب اینکه کتاب را هم به خانم "حاج سید جواد" تقدیم کرده است. اما این موضوع هم نتوانسته خشم نویسنده کتاب اول را فرو نشاند و از نویسنده کتاب دوم به عنوان سارق ادبی به دادگاه شکایت کرده است ضمن اینکه کتاب دوم به چاپ هم رسیده است.

بقیه در صفحه ۲۵

وقتی هفته قبل سر دبیر نشریه راه آزادی به من خبر داد که مطلب این شماره را باید تا چند روز دیگر تحویل بدهم، به ناگهان دلم فشرده شد. باز هم باید نوشت؟

ساعت ۱۱ صبح در محل کارم زنی گریه کنان جای زخم هایش که از کتک های دیشب شوهرش برجای مانده نشانم می‌دهد. ساعت ۲ بعدازظهر اقامت زن ایرانی که یکسال ونیم است به اینجا آمده علیرغم تلاش های فراوانم تمديد نمی‌شود. شوهرش تقاضای طلاق کرده است. ساعت ۳ بعدازظهر صدای گرفته زنی از پشت تلفن خبر می‌دهد که از فرزندش که توسط شوهرش رسوده شده همچنان بی‌خبر است. ساعت ۷ شب دوست مذکری با سماجت سعی می‌کند روابط متعدد مردان با زنان را نشانه تعادل روانی و پیشرفت نشان دهد. ساعت ۹ شب مجله زنان را ورق می‌زنم و چشمم بر عکس زنی که توسط شوهرش سوزانده شده است خیره می‌ماند. از چه بنویسم؟ از کجا شروع کنم در این آشفته بازاری که در یک سو مباحث زنان در شکل تئوریک آن رشد قابل توجهی یافته است و بحث هایی طرح می‌شود که علیرغم تمام فشارها در ایران موجب حیرت می‌شود و باز هم به این نتیجه می‌رسی که چقدر آن جامعه را کم می‌شناسی و از آن به دور مانده‌ای و در کنارش آنچه که در عمل بر زنان ایرانی می‌گذرد، دلت را به درد می‌آورد و گمان می‌کنی به میانه یک دنیای بی‌تمدن و وحشی پرتاب شده‌ای. در این میان و در این طیف متنوع چه می‌باید کرد؟ تنها در یک شماره نشریه زنان خبر از کشته شدن ۵ زن به دست شوهرانشان و در یک مورد پدر است. در لابلای صفحات روزنامه های داخلی خبرهایی از این دست بسیار است. و این تمام حوادثی نیست که رخ می‌دهد. تعدادی از این فجایع در جایی منعکس نمی‌شوند و تعدادی در نقاط دور افتاده اتفاق می‌افتند که حداکثر در روزنامه های محلی همانجا و یا شهرهای نزدیک درج می‌شوند. خشونت بر زنان افزایش می‌یابد بی آنکه علل و ریشه های آن مورد بررسی قرار گیرد و یا قوانین جدی تری بر علیه آن به اجرا درآیند. و این نه تمامی خشونت که نوع لجام گسیخته و هولناک آن است و الله کتک خوردن زنان در خانواده و توهین و تحقیر آنها به امری روزمره تبدیل شده است. و از آنجا که همواره گناه تمام بدبختی ها و سیه روزی ها بر گردن زنان بوده است در شرایط دشوار اجتماعی و اقتصادی، آنها اولین قربانیان مستقیم و غیرمستقیم هستند. و این نه همه آن چیزی است که مرا در نوشتن در مورد مسئله زنان دچار مشکل می‌کند. رودروستی هرروزه با خشونت بر زنان حتی در اینجا که ظاهراً قوانین حمایت از حقوق زنان وجود دارد، آنگونه ناامیدانه ای را سر ریز جانم می‌کند که نوشتن را برایم دشوار می‌سازد.



نقدی بر خاطرات آقای پرویز اکتشافی

(بخش دوم و پایانی)

بابک امیرخسروی

نفر از کادرها و فعالان نظامی و غیرنظامی به کشورهای سوسیالیستی، جمعیتی از توده‌ای‌ها در کشورهای مختلف متمرکز شده بودند. شرایط نوینی به وجود آمده بود تا مسائل حل نشده در ایران را پی گیری کنند. پلنوم وسیع چهارم در یک چنین فضائی تشکیل شد. لذا برای کادرها بررسی مسائل اساسی بالا که خود شاهد زنده و بازیگران اصلی آن بودند اولویت داشت. رهبری حزب در ایران کوشیده بود خطاهای خود را ببوشاند و رفع و رجوع کند و با "تئوری بسافی" اشتباهات بزرگ و سرنوشت ساز خود را توجیه نماید. خواست کادرها در پلنوم وسیع، بررسی این اشتباهات و محکوم کردن سیاست گذشته رهبری برای ترسیم سیاست درستی آینده بود.

با چنین سوداتی در سر، هسته فعالی از کادرهای حاضر در پلنوم وسیع، که نقش مهمی در روند کارها و در جهت دادن به بحث‌ها داشتند، نسی خواستند با آلوده شدن در منازعات جناحی افراد کمیته مرکزی به همان بیماری دچار شوند و در عمل استقلال اندیشه و عمل خود را از دست بدهند. کادرها برای خود رسالت دیگری قائل بودند. گویانکه بعدها متوجه شدیم که همواره در این تلاش خود موفق نبودیم و در مواردی ناخواسته جانبدار شدیم. بهرحال قطعنامه‌ای که از سوی کمیسیون کادرها تهیه و به تصویب رسید، وضع روحی و موضوع ما را نشان می‌دهد. در قطعنامه "درباره اختلافات در دستگاه رهبری" از جمله می‌خوانیم:

"بررسی موارد مشخص نشان می‌دهد که اختلاف در رهبری حزب ما به طور عمده به نحوی از انجا با حفظ یا اشغال مواضع مهم رهبری ارتباط داشته است. دلایلی که طرفین اختلاف مبنی بر وجود گروه مسلط از طرفی و اپوزیسیون از طرف دیگر (که به ترتیب رفقا رادمشن و اسکندری و رفقا کیانوری و قاسمی نمایندگان آن معرفی شده‌اند) اقامه گردیده است، مورد مطالعه دقیق پلنوم وسیع قرار گرفت. به نظر پلنوم این دلایل قانع کننده نیست.

در داخل کمیته مرکزی دو جهت اختلاف وجود دارد که در مبارزات خود شیوه‌های بکلی غیر اصولی و ناسالم به کار می‌برند. اهمیت، پرونده سازی، سوظن بی جا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی، ناسازگاری با جمع، تک روی، خشونت، لجاج، کین توزی. چنین است نمونه‌هایی از این شیوه‌ها."

پیامد منفی شیوه درست ما در پرهیز از وارد شدن در منازعات افراد کمیته مرکزی این شد که متأسفانه حتی فکر تشکیل کمیسیون بی طرفی با شرکت کادرها برای رسیدگی و روشن کردن برخی مسائل و حوادث مهم گذشته حزب نیز به میان نیامد.

یادآوری این موضوع شاید خالی از فایده نباشد که در پلنوم وسیع چهارم دو کمیسیون برگزیده شد. یکی مرکب از طبری، اسکندری، کیانوری، داود نوروزی و بابک امیرخسروی، که در آن سه نفر اول از رهبری و دو نفر آخری از کادرها بودند. این کمیسیون قطعنامه‌های سیاسی را که برای برخی از آن‌ها طرح‌های اولیه‌ای موجود بود، پس از بررسی و تلوین نهائی به پلنوم عرضه کرد. کمیسیون دیگری فقط از کادرها برای رسیدگی به اختلافات در کمیته مرکزی تشکیل شد که مرکب بود از: فرج میزانی، داود نوروزی، بابک امیرخسروی، محمد رضاقلوه، سخانی، رسولی و خاکپور. این کمیسیون دو قطعنامه به پلنوم ارائه داد: قطعنامه "ماهیت اختلافات در دستگاه رهبری" و قطعنامه "راه خروج از بحران حزب". طرح قطعنامه اول را زنده یاد فرج میزانی (جوانشیر) و من مشترکا و قطعنامه دوم را من تهیه کردم. درباره فلسفه قطعنامه دوم بعدا مکتب بیشتری خواهم کرد.

با آنکه آقای اکتشافی مدعی است که مطالب را از روی یادداشت‌های روزانه اش نقل می‌کند، درشگفتم که چرا این همه بی دقتی کوچک و بزرگ در اظهاراتش وجود دارد و اصلا چرا دروغ می‌بافد؟ توضیح بعضی از آنها ضرورت دارد.

همانگونه که در بخش اول این نوشته اشاره کردم، آن قسمت از خاطرات آقای اکتشافی که شامل خلاصه برداری‌های او از "پلاتفرم"های اعضای ۱۵ گانه کمیته مرکزی و تندنویسی از سخنرانی‌ها و اظهارات آن‌ها در جریان پلنوم وسیع چهارم است، درحد خود با ارزش است. زیرا از ما بهتران، صورت جلسات و نوارهای این پلنوم را که در آرشیو کمیته مرکزی حزب توده ایران در جمهوری دموکراتیک آلمان حفظ می‌شد، پس از دستگیری شدن رهبران حزب در تهران، همراه با بقیه آرشیو حزب به جای "امن" منتقل کردند که کسی را از محل و سرنوشت آن آگاهی نیست. بدین جهت، یادداشت‌های آقای اکتشافی با تمام کمبودهایش، یادگار بی همتائی از آن گردهمائی تاریخی توده‌ای هاست. کمبودی که در این زمینه وجود دارد، از جمله از این نظر است که چون از پلاتفرم‌ها خلاصه برداری شده، مطالبی مطابق سلیقه و برداشت‌های او حذف گردیده که ممکنست برای کس دیگر مهم تلقی شود و یا در تندنویسی‌ها تناسبی وجود ندارد. با آنکه اعضای کمیته مرکزی هر کدام یک ساعت وقت برای سخنرانی داشتند، با این حال دیده می‌شود که مثلا از سخنرانی احسان طبری چهار سطر تندنویسی شده و اظهارات برخی‌ها بیش از دو صفحه کتاب را به خود اختصاص داده است.

کمبود دیگر تندنویسی‌های آقای اکتشافی این است که فقط به دو موضوع "اختلافات در دستگاه رهبری" و مختصری درباره "مسئله نفت" محدود مانده است. مباحثی نظیر لو رفتن سازمان نظامی با پیامدهایش، عملیات ماجراجویانه پس از ۲۸ مرداد که قطعنامه‌های ویژه و چندگانه‌ای درباره آن‌ها به تصویب رسید، به کلی غایب است. و این درحالی است که به موضوع فرقه دموکرات آذربایجان که کاملاً به طور حاشیه‌ای در پایان پلنوم مطرح شد و وقت بسیار اندکی از پلنوم وقف آن گردید، صفحات زیادی صرف شده و بعد غیرعادی به آن داده شده است. همه این کمبودها و جنبه‌های کار او از عینیت و جامعیت یادداشت‌های او کاسته است.

برخلاف گفته آقای اکتشافی، مسائل دوران گذشته از ۱۳۱۳، یعنی حزب کمونیست ایران و حتی مسئله نفت کافتارادزه در سال ۱۳۲۳ و موضوع فرقه دموکرات آذربایجان و تجزیه آذربایجان و امثال آن به "طورمفصل و دقیق" در پلنوم مورد بحث قرار نرفت. در واقع اصلاً موضوع بحث نبودند. حتی موضوع ۵۲ نفر و نقش کامیخش، شرکت در کابینه قوام، قتل محمد مسعود، ماجرای ۱۵ بهمن و نقش کیانوری در آن فقط در صحبت‌ها و پلاتفرم‌های اعضای کمیته مرکزی به میان آمد و جزو دستور کار پلنوم نبودند. متأسفانه اعضای کمیته مرکزی از طرح این مسائل قصدشان اساساً پرونده سازی و کوبیدن رقیب بود نه بررسی و ریشه یابی واقعی آن‌ها. بدین جهت از سوی کادرها با استقبال چندانی روبرو نشد.

دستور کار پلنوم وسیع چهارم، بررسی رویدادهای بین پلنوم سوم و چهارم بود که در گزارش دکتر رادمشن به پلنوم تصریح شده بود و اساساً شامل دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت تا فروپاشی حزب در ایران می‌شد. کادرها می‌خواستند بدانند چرا رهبری حزب علی‌رغم لاف زنی‌های فراوان که "کودتا را به ضد کودتا مبدل خواهیم ساخت"، در سر بزنگاه دست روی دست گذاشت و تاشاگر فاجعه مانند؟ می‌خواستند عمل و چگونگی اقدامات ماجراجویانه ماههای پس از ۲۸ مرداد را که فاجعه بار بود بدانند. می‌خواستند بدانند مسئولیت آن همه ندانم کاری‌ها و بی‌عرضگی‌های رهبری حزب که نقش اساسی در لو رفتن سازمان نظامی و دستگیری شدن صدها افسر توده‌ای و تیرباران شدن گل‌های سرسبد این سازمان داشت و پیامد آن لو رفتن چاپخانه‌ها، زندانی شدن بخش مهمی از کمیته مرکزی و کمیته ایالتی تهران و شهرستان‌ها بود، برعهده چه کسانی است؟

رهبری حزب در ایران با خشونت و حيله گری و تهديدات تشکيلاتی و مجازات منتقدین، مانع از بررسی سیاست‌های خانمان برانداز رهبری و تشکیل کنگره و کنفرانس و هر جلسه صلاحیتدار بود. اینک با مهاجرت ۲۰۰ - ۳۰۰

۱- آقای اکتشافی می گوید: "سیمیونف نماینده شوروی ها حضور داشت و فارسی خوب بلد بود... مقام حزبی مهمی داشت. او نقش عمده ای در پلنوم داشت و مسلماً یک مقام امنیتی بود... مثلاً اگر مساله ای در رابطه با شوروی پیش می آمد و مجادله می شد، نظر او قاطع بود. می گفت نظر ما شوروی ها این بود". (خاطرات صفحه ۱۷۸). آنگاه موضوع کامبخش و ۵۳ نفر و توضیحات کامبخش را نقل می کند و سپس می گوید: "سیمیونف به جلسه پلنوم آمد و گفت، کمینترن نظر کامبخش را تأیید کرده و نظر کامبخش کاملاً درست است و من تأیید می کنم!" (همانجا صفحه ۱۷۹). مطلبی که آقای اکتشافی درباره حضور سیمیونف در پلنوم و نقش او و دخالت اش در بحث ها می گوید، کذب محض است. من برای اطمینان خاطر روی این مورد و برخی مسائل دیگر از ۱۵ - ۱۰ نفر از شرکت کنندگان پلنوم وسیع که دسترسی به آن ها داشتم از طریق نامه و یا حضوری استفسار کردم. در پاسخ هائی که تا بحال دریافت کرده ام، همگان بلا استثنا ادعای او را با پوزخند تکذیب کرده اند. من شهادت می دهم که نه در پلنوم وسیع چهارم و نه در هیچ یک از پلنوم های بعدی (تاپلنوم هیجدهم) که شرکت داشتم، هیچ گاه کسی و نماینده ای از طرف حزب کمونیست اتحاد شوروی یا مقامات امنیتی شرکت نداشتند و به طریق اولی اظهار نظر نمی کردند و به حل و فصل امور نمی پرداختند. حتی در پلنوم یازدهم در ماجرای اخراج قاسمی و فروتن که نقش آن ها در تغییر موضع اکثریت کمیته مرکزی مسلم و با خشونت توأم بود، با این حال هرچه بود در خفا و در خارج جلسه صورت گرفت. ما اثرات این دخالت در امور داخلی کمیته مرکزی را در تغییر رفتار و رأی رفقای خود مشاهده کردیم و به آن پی بردیم.

بی گمان در خارج از پلنوم ها، تماس ها و گفتگوها و مشورت هائی صورت می گرفته است. دکتر رادمنش و ایرج اسکندری طی سالیان دراز دبیر اولی شان، درکادر مناسبات رسمی دو حزب گفتگوهای داشته اند. برخی از افراد رهبری نظیر کامبخش و غلام یحیی دانشیان و کیانوری نیز روابط "ویژه" خود را داشتند که حساب آن جدا و کاملاً محکوم و مذموم است. اما در آنچه به بحث ما درباره راه و روش شوروی ها در پلنوم ها مربوط می شود، به اتکا آنچه من شاهد بودم، هیچ گاه کسی از آن ها در جلسات پلنوم ها شرکت نمی کردند تا روی موضوعات نظر بدهند. از نظر ما آن ها به عنوان مهماندار رفت و آمدی به محلی که پلنوم در آن جا برگزار می شد، داشتند. معمولاً در آغاز و پایان نشست های کمیته مرکزی، خوش آمدی می گفتند که جنبه تشریفاتی داشت. پلنوم ها نیز همواره در شوروی برگزار نمی شد. آلمان دموکراتیک، بلغارستان و چکسلواکی و غیره نیز مهماندار بودند. همیشه و همه جا همین راه و رسم متداول بود.

۲- آقای اکتشافی می گوید: "کامبخش و بقیه اعضای کمیته مرکزی، در آن موقع چند نفر، بعداً همه آن ها، همکاری نزدیک با حزب کمونیست شوروی و "کا. گ. ب." می کردند. کسانی که بعداً به عضویت در کمیته مرکزی حزب توده انتخاب شدند، به طور کلی می گویم، بانظر موافق حزب کمونیست و "کا. گ. ب." برگزیده شدند والا ممکن نبود کسی کاندیدا و عضو کمیته مرکزی حزب توده بشود. کادرهائی که بعداً به کمیته مرکزی حزب آمدند آدم های مطمئن و درجه اول برای مقام های امنیتی و حزبی شوروی بودند" (خاطرات صفحه ۱۷۹).

در برابر کسی که بی پروا و گستاخ، بدون احساس مسئولیت و عذاب وجدانی چنین تهمت سنگین به اشخاصی که تنها سرمایه زندگی شان شرافت و پاکدامنی است، می زند چه می توان گفت؟ حتی در جمهوری اسلامی، علی رغم شکنجه ها و تلاش فراوانی برای وصل کردن رهبران حزب به "کا. گ. ب."، جز تعداد انگشت شمار، معرفی نشدند. تازه در درستی این انتصاب به برخی از آنها شخصاً تردید دارم. آن وقت این آقا هرکسی را که تنش به تن کمیته مرکزی خورده، آدم مورد اعتماد و درجه اول کا. گ. ب. معرفی می کند!

۳- آقای اکتشافی درباره افرادی که در پلنوم چهارم به عنوان ناظر انتخاب شدند چنین می گوید: "ده نفر که در جلسه خصوصی کمیته مرکزی کاندید شده و مورد تأیید ناظر و نماینده حزب کمونیست شوروی قرار گرفته بودند، در جلسه عمومی به عنوان ناظر معرفی و برگزیده شدند. قنوه، سفاتی، چلیبا، اردشیر آوانسیان، آذرنور، خاکپور، نوروزی، امیرخسروی، هوشنگی و رصدی" (خاطرات صفحه ۲۱۴).

در جمله بالا، جز عدد ده نفر و اسامی افراد یک مطلب درست وجود ندارد و تماماً ساخته و پرداخته ذهن اوست. کسانی که در پلنوم وسیع چهارم شرکت

داشتند، از جمله شخص آقای اکتشافی می دانند که با اختلافاتی که میان اعضای کمیته مرکزی وجود داشت، آن هم پس از انتخابات هیات اجراییه که وضع بحرانی شده، کار به کتک کاری کشیده، جودت و بقراطی به عنوان اعتراض از کمیته مرکزی استعفا داده، رادمنش و اسکندری تهدید به استعفا از هیات اجراییه کرده اند، چگونه ممکن بود کمیته مرکزی قادر به ارائه لیست واحدی باشد؟ توضیح اجمالی ضرورت دارد.

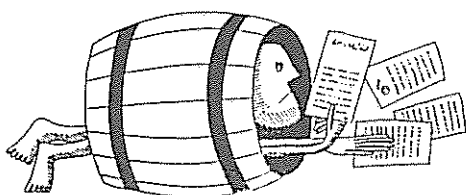
واقعیت این است که موضوع انتخاب ناظر تا آخرین لحظه مطرح نبود. من چون نویسنده قطعنامه "راه خروج از بحران حزب" هستم، کاملاً در جریان چند و چون آن می باشم. فکر عده ای از ما و شخص من بیش از دیگران، این بود که بهتر است از وارد شدن در ترکیب کمیته مرکزی و رهبری حزب تا کنگره سوم خودداری کنیم تا نگوییم که انتقادات ما از کمیته مرکزی و به تصویب رساندن آن قطعنامه های تند به خاطر کرسی بود. شخصاً حتی با نام مشاور کمیته مرکزی هم موافق نبودم. فکر من در آوردی ناظر هم از همین جا سرچشمه گرفت. منظور این بود که عده ای ناظرند تا کمیته مرکزی تصمیمات پلنوم وسیع را بدرستی اجرا کند و کنگره سوم را به دموکراتیک ترین شکل تدارک ببیند. تا تشکیل کنفرانس وحدت با فرقه دموکرات آذربایجان نقش ما مثبت بود. بعداً حوادث گردش دیگری یافت. البته سال ها بعد پی بردم که کار و فکر آن روز ما نادرست بود. زیرا در پلنوم وسیع می توانستیم به آسانی تعدادی از کادرها را به ترکیب کمیته مرکزی اضافه کنیم و روی رهبری اثر بگذاریم. در قطعنامه ماده ای بود که هیات اجراییه منتخب پلنوم را موظف می ساخت که کنگره سوم حزب را حداکثر تا دو سال تدارک ببیند. پس از تصویب این قطعنامه، عده ای از کادرها به عنوان ناظر از سوی اعضا پلنوم پیشنهاد شدند و همه این نامزدها در لیستی قرار گرفتند تا هرکس حداکثر ۱۰ نفر از آن ها را در ورقه رأی که مخفی بود انتخاب کند. ملاحظه می شود که نامزدها در همان جلسه عمومی پلنوم، آن هم از سوی کادرها پیشنهاد شدند، همانجا هم انتخابات برگزار گردید. و جانی برای فائزتری گونی های آقای اکتشافی باقی نمانده است.

آقای اکتشافی که قصد کرده است تا وابستگی حزب به اتحاد شوروی را به ابتذال بکشاند دروغ پردازی های خود را با این آگهی تبلیغاتی انتخاباتی پایان می دهد: "نکته جالب این است که اعضای کمیته مرکزی در جلسه عمومی پلنوم گفتند، این ده نفر مورد تأیید دوستان (منظور شوروی است) هم هستند و به آن ها رأی بدهید. این هم یک اعتراف!" (همان جا).

بله! این هم یک اعتراف! اما اعتراف به این که وقتی اخلاق نباشد، بی پروائی در دروغ گفتن و تهمت زدن حد و حصری ندارد.

۴- این حرف آقای اکتشافی که انتخاب اعضا هیات اجراییه به طور علنی و "با بلند کردن دست" صورت گرفت نیز کذب محض است. اصولاً در پلنوم چهارم حزب توده ایران و سایر پلنوم ها تا پلنوم پانزدهم در ۱۹۷۵، انتخاب ارگان ها با رأی مخفی انجام می شد که از سنت های پسندیده حزب توده ایران بود. تنها از مقطع پلنوم پانزدهم این سنت زیر پا گذاشته شد و بانی آن نیز خود اولین قربانی این سنت شکنی در پلنوم بعدی شد. ترتیب کار در پلنوم وسیع چهارم این بود که لیست اعضا ۱۵ نفری کمیته مرکزی بین شرکت کنندگان در پلنوم توزیع شد و هرکس می بایست حداکثر روی هفت نفر از آنها علامت ضربدر بگذارد. کمیسیونی هم تعیین شد که شمارش آرا و کنترل درستی آن را بر عهده داشت.

در خاطرات آقای اکتشافی اضافه بر مواردی که طی دو مقاله نشان دادم، مطالب نادرست، بی دقتی های فراوان دیگری، چه در رابطه با پلنوم وسیع چهارم و چه درباره مسائل دیگر وجود دارد که من برای اجتناب از اطناب کلام از پرداختن به آن ها صرف نظر می کنم. به گمانم در خانه اگر کس است یک حرف پس است.



نگاهی بر فلسفه تاریخ هگل و ماتریالیسم تاریخی مارکس

فرامرز دادور

هگل (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) به عنوان آخرین فیلسوف مشهور در عصر خردگرایی روشنگری، معتقد بود که پیشرفت تاریخ، عمدتاً بسوی شکوفایی "تعقل" (reason) و در نتیجه در جهت آزادی بشریت است. بنابر اعتقاد ایده آلیستی و متافیزیکی وی، ایده مطلق (absolute spirit) حرکت دهنده اصلی برای پیشرفت تعقل بشری در طول تاریخ است. تحولات دیالکتیکی اندیشه ها و اشکال مادی آنها، به ویژه تمدن های بشری، همواره بسوی سرنوشت خاصی حرکت می کنند که در دوران حیات هگل والاترین آن در نظام سیاسی (سلطنتی) پروس متبلور شده بود. به نظر او تاریخ به مثابه پروسه تکامل آزادی در مسیر خود، طی قرن ها، از مراحل شکار، دامداری، زراعت و صنعت گذشته و در این میان تمدن های ویژه ای (شرق، یونان، روم و آلمان) به وجود آورده است. تحولات مذکور تابع قانونمندیهای دیالکتیکی (تز، آنتی تز و سنتز) هستند و تمدن های پیشرفته تر (سنتز) از میان پروسه تضاد بین تمدن در حال رکود (تز) و نیروهای متقابل درونی (آنتی تز) به وجود می آیند. در تاریخ تمدن بشری، فرهنگ و مناسبات اجتماعی از مرحله "طبیعی" (مبتدی) بسوی مرحله عالیت و نهایتاً به شرایطی متحول می شوند که در آن فرآیندهای متفاوت اجتماعی در یک نظام سیاسی غایی تجسم می یابند. در انتهای این پروسه تاریخی، تعقل جای واقعی خود را، سرانجام، در حکومت پیدا می کند که در آن بین حقیقت به واقعیت رسیده و آزادی مطلق تفاهم حاصل می شود (۱). به نظر هگل در درون جامعه (منظور در اروپا و به ویژه آلمان در اواخر قرن ۱۸) سه طبقه اجتماعی، دهقانان، سرمایه داران و دولتمردان، وجود دارند. به خاطر وجود ناهنجاریهای سیاسی و اخلاقی، از قبیل ناعادلانی و سودجویی فردی که انعکاسی از واقعیات نظام طبقاتی "مدرن" (سرمایه داری) است، ضرورت استقرار حکومت قانون، سیستم قضایی و در نتیجه ارتقا "حقوق طبیعی" (natural rights) به قوانین مدنی (civil rights) به ویژه در حیطه مناسبات مالکیتی، به وجود می آید. در این رابط، به خاطر حفظ وحدت در جامعه که مملو از رقابت های صنفی بین تولید کننده و مصرف کننده و همچنین سایر اختلافات ناشی از خواسته ها و سلیقه های افراد و منافع گروه های اقتصادی است، تشکیل نیروی "پلیس" برای کنترل این ناهمواریها و تنظیم ثبات اجتماعی الزام می یابد. در راستای پیشرفت اجتماعی، به خاطر وجود نبرد بین اضداد در جامعه (تضاد بین انگیزه های فردی و گروهی)، نهایتاً، فرآیندهای متنوع فکری (ایده) و اشکال مادی آن (مناسبات و نهادهای اجتماعی)، از ورای جامعه مدنی که در آن موازین اخلاقی نهادینه گشته است به سوی تشکیل یک جامعه سیاسی ارگانیك، یعنی یک دولت مقتدر حرکت می کنند. نظام اجتماعی مزبور عالیتترین

واقعیتی است که بر شالوده آموزش های والای اخلاقی و موازین خردمندانه جهانی تجسم می یابد. هگل پارلمانهای محلی، شرکت های اقتصادی و انجمن های صنفی را منبع شکل گیری نظرات و برنامه ها و همچنین به عنوان واسطه های اجتماعی برای انتقال خواست های مردم می پندارد. در همان حال وی با داشتن آگاهی از جنبه های منفی ناشی از مناسبات سرمایه داری و به خاطر دفاع از حقوق افراد جامعه که به صورت توده نا روشن و سازمان نیافته عمل می کنند، حمایت دولت از منافع کل جامعه را ضروری می بیند. هگل چگونگی راه یافتن به حقیقت و نیل به یک هویت منطقی جهانی را تنها در عهده دولت می بیند. در واقع به نظر او دولت به مثابه والاترین نهاد جامعه، در انتهای رشد خود سرانجام مشروعیت جاودانی می یابد. هگل از خصایص اقتدارگرا نه دولت، تنها جنبه حرکت دهنده و موثر آن را در جامعه می بیند. در این رابطه، وی به خاطر اعتقاد به یک بینش تام گرای فلسفی، پیشرفت اجتماعی را، عمدتاً در گرو تبلور یک نظام فکری - سیاسی مطلقه می بیند که بعدها به یکی از منابع مهم برای استخراج ایدئولوژیهای تام گرا تبدیل گشت. نظرگاههای کارل مارکس به عنوان یک انسان گرای رادیکال بنیاد مکتب کمونیسم را تشکیل می دهد. وی با استفاده از فلسفه دیالکتیک هگل، ره یابی به سعادت و آزادی بشری را، نهایتاً، در گرو تعویض ساختار اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری (مالکیت خصوصی - مناسبات کالائی) و استقرار نظام کمونیستی (مالکیت اجتماعی - رفع استثمار اجتماعی) می داند. به نظر وی، شرایط تحول یافته (کمونیستی) انسانها، به شکلی فردی و در قالب انجمن های تولیدی، کاملاً آزاد و داوطلبانه به امورات اقتصادی به یکدیگر می پردازند (۲). وی در نوشته های نقد آمیز خود از هگل وظیفه فلسفه را به مناسبات "واقعی" اجتماعی (حقوق، سیاست، اقتصاد، غیره) وسعت می دهد و آن را فقط به سطح انشاگری از شرایط "از خود بیگانگی فکری" (۳). مارکس گرچه با روش تحلیل تاریخی هگل موافقت می کند ولی به جای ایده ایسم متافیزیکی (اولویت ایده بر ماده) وی تنوری ماتریالیسم دیالکتیک (ماده به مثابه اساس هستی و تحولات) را جانشین آن می کند. او تحولات تاریخی را بر مبنای محور مناسبات اقتصادی توضیح می دهد و با تعویض مقوله "طبقه" به جای "ملت"، عرصه نبرد اجتماعی را از سطح بین ملتها به درون جامعه برده و از وجود تضاد عمده بین طبقات حاکم و طبقات استثمار شونده صحبت می کند. بر طبق تحلیل ماتریالیستی مارکس، نظام های اجتماعی محصول مبارزات طبقاتی در دوران

های متفاوت تاریخی، بین برده داران و بردگان، فئودالها و زارعین، و در عصر مدرن بین سرمایه داران و پرولتاریا است. این دیدگاه (ماتریالیسم تاریخی) شباهت هایی به طبقه بندی تاریخی هگل (دوران های شکار، دامداری، زراعت و صنعت) دارد. فرق عمده در این است که مارکس "مبارزه طبقاتی" را به مثابه موتور برای تحولات اجتماعی مطرح می کند در صورتیکه طبق بینش هگل "ایده" عامل اصلی جهت پیشرفت و حرکت در جامعه است. به نظر مارکس در نظام سرمایه داری که مرحله ماقبل از کمونیسم است، سه طبقه عمده، سرمایه داران (صاحبان و کنترل کنندگان وسایل تولید)، پرولتاریا (کارگران صنعتی که معیشت آنها عمدتاً به دستمزد بستگی دارد) و طبقه متوسط (تولید کنندگان کوچک، صنعتگران، متخصصین، غیره) وجود دارند. با گذشت زمان به خاطر پیشرفت تکنولوژی و افزایش حجم تولیدات، در حالیکه به ثروت سرمایه داران بزرگ افزوده می شود، ولی در مقابل طبقه پرولتاریا فقیرتر گردیده و در عین حال به جمعیت آن اضافه می شود. در این میان، طبقات و انشمار بینایی بتدریج ناپدید می گردند (۴). طبق نظر مارکس ارزش اقتصادی (قیمت) کالا برابر مقدار نیروی کاری است که به وسیله کارگر انجام می شود و در واقع طبقه کارگر آفریننده ثروت است، ولی بنابر تنوری ارزش اضافی بخش عمده آن به سرمایه دار تعلق می گیرد. این در حالیکه که سرمایه دار، تنها پول (سرمایه) و تخصص فکری (مدیریت) خود را به کار می اندازد و در مقابل کارگران که فارغ از ثروت و مقام هستند مجبورند که با تحمل شرایطی ملامت آور و آکنده از فقر، همواره، چرخ اقتصاد را بگردانند. در نتیجه، در طی زمان، به خاطر تسلط تکنولوژی و ابزار کار بر زندگی یکنواخت کارگر، عوارضی چون واقعیت زدانی، بی امنیتی و علاقمندی کاذب به اشیا و محصولات تولیدی در زندگی وی به وجود می آید (۴). مناسبات سرمایه داری زاینده شرایط ناعادلانه و غیرانسانی است و در این بین پرولتاریا پیوسته اختیار و کنترل خود را بر پروسه و شیوه کار و همچنین محصول فعالیت های اقتصادی خود از دست می دهد. در این رابط، مارکس، علاج را در انقلاب پرولتاریا و سرنگونی طبقه بورژوازی از حکومت می داند. به نظر او حکومت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا) با برچینی نظام اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی و مناسبات کالائی و در عوض اتخاذ سیاست عمومی برای کنترل و ایجاد مالکیت اجتماعی وسایل تولید، نهایتاً، جامعه را به سوی شرایطی هدایت می کند که در آن از توان داوطلبانه افراد استفاده گردیده و به نیازهای همگان پاسخ داده می شود. در نتیجه جامعه بی طبقه کمونیستی، به عنوان مظهر ایده آل بشریت

بیراهه الهیات و عرفان، بن بست فلسفه در ایران!

محمد مراد فرزانش

کتاب در مجموعه پیوست هایش در ۱۰۷ صفحه انتشار یافته است. فهرست مطالب آن عبارتند از:

یادداشت، پیدایش کلی، ارسطوی آتن یا ارسطوی بغداد، افلاطون یا زرتشت؟، دراز زمانی پیش از گالیله، مکتب اصفهان، فلسفه یا الهیات، روشناسی و تاریکی، فیلسوف سیاستمدار شهید، یادداشت‌های کتاب شناسانه، فهرست واژه ها و ترکیبات و اصطلاحات فهرست نامها و چاپهای کتاب.

در پیدایش کلی، نویسنده با استفاده از نوشته ای از هگل خاطر نشان می سازد که ایرانیان نخستین قومی بودند که به حریم مقدس فلسفه پای نهادند. نویسنده آنگاه به ضعف جهان بینی زرتشت می پردازد که تضاد و ثنویت در این جهان بینی به گونه ای خام و نابخته مطرح شده است. و ضعف تحلیل در آن آشکارا به چشم می خورد.

در ادامه این پاراگراف او در پایان این قسمت می نویسد: "در مجموعه ایرانیان هیچ تأثیری از تفکر پر قدرت یونانی نپذیرفتند و تفکر ایرانی هنگام اشغال ایران به دست اعراب در قرن هفتم عمیقاً متاثر از دوگرای زرتشت بود". او در قسمت دوم به ترجمه فلسفه یونانی به زبان عربی اشاره می کند و می گوید: "اشکال عمده در این بود که فرهنگ حاکم بر اسکندریه، پیش از آنکه یونانی باشد، یونانی ماب است و فلسفه ارسطو که در اسکندریه تدریس می شد، همان فلسفه ای نبود که در آتن تدریس می گردید، لذا تفکر اسلامی - ایرانی از همان آغاز به بیراهه رفت و فلسفه را با الهیات و عرفان به اشتباه گرفت و دشواری این برهه از تاریخ اندیشه ایرانی، تطابق فلسفه یونانی با تعلیمات قرآنی بود". او در پایان می نویسد: "در نبرد نابرابر میان عقل یونانی و وحی اسلامی، عقل یونانی از همان آغاز بازنده بود و خود نمی دانست".

در قسمت سوم با عنوان افلاطون یا زرتشت، نویسنده به سهروردی می پردازد و می نویسد: "مکتب سهروردی هم فلسفه است و هم نیست، هم عرفان است، هم نیست، هم فلسفه زرتشت است، هم نیست، فلسفه است از این جهت که به عقل اعتقاد دارد، اما عقل را تنها مرجع شناخت نمی داند. عرفان است از این نظر که کشف شهود و اشراق را شریفترین و بلند مرتبه ترین مرحله شناخت می شناسد به عبارت دیگر شناخت از دیدگاه سهروردی هم متکی به عقل و هم متکی به اشراق است".

در قسمت چهارم با عنوان "دراز زمانی پیش از گالیله"، پرسشهای ابوریحانی بیرونی مطرح می شود. پرسشهایی که انتقادهای شدید به ارسطو بوده است. نویسنده متذکر می شود که بیرونی و رازی در تاریخ اندیشه جهانی نخستین کسانی بودند که به شیوه ای دقیق به دژ مستحکم و بلند بالای اندیشه ارسطو حمله بردند. نویسنده بعد از شرح کوتاهی از بازتاب تفکرات اندیشمندان ایرانی در متون فلسفی اروپا، و عکس العمل هگل و آدمنوند هوسرل در این خصوص، خود طرح پرسش می کند که چرا بیرونی در اواخر زندگی نظر خویش مبنی بر مرکزیت خورشید را پس گرفت؟ آیا این تفاوت روح شرقی با روح غربی نیست که همان تفاوت تسلیم و طغیان است؟ یا نه شاید عوامل دیگری در کار بوده است و در پایان با این نتیجه این قسمت را به پایان می برد که:

"انقلاب علمی و فلسفی که در قرن نهم میلادی در جهان اسلام آغاز گردیده بود از همان آغاز محکوم به مرگ بود".

در قسمت پنجم کتاب با عنوان "مکتب اصفهان" روند دو ضربه کاری به تفکر و فلسفه یونانی از سوی محمد غزالی به مثابه متکلم و همچنین حمله چنگیز و مغولان بررسی می شود و آنگاه چگونگی ظهور فلسفه ملاصدرا که از ترکیب چهار جریان بزرگ تفکر اسلامی "یعنی کلام، عرفان، فلسفه افلاطون (اشراق) و فلسفه ارسطو (مشا) پی ریزی شده و یک نظام فلسفی جدید و مستقل به وجود آورد، توضیح داده می شود. همین نظام فلسفی است که مکتب اصفهان را در حوزه تفکر اسلامی شکل می دهد و عملاً به فلسفه رسمی حوزه های علمیه شیعه منجر می گردد.

بقیه در صفحه ۲۳

"ارسطوی بغداد"، عنوان اصلی کتاب تازه محمد رضا فشاهی است که به تازگی از سوی انتشارات باران نشر یافته است. بر روی جلد علاوه بر عنوان اصلی، نوشته شده است "از عقل یونانی به وحی قرآنی، کوششی در آسیب شناسی فلسفه ایرانی - اسلامی".

در پشت جلد کتاب نیز معرفی بسیار رسمی از نویسنده صورت گرفته، که شاید برای خواننده فارسی زبان جهت شناخت وی کافی نباشد و موضوعی را برای او حل نکند، جزاینکه شاید مرعوب اسامی افرادی شود که از شخصیت‌های پژوهشی و فلسفی دانشگاههای فرانسه اند.

لذا من می گویشم، فشاهی را در متن فرهنگ زبان فارسی معرفی کنم و جایگاه مباحثی را که در کتاب کوشیده است ارائه دهم، به طور موجز روشن نمایم، تا شاید کلیدی بر خواندن متنی باشد که فشاهی نگاشته است.

محمد رضا فشاهی، نامی است آشنا، برای آن نسل از روشنفکران ایرانی، که در سالهای قبل از انقلاب در حوزه های تحقیقات فلسفی - اجتماعی، مطالعه می کردند، فشاهی که در آن دوران ایام جوانی خود را می گذراند، در کتب خود به مباحثاتی می پرداخت که کمتر جوان یا روشنفکر ایرانی به آنها رغبت نشان می داد. هرچند که حوادث بیست ساله اخیر ایران و قوت گرفتن جنبش اسلامی امر تحقیقات در مسائل اسلامی، فلسفه اسلامی، کلام، عرفان، فقه را به ضرورتی جدی مبدل کرد. اما می توان گفت که محمدرضا فشاهی از نخستین محققین جوانی بود که در جنبش فکری غیر مذهبی قرار داشت اما به اینگونه مباحثات علاقه نشان می داد.

آثار قلمی او در قبل از انقلاب، عبارت بودند از "تحولات فکری و اجتماعی ایران"، "مسیر تفکر در قرون وسطی" (بحثی در تحولات علم کلام اسلامی)، و "پاسین جنبش قرون وسطی" (بررسی جنبش باب) که همه در این حوزه از مباحثات هستند.

بعد از انقلاب، محمدرضا فشاهی با کتاب "بحران کنونی ایران" کوشید، به توضیح مسائل انقلاب ایران بپردازد. "تکوین سرمایه داری در ایران"، عنوان دیگری از کتب محمدرضا فشاهی بود، که او در مقدمه نگاشته بود که به توصیه ناشر، قسمت مربوط به روحانیت کتاب را حذف نموده است که امید است در چاپ جدید، این قسمت حذف شده، دوباره اضافه شود.

در کتاب دیگر او به نام "ایدئولوژی و اخلاق" به نقد کتاب، دانش و ارزش عبدالکریم سروش می پردازد. کتاب سروش که به بحث در اخلاق شناسی اختصاص دارد، زمینه ای به دست می دهد که فشاهی به بررسی و تحلیل کتاب دانش و ارزش در مقایسه با حکمت عملی قدما بپردازد.

و بالاخره کتاب "بحران جهان و بحران رومانیسیسم" که به واسطه سالگرد ژان ژاک روسو به توصیه دانشگاه سوربن نوشته است. فشاهی به مقایسه روسو با مارکس در جنبش انقلابی می پردازد، در این کتاب، برای مقابله فکری میان دو غول جهان اندیشه غرب یعنی روسو و مارکس، او به متون ادبی و نویسندگان ادبی متوسل می شود. اما جا به جا به مسائل مشخص ایران نیز می پردازد که البته حجم آن اندک است.

از تاریخ انتشار کتاب "بحران جهان و بحران رومانیسیسم" در حوزه روشنفکری ایرانی، کمتر نامی از فشاهی شنیده شد. تا بالاخره آخرین دستاورد او به نام "ارسطوی بغداد" انتشار یافت.

در ابتدا قصد داشتم، انتشار کتاب را فرصتی تلقی کنم و به آثار گذشته او با دیدی وسیع تر بپردازم و تره های مطروحه در کتب او را مورد سنجش و بررسی قرار داده و با حوادث به مقابله بکشانم.

این امر البته به فرصت بیشتری نیازمند است، لذا در آینده خواهم کوشید در نوشته ای دیگر حرکت فلسفی محمدرضا فشاهی را از آغاز تا کنون به بحث و بررسی بکشانم. اما اینکه در این مختصر تنها به معرفی کتاب اخیر او می پردازم.

گردش به چپ آزاد است!

و. معصوم زاده

کلان ملی، یعنی مقابله با کاهش تقاضا در عرصه ملی و تصحیح سیاست گذاری ها در گستره های مالی و پولی و دستمزدها مورد توجه قرار گرفته و به سیاست های اعلام شده اکثر دولت های نوین تبدیل شده اند. این دولت ها در نظر دارند با سیاست های پولی با بحران ادواری رونق اقتصادی به مقابله برخیزند و از افزایش بیکاری جلوگیری کنند. دستمزدها متناسب با افزایش بهره وری تولید و در توازن با میزان تورم، که درصدی از آن واجب تشخیص داده می شود، افزایش یابد، تا میزان مصرف و بهره مندی از خدمات در عرصه ملی بالا رفته و بازار داخلی به دوره رونق وارد شود. کاهش قدرت خرید مردم به کاهش رشد اقتصادی انجامیده و تسلسلی را ایجاد می کند که عواقب آن افزایش بیکاری و کاهش هرچه بیشتر قدرت خرید مردم و کاهش تولید و... پیامدهای آنست. مسئله بر سر تجدید تقسیم ثروت های ملی از بالا به پایین و سهم کردن اقشار پر درآمد و سودهای حاصله از سرمایه گذاری ها در رشته های مختلف برای کاهش بیکاری و تامین هزینه های ناشی از شبکه تأمینات اجتماعی است که بدون انجام آن روند رونق فقر را که بصورت در حاشیه تولید قرار دادن اقشار بیشتری از مردم جلوه گر می شود در پی داشته و خواهد داشت. تکیه یکجانبه و مصرانه بر رقابت اقتصادی که گویا فرد فرد جامعه باید خود را برای وارد شدن به آن آماده سازد و از آن سر بلند بیرون آید، میلیون ها انسان را که با درآمد ماهانه از محل دستمزدها زندگی می کنند به سرگردانی و تشویش دچار ساخته و برای همین هم جامعه را با بروز پدیده هایی از نوع خارجی ستیزی و راه افشادن دسته های رنگارنگ شارلاتان سیاسی مواجه می سازد. تبلیغ ضرورت داشتن انعطاف بیشتر در انتخاب شغل، محل اشتغال، اینکه نمیتوان انتظار داشت تمام عمر در یک محل و با یک حرفه معین به کار پرداخت و یا داشتن چند شغل توأمان و صرف نظر کردن از برخی مواهب قوانین کار، از جمله پرداخت دستمزدهای دوران درمان بیماری های موقتی و غیره از ترفندهایی بوده و هست که برای جا انداختن فکر لاعلاج بودن وضعیت موجود تبلیغ می شد.

نتیجه انتخابات در کشورها مبین توازن مقطعی نیروهای اجتماعی و سیاسی در جامعه است. احزاب سوسیال دمکرات که در نتیجه اخذ اکثریت آرا به قدرت رسیده اند با مشکلات عدیده ای روبرویند. این احزاب در نتیجه تحولات اجتماعی ناشی از روند تولید پایگاه اجتماعی خود را از دست می دهند و برای همین هم در جستجوی پایگاه اجتماعی جدید، به انتشار میانی جامعه گرایش می یابند و در پی اعمال سیاستی هستند که طیف وسیعی از اقشار مردم را که دارای منافع عینی متضادی هستند بپوشاند. با توجه به روندهای سال های اخیر بویژه خصوصی سازی و گلوبالیزاسیون، توان دولت ها در دست یابی به منابع مالی برای تامین هزینه های اجتماعی کاهش یافته و نقش آن تنها به فعالیت های تنظیم گرانه پولی و مالی تقلیل یافته است. استقلال نسبی اقتصاد در برابر سیاست نیز از عواملی است که دست دولت ها را در انجام موانع بسته نگاه می دارد. یکی از عمده ترین وظایف دولت های سوسیال دمکرات می بایست تسخیر دوباره صحنه و الویت دادن به عنصر سیاست در برابر اقتصاد باشد. در این ارتباط مسئله حیطه اختیارات بانک های مرکزی در تنظیم سیاست های پولی و دیگری کوشش در راه یکدست کردن تأمینات اجتماعی در ارتباط با اروپای واحد است، که قراردادهای آن در دوران حکومت های محافظه کار تهیه و تصویب شده است.

دولت های سوسیال دمکرات کشورهای اروپایی، چه از نوع لیبرالست های نوین تونی بلیر و چه ژوسپین و شرودر، لافوتن و دالما، که دارای تفاوت های جزئی و کلی در برخی سیاست ها هستند، وظیفه مبارزه با رکود اقتصادی در اروپای غربی را به عهده گرفته اند که بقرول اریک هابسباتوم، تاریخ نگار انگلیسی، دولت های راست محافظه کار هیچوقت قادر به مقابله با آن نبوده اند، نه در دوران بحران اقتصادی جهان در سال های سی قرن حاضر و نه در سال های نود (نقل از کتاب دوران افراط ها). با توجه به آنکه این احزاب نه برای اولین بار و نه برای آخرین بار این وظیفه را به عهده گرفته اند، یا مدد گرفتن از حافظه تاریخی و پیگیری در دفاع از خواست های اجتماعی، اپوزیسیون چپ، آماده همراهی و نقد سیاست های آنانست.

ویلی برانت رهبر فقید حزب سوسیال دمکرات آلمان و صدر اعظم سابق این کشور بلافاصله پس از فروپاشی دیوار برلین گفته بود: "اکنون دوران سوسیال دمکراسی فرا رسیده است" این گوی و این میدان!

با پیروزی ائتلاف حزب سوسیال دمکرات آلمان و حزب سبزها در انتخابات ماه سپتامبر این کشور، روند آغاز شده در کشورهای اتحادیه اروپا تکمیل شد. اکنون احزاب سوسیال دمکرات و سوسیالیست در ۱۱ کشور اروپای غربی دولت را تشکیل داده و در ۲ کشور با احزاب راست در ائتلافند. تنها ایرلند و اسپانیا هنوز تحت حکومت های احزاب محافظه کار قرار دارند.

مهمترین پدیده که میتوان آنرا پدیده ای با بعد تاریخی برای اروپای غربی نامید، اینست که در ایتالیا ماسیمو دالما، رهبر حزب دمکراتیک چپ این کشور، که از درون حزب کمونیست ایتالیا شکل یافته به نخست وزیری این کشور رسید. گویا اکنون جنگ سرد به پایان واقعی خود می رسد. همگان به یاد دارند که ایتالیایی ها، با بزرگ ترین حزب کمونیست در یکی از کشورهای عضو ناتو، همواره در آستانه انتخابات با تهدیدهای ناتو، واشنگتن و پاپ های واتیکان به عدم رای دهی به حزب کمونیست روبرو می شدند. اگرچه با المیرو تولیاتی رهبر حزب کمونیست و دی گاسباری رهبر حزب دمکرات مسیحی در سال ۱۹۴۸ به توافق تاریخی درباره دمکراسی پارلمانی دست یافته بودند و از این ناحیه هیچ گاه خطری متوجه نظام سیاسی این کشور نبود، تمام کوشش انریکو برلینگوتی برای دست یافتن به "سازشی تاریخی" با دمکرات مسیحی ها به نتیجه مطلوب نرسید. اکنون که نظام احزاب سیاسی ایتالیا با ورشکستگی دمکرات مسیحی ها و انحلال آن و تغییر نام و متلاشی شدن حزب کمونیست ایتالیا، در بستر اروپای دوران پس از پایان جنگ سرد و انحلال پیمان ورشو، نظام دمکراتیک ایتالیا تسوان هضم صدارت یک "کمونیست سابق" را یافته است، البته هنوز صدای واتیکان از دادن "هشدارهای ضرور" فروگذار نمی کند اسکالفارو رییس جمهور ایتالیا، که در پی سقوط دولت ائتلافی پرودی، دالما را به سمت صدارت فراخواند، در پاسخ به این هشدار باش های واتیکان گفت "کلیسا به ما ثروت قلب می دهد ولی نمی تواند باری را که بر دوش ماست بردارد".

و مسئله درست بر سر باری است که سال های اقتدار نتولیبرالیسم در اروپا بر دوش مردم این کشورها گذاشته شده و در آستانه ورود به هزاره سوم، در زمانی که گویا نقره های پیروزی نتولیبرالیسم در جهان به صدا آمده بود، در مدت دو سال چرخش به چپ آغاز گشت و اکنون اروپا سوسیال دمکراتیزه شده است. سال های انباشت سودهای کلان میلیاردری و افزایش شکاف میان فقیر و غنی به پایان رسیده و گویا اکنون سوسیال دمکرات ها وظیفه دارند بگونه ای نوبتی افات نتولیبرالیسم را رفع و رجوع کنند. پاندول به سمت دیگر روانه شده است.

سالهای هشتاد و آغازین دهه نود متأثر از حکومت احزاب محافظه کار و لیبرال، سالهای حکومت "تاجریسم" بر اقتصاد، یعنی کوشش دولت ها برای ایجاد شرایط و چارچوب سودآوری حداکثر واحد های تولیدی و بویژه کنسرن های عظیم بود. دولت ها تحت لوای دمکراتیزه کردن حیات اقتصادی نقش تنظیم گرانه خود را به حداقل کاهش داده و سرنوبت اقتصاد کلان را به دست بازار سپردند. روند مدرنیزاسیون و جهانی شدن تولید و توزیع، مقتضیات ویژه خود را دارند و در همین راستا سخن از کاهش هزینه های مستقیم و جنبی تولید، کاهش میزان و حجم دستمزدهای پرداختی و کاهش پوشش های تأمینات اجتماعی به میان آمد و به اجرا گذاشته شد. روند سودآوری عظیم در اقتصاد به موازات افزایش بیکاری به قطب بندی در جامعه انجامید. سودهای کلان نه در سرمایه گذاری های مجدد و ایجاد بازار کار بلکه به متابه سرمایه های سرگردان در بازار بورس در سالیان اخیر در تاریخ بیسابقه بود، چنانکه حتی بسیاری از دست اندرکاران آن را به دادن هشدار باش ترغیب می کرد. خودپویی بازار سرمایه که هیچ تناسبی با سطح واقعی تولید و مصرف نداشت نمی تواند به سرانجام مطلوبی بیانجامد. بحران های جنوب شرقی آسیا و روسیه و آمریکای لاتین نشانه ضرورت تصحیح این روندها و درپیش گرفتن تمهیداتی برای نظارت بر این بازار است.

در آلمان، در اوایل سال های هشتاد، هنگامی که حزب دمکرات مسیحی به قدرت رسید، صحبت از "چرخش اخلاقی و ارزشی" معمول شد. نتیجه این چرخش جا افتادن ارزش های نتولیبرالی و مذموم جلوه دادن نقش تنظیم گرانه دولت به مثابه دخالت های بیجا و نسخه های شکست خورده کینزی بود و اکنون با به شکست انجامیدن نسخه های نتولیبرالی، باز نسخه های کینزی اقتصاد

به بهانه سیل در ماسوله حفاظت از محیط زیست، نیازی مبرم

سعید اسماعیلی

هر درختی که دلش می خواهد قطع کند. قطع درختان جنگل در قانون سازمان جنگلبانی ایران تابع شرایطی است. از دیدگاه قانون تنها درختان کهنسال یا ساقه های توخالی و درختان فرسوده و آسیب دیده را می توان قطع کرد و آنهم به شرط آنکه با قطع هر درخت کهنسال نشانه گذاری شده، بهره بردار یک نهال جوان در کنار درخت بریده شده بکارند.

البته این قوانین طی دهه های گذشته بر روی کاغذ مانده و بهره برداری بی رویه از جنگلها ابعاد فاجعه آمیز به خود گرفته است. درست به دلیل بی عملی ارگانهای دولتی است که تلاش های فکری تشکلی های مستقل غیردولتی برای حفاظت از محیط زیست در سطح جامعه و ارائه پیشنهادها لازم به عنوان پیش نویس قانون به ارگانهای دولتی در تمام عرصه های محیط زیست و فشار برای تصویب قوانین جدید از اهمیت اساسی برخوردار می شود. در نوشته های آتی به معرفی و چگونگی فعالیتهای برخی از این تشکلهای پرداخته خواهد شد.



دهد نیز متأسفانه بهتر از منطقه گیلان نیست. جنگلهای منطقه ساری حدود ۶۴۳ هزار هکتار می باشد. سالانه ۱۶۰۰ هزار مترمکعب چوب به ارزش اقتصادی ۱۶۰۰ میلیارد ریال از جنگلهای این منطقه برداشت می شود. میزان احیای جنگل در مقابل تخریب آن فوق العاده ناچیز بوده، و هیچگونه تعادلی بین احیا و تخریب وجود ندارد. عوامل تخریب این جنگلها نیز مشابه جنگلهای منطقه گیلان بوده و از جمله شامل دامهای درون جنگل، قطع درختان جنگل، طرحهای عمرانی و بهره برداری از معادن در عرصه جنگل می باشد. جنگل ها نه تنها همان طور که اشاره شد، در تعدیل آب و هوای پیرامون ما دخالت دارند، بلکه ذخیره گاه گیاهی و جانوری منحصر به فرد نیز می باشند. برای نمونه جنگل های اورسی شاهرود یکی از گنجینه های ارزشمند طبیعی ایران است. وسعت این جنگلها به ۸۵ هزار هکتار می رسد که در ارتفاعات ۱۷۰۰ تا ۳۲۰۰ متری البرز شرقی شاهرود قرار داد. بلندی درختان این جنگلها بعضاً به ۳۰ متر می رسد و عمر برخی از آنها بالغ بر دو هزار سال است. این جنگلها به دلیل بهره مندی از شرایط اقلیمی مناسب، وفور چشمه سارها و وجود مراتع سرسبز به صورت یک پناهگاه امن و مطلوب برای گونه های مختلف جانوری درآمده است. در این جنگل ها پلنگ، خرس، گرگ، بز، قوچ، میش، شاهین، عقاب، تیهو، کبک و کبوتر جنگلی به عنوان گونه های جانوری زیست می کنند. در صورت تخریب و قطع درختان در این ناحیه، حیات گونه های ارزشمند جانوری منطقه نیز با خطر نابودی مواجه خواهد شد.

از اوایل دهه بیست به این طرف افرادی در ایران حفاظت از محیط زیست را مورد توجه خود قرار داده اند. اما جنبش فکری مبارز با آلودگی های محیط زیست در ایران، تنها توانست در دهه گذشته جهش بزرگی را از خود نشان دهد و پس از پشت سرگذاشتن یک دوره کار ترویجی و تبلیغی موفق به تشکیل نخستین تشکلهای غیردولتی برای حفاظت از محیط زیست شود. از جمله این تشکلهای می توان از "جمعیت زنان برای مبارزه با آلودگی محیط زیست"، "کمیته حفاظت کوهستان"، "جبهه سبز"، و چندین تشکل کوچک مثل "آرای سبز" و غیره نام برد.

در سال ۱۳۲۲ در ایران اولین بار قوانینی برای جلوگیری از نابودی جنگل ها و نگهداری از آن توسط مجلس وضع شد. در این قوانین آمده است که : بهره برداری از جنگل زمانی مجاز است که زیر نظر مستقیم سازمان جنگلبانی ایران صورت گیرد و هرکس نمی تواند پا درون جنگل بگذارد و

در مرداد ماه ۱۳۷۷ بر اثر جاری شدن ناگهانی سیل و رانش زمین در ماسوله، ۳۰ نفر از هم میهنان ماکشته، ۴۵ نفر مجروح و ۲۰ نفر مفقودالاثر شدند.

این بار قرعه این بلای طبیعی به نام شهر زیبا و تاریخی ماسوله خورد، که سالیان دراز در دامنه ای کوهستانی، جلوه ای استثنائی از درهم آمیختگی طبیعت و بناهای تاریخی ساخت بشری را به نمایش می گذارد. این شهر زیبا که از آثار با ارزش معماری و فرهنگی کهن میهن ما است، با سرازیر شدن سیل برق آسایی روبرو گشت که اگرچه به بافت تاریخی این شهر زیبا آسیبی نرساند، ولی متأسفانه از میان مردم بیگناه این ناحیه قربانیان زیادی گرفت.

باید پرسید که چنین حوادثی قابل پیش بینی و کنترل است و اگر آری از چه راههایی می توان با آنها مقابله کرد.

کارشناسان محیط زیست معتقدند که خالی شدن زمین از گیاه و درخت، خاک را بی دفاع می کند و تنها بارش شدیدی می تواند تبدیل به سیلی ویرانگر گردد. نگاهی به آمار و داده های سازمان محیط زیست گیلان نشان می دهد که جنگلهای گیلان وسعتی در حدود ۵۶۵ هزار هکتار دارند، که از این میزان حدود ۱۴۸ هزار هکتار آن بکر و مابقی ضایع شده یا آسیب دیده هستند. بطور متوسط هر سال پنج هزار هکتار از جنگلهای گیلان توسط شرکتهای قانونی مورد بهره برداری واقع شده و یا توسط قاچاقچیان نابود و تبدیل به زمینهای کشاورزی می شود. در بیست سال گذشته بیش از ۵۰ هزار هکتار از جنگلهای گیلان به این طریق نابود شده است. کارشناسان محیط زیست گیلان معتقدند که نابودی جنگل ها در ارتفاعات منطقه ماسوله، عامل اصلی فاجعه طبیعی و انسانی این منطقه بوده است. این فاجعه به دلیل نبود بستر مناسب جنگلی که خود مهمترین عامل جلوگیری از سیلاب است به وقوع پیوست و موجب جاری شدن سیل و در نهایت سبب فاجعه انسانی نیز شد.

اصولاً طبیعت ابزارهای مناسبی برای تدافع و حفظ خود دارد که پوشش های گیاهی از آن جمله اند. درختان و پوشش های گیاهی همواره از حرکت و جاری شدن سیل جلوگیری می کنند و حذف پوشش های گیاهی، شرایط را برای وقوع حوادث فراهم می سازد. تخریب پوشش های گیاهی و جنگل ها توسط انسانها پیش زمینه وقوع چنین حوادث را فراهم می آورد.

موقعیت جنگلهای منطقه ساری که ۳۴ درصد از عرصه های جنگلی شمال کشور را تشکیل می

تنظیم و یادداشت از محسن حیدریان

متعاقب آن از طرف جمع بزرگی از شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی ایران اعتراضیه‌ای نسبت به دستگیری غیرقانونی امیرانتظام منتشر شده است. امضا کنندگان این اعتراضیه خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط این مبارز دیرپا و خستگی ناپذیر نهضت ملی ایران شده‌اند و اتهامات وارده به ایشان را بی پایه خوانده‌اند. آنان همچنین خواستار تشکیل فوری دادگاهی بی طرف با شرکت ناظران بین‌المللی برای رسیدگی به موارد متعدد شکنجه و اجحافات که طی سالیان دراز به امیرانتظام وارد آمده است، شده‌اند. درمیان امضا کنندگان این اعتراضیه از جمله نامهای زیر به چشم می‌خورد:

دکتر ماشا الله آجودانی - عزت الله اثنی اشعری - حمید احمدی - نادر اسکوتی - احمد اشرف - ژاله اصفهانی - دکتر محمد اقتداری - دکتر حمید اکبری - صدرالدین الهی - بابک امیر خسروی - دکتر محمد برفعی - حسن بهگر - دکتر منصور بیات زاده - مهران براتی - شهرنوش پارسی پور - دکتر ابوالقاسم پاکدامن - احمد تقوانی - مهدی خانابا تهرانی - بیژن حکمت - دکتر علی راسخ افشار - حسن زرعی - پریسا ساعد - هما سرشار - ژیلای سیاسی - علی شاکری - حسن شریعتمداری - مهندس منوچهر صالحی - دکتر باقر صمصامی - دکتر ناصر طهماسبی - مهدی فتاپور - منصور فرهنگ - کامبیز قائم مقام - خسرو قدیری - دکتر حسین لاجوردی - حاج قاسم لباسچی - هوشنگ کشاورز - صدر - ایرج گرگین - محمود گودرزی - دکتر مهرداد مشایخی - حسین منتظر حقیقی - حسن نرینه - دکتر مسعود نقره کار - فرخ نگهدار - دکتر علی رضا نوری زاده - دکتر فریدون هویدا و بسیاری امضاهای دیگر.

حقوق بشر در ایران: یک گام به پیش، دو گام به پس

موريس کاپیتون نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد اعلام کرد که نقض حقوق بشر در ایران کماکان ادامه دارد و تمایل رهبران بسیاری از کشورهای جهان برای به وجود آمدن جامعه‌ای صلح آمیز و توأم با مدارا در ایران توانسته است تأثیری در این امر داشته باشد. وی همچنین افزود که دستیابی به چنین وضعیتی در مدت زمان کوتاه میسر نیست. اما کمیسیون حقوق بشر معتقد است که خواست راهبر جامعه به سوی تفاهم و مدارا در نزد برخی از رهبران جمهوری اسلامی وجود دارد. موريس کاپیتون در آخرین گزارش خود برخی بهبودهای نسبی در امر رعایت حقوق بشر در ایران را یک گام به جلو و دو گام به عقب خوانده است و می‌نویسد ناهنجاری وضعیت زنان و فشار به روی اقلیتهای مذهبی همچنان در ایران ادامه دارد.

از سوی دیگر کمیته حقوق بشر حقوقدانان آمریکایی مستقر در نیویورک خواستار آزادی محسن سعید زاده شد. این کمیته از کلیه حقوقدانان جهان خواسته است تا با ارسال نامه‌هایی به رئیس قوه قضائیه و نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد، آزادی محسن سعید زاده را درخواست کنند. سعید زاده که معمم است از جمله فعالان اصلاح قوانین مربوط به حقوق زنان و کودکان محسوب می‌شود. وی از حدود ۵ ماه پیش به دلیل نوشتن مقالاتی در این زمینه دستگیر و زندانی شد. سعید زاده کتابی نیز تحت عنوان آزادی زنان در دوران محمد نوشته است که وزارت ارشاد مانع انتشار آن گردید.

انتخابات مجلس خبرگان

انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان که در روز اول آبانماه در کشور برگزار شد از چند منظر یک واقعه سیاسی مهم بشمار می‌آید. پس از آنکه تنها ۱۶۷ تن از ۳۹۶ داوطلب نمایندگی مورد تایید شورای نگهبان قرار گرفتند اعتراض گسترده‌ای در سطوح مختلف و از سوی همه نیروهای اصلاح طلب و نهادهای و مطبوعات و سخن‌گويان آنها در کشور به راه افتاد. دفتر «

قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان دوباره در زندان !

از طرف جبهه ملی ایران در آمریکا، اطلاعیه‌ای در مورد بازداشت مجدد عباس امیر انتظام منتشر شده است که طی آن ضمن چاپ اعتراض افشاگرانه او از زندان اوین در رابطه با دستگیری غیرقانونی خود، خاطر نشان شده است که امیرانتظام در دومین ملاقات خود، یادداشت کوتاهی نیز در رابطه با انتخابات مجلس خبرگان به بیرون ارسال کرده و شرکت در این انتخابات را به زبان ملت ایران ارزیابی نموده است. و اما متن نامه اعتراضی امیرانتظام از زندان اوین به این صورت است:

جناب آقای اخلاقی

رئیس محترم دادگاه عمومی شماره ۵۱۱ الهیه

اینک که بیش از یک ماه است با وجود دستور آزادی از طرف جنابعالی به طور غیرقانونی در زندان اوین به سر می‌برم، لازم دانستم مراتب زیر را به اطلاع جنابعالی برسانم:

۱- اینجانب به دلیل این که در مصاحبه با صدای آمریکا به کسی توهین نکرده و کسی را مورد اتهام قرار نداده، بلکه حقایق را به اطلاع هموطنانم رسانیده بودم، در روز ۱۷ شهریور قرار صادره از طرف جنابعالی را نپذیرفتم و به زندان اوین رفتم. همسر در روز ۱۸ شهریور با ارائه سند ملکی و توافق دادگاه برگ آزادی مرا از دادگاه دریافت و به زندان اوین تسلیم کرد. زندان اوین با سناریونی که از قبل تهیه شده بود و هدف زندانی کردن اینجانب بود، از آزاد کردن من خودداری نمود. جنابعالی با وجود این که از این عمل غیرقانونی مطلع شدید نه تنها به عمل زندان اوین اعتراض نکردید و اقدامی به عمل نیاوردید بلکه عمداً در روز ۱۱ مهر که روز دادگاه بود از احضار اینجانب خودداری کردید و گفتید که نمی‌دانستید که اینجانب در زندان اوین هستم، درحالی که اگر ادعای جنابعالی صحیح بود، احضار به بایستی به منزل می‌فرستادید که ارسال نکرده بودید.

۲- دادگاه بدون این که از طریق رسانه های گروهی از شاکیان اینجانب دعوت به عمل آورد، زمان نامحدودی را برای دریافت شکایات باز گذارده، بدین معنی که زمان رسیدگی را تا بی نهایت به عقب برد و این برخلاف قانون است.

۳- دادگاه در یک فاصله ۲۴ روزه از زمان تفهیم اتهام (۱۷ شهریور) تا روز دادگاه (۱۱ مهر) که زمان بسیار کوتاهی بود تشکیل شد، و سوال این است که چرا در یک چنین فاصله کوتاهی اقدام به تشکیل دادگاه شد؟

۴- چرا دادگاه، اینجانب را نه از طریق منزل و نه از طریق زندان اوین به دادگاه احضار نکرد؟ آیا این عدم احضار به دادگاه جزئی از سناریوی زندانی کردن اینجانب نیست؟

۵- به چه دلیل جلسه بعدی دادگاه را در ۲ خرداد ۱۳۷۸ تعیین کردید؟ درحالی که پرونده اینجانب پرونده زندانی دار است و نیاز به رسیدگی سریعی را دارد و از طرف دیگر وکلای اینجانب نیز تقاضای تسریع در رسیدگی به این پرونده را کرده بودند.

۶- حال که برخلاف روال عادی جلسه دادگاه را برای ۲ خرداد ۱۳۷۸ تعیین کرده اید تا مرا تا آن تاریخ برخلاف قانون نگهدارید. چرا برای تفهیم شکایت جدید مرا به دادگاه احضار نمی‌کنید؟ شاید خیال دارید در ۲ خرداد سال ۷۸، شکایات را تفهیم و جلسه دادگاه را به سال ۷۹ موکول نمائید.

نسبت به تمام موارد نقض حقوق خود اعتراض دارم، تقاضای رسیدگی می‌نمایم.

با احترام - عباس امیرانتظام

تهران - زندان اوین

- ۲۵ مهر ۱۳۷۷

تحکیم وحدت که بزرگترین تشکل دانشجویی کشور است با انتشار بیانیه شدیدالحنی فقهای شورای نگهبان را به حضور در دانشگاهها و پاسخیگویی به رفتار خود در مورد مجلس خبرگان فراخواند. مجمع روحانیون مبارز در یک بیانیه طولانی رفتار شورای نگهبان در زمینه عدم تایید بسیاری از داوطلبین نامزدی را به شدت مورد حمله قرار داد. بسیاری از روحانیون صاحب نام نظیر آیت الله طاهری امام جمعه اصفهان نیز انصراف خود از شرکت در انتخابات خبرگان را اعلام کردند. آیت الله خدخالی نیز با اعلام آنچه که وی "حذف یاران امام" توسط شورای نگهبان خواند از شرکت در انتخابات اعلام انصراف کرد. اتحادیه دانش آموزان و دانشجویان دانشگاهها نیز تظاهرات اعتراضی علیه نظارت استصوابی شورای نگهبان برپا کردند. در یک همایش پراهمیت دیگر ۱۰۰ تن از شخصیتهای ملی و آزادیخواه کشور نیز با انتشار بیانیه مشترکی اعتراض و نیز خودداری خود از شرکت در این انتخابات را اعلام کردند. به طور کلی همه سازمانهای سیاسی و اپوزیسیون داخل و خارج از کشور با کلام ها و انگیزه های متفاوت سیاست عدم شرکت در انتخابات را پیش کشیدند. تمام تشکل های میانه رو و اصلاح طلب داخل کشور با لحن های گوناگون عملاً به سوی عدم شرکت در این انتخابات سیر کردند. تنها حزب سیاسی مخالف محافظه کاران که فعلاً نه برای شرکت در انتخابات کوشش کرد حزب کارگران سازندگی بود. کرباسچی، فائزه هاشمی و مهاجرانی رهبران و سخنگویان اصلی این حزب، کارزار وسیع و موثر این حزب در جریان انتخابات را هدایت کردند. جالب اینکه گروه های تندرو و انصار حزب الله چندین بار مراسم این حزب با شعار اینکه "ما رای نا اعلان لیبرال غرب زده را نمی خواهیم" برهم زدند.

روزنامه زن به سردبیری فائزه هاشمی به نقل از آیت الله جنتی دبیر شورای نگهبان نوشت: "از موارد جدید این دوره انتخابات امکان شرکت زنان و افراد غیرروحانی بود که هیچکدام از آنها شرایط کافی را نداشتند. وی افزود: از میان خانمهای داوطلب تنها یک نفر موفق به حضور در جلسه امتحان شد که آنهم با نمره صفر از امتحان بیرون آمد."

مهدی کروی دبیر مجمع روحانیون مبارز طی نامه ای به احمد جنتی دبیر شورای نگهبان، وی و امامی کاشانی سخنگوی این شورا را به مناظره دعوت کرد. در این نامه از جمله آمده است: "این جانب از زمان مجلس سوم براین عقیده بودم که عملکرد شورای نگهبان بیسازگاری از تجاوز از حدود قانونی، هتک حیثیت اشخاص محترم و انقلابی، تضییق حقوق دیگران، مکاتبات خلاف قانون و بی اعتمادی به دستورات حضرت امام و متناقض عمل کردن بوده است."

روزنامه جمهوری اسلامی در مقالات متعددی از "اصل مسترقی ولایت فقیه" و عملکرد شورای نگهبان دفاع کرد.

ارزیابی هائی درباره نتایج انتخابات خبرگان

بنا به آمار منتشره حدود ۴۴ درصد از واجدین شرایط رای، یعنی ۱۷ میلیون نفر از ۳۹ میلیون نفر در انتخابات خبرگان شرکت کردند. در انتخابات دوره قبلی خبرگان ۱۲ میلیون نفر یعنی کمتر از ۴۰ درصد واجدین شرایط در آن تاریخ شرکت کردند. همه ناظرین و خبرنگاران مستقل در گزارشهای خود بر این نکته انگشت گذاشتند که گروه های بزرگی از مردم و به ویژه جوانان به دلایل مختلف و به ویژه رد صلاحیت اکثر نامزدهای اصلاح طلب در انتخابات شرکت نکردند. در گزارشها تاکید شده بود که این انتخابات در مقایسه با انتخابات دوم خرداد فاقد هرگونه شور و نشاط مردمی بود. یک نکته جالب توجه شیوه تازه مقامات جمهوری اسلامی در جلب مردم به پای صندوقهای رای از طریق دامن زدن به احساسات ملی بود. رادیو و تلویزیون با اجرای برنامه های مختلف نظیر پخش موسیقی شاد و سرودهای ملی و ایرانداستانه و از جمله سرود "ای ایران" به کوشش گسترده ای برای تاثیر نهادن بر احساسات و روان شناسی مردم دست زد.

ناطق نسوری رئیس محافظه کار مجلس بحث ایدئولوژیک جناحش را مطرح کرد و گفت: "مشروعیت رهبر و نظام نه میزان آرا بلکه اتصال به ریسمان الهی است". اما حزب کارگزاران سازندگی تایید مردمی را لازمه حکومت می داند. حتی برخی از رهبران این حزب تا آنجا پیش رفتند که دادن رای باطله را به رای دهندگان توصیه کردند. یکی از عواملی که نقش بسیار موثر در شرکت ۴۴ درصد در انتخابات را داشت سیاست فعال حزب کارگزاران سازندگی و به ویژه دعوت محمد خاتمی رئیس جمهور از مردم برای شرکت در

انتخابات بود. مباحث نظری خاتمی و حزب کارگزاران سازندگی درباره مجلس خبرگان که مبتنی بر جلوگیری از یکدست شدن ترکیب مجلس خبرگان به سود جناح محافظه کار بود میلیونها نفر را به پای صندوق رای کشاند. با این وجود فراموش نباید کرد که از استان تهران با ۷ میلیون واجد رای تنها ۲ میلیون نفر شرکت کردند. درست برخلاف انتخابات دوم خرداد در کلیه شهرهای بزرگ تعداد رای دهندگان بسیار کمتر از شهرهای کوچک بود. مردم کهکیلویه و بویر احمد با حدود ۷۰ درصد بالاترین و مردم تهران با حدود ۳۹ درصد کمترین تعداد شرکت کننده در انتخابات خبرگان را داشتند.

سازمان ملی دانشجویان و دانشگاهیان ایران با انتشار بیانیه ای ضمن انتقاد شدید از عملکرد جناح محافظه کار در جریان انتخابات نوشت: در این انتخابات ۲۲ میلیون صاحب رای از این حق قانونی خود گذشتند تا به حق بالاتر یعنی اصلاحات همه جانبه دست یابند.

تدارک برای انتخابات شوراهای شهر و روستا

انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا یکی از مهمترین و موثرترین راههای گسترش مشارکت سیاسی مردم و تکوین جامعه مدنی در ایران است که اینک برای نخستین بار در ایران نه تنها مورد بحث جدی بلکه کوشش برای تدارک عملی آنها آغاز شده است. وزیر کشور آقای موسوی لاری برای برگزاری این انتخابات که قرار است در اوایل اسفند ماه در سراسر کشور برگزار شود، اهمیت جدی قائل شده و از همه مسئولان، وسایل ارتباط جمعی، استانداریها و سازمان های تابعه وزارت کشور خواست که جایگاه شوراها و شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان را برای مردم تبیین کنند. پیش بینی می شود که در انتخابات این شوراها تا یک میلیون نفر که اکثریت شکننده آنها نیروهای اصلاح طلب و آکتورهای موثر جامعه مدنی هستند، داوطلب نمایندگی شوراهای شهری و روستایی شوند که از بین این تعداد حدود ۲۰۰۰ نفر انتخاب خواهند شد. شایان ذکر است که به عقیده بسیاری از کارشناسان و نیروهای سیاسی اپوزیسیون داخل کشور در شرایط کنونی ایران توجه به این شوراها و کوشش برای شرکت گسترده در آنها از جدی ترین راههای تحکیم جامعه مدنی در ایران بشمار می رود. اهمیت این شوراها از جمله در نقش آنها در سازمان دهی جنبش مردمی در این شوراهاست که از مهم ترین لوازم توسعه سیاسی و روند دموکراسی و رفاه اجتماعی در سراسر کشور است. اما یک جنبه کلیدی در شانس گسترش این تجربه همخوانی آن با قانون اساسی و نیز آمادگی و تمایل مردمی و شهروندی وسیع برای مشارکت مسالمت آمیز در مسائل سیاسی و روند تصمیم گیریها در جامعه است. علاوه بر اینها عملاً امکان نظارت دلخواه جناح راست در انتخابات شوراهای شهری و روستایی وجود ندارد.

محمد خاتمی در چند سخنرانی اخیر از جمله در دیدار با جمعی از هنرمندان و هنردستان کشور تاکید کرد که تاسیس تشکل ها و انجمن های صنفی گامی در جهت تحقق جامعه مدنی است. وی همچنین یادآور شد که انقلاب آغاز مرحله جدیدی در زندگی مردم ایران بود که در پی شناخت هویت خویش بودند و این به معنی برگشت به عقب نیست، بلکه باید سکوتی پیدا کنیم که بر آن بایستیم و بیندیشیم و به آینده بنگریم.

ما و راه تجدد

سید جواد طباطبائی در مقاله ای در شماره ۳۹ نشریه کیان یک پرسش تاریخی جامعه ایران را پیش کشیده و برای دادن پاسخی به آن کوشیده است. وی ابتدا یادآور شده که گریز از پرسش نشانه نبودن پرسش نیست، بلکه نشانه ناآگاهی ملتی به توان طرح خردمندانه پرسش و یافتن پاسخ آن است و ایرانیان همراه با بیشتر شرقیان و دست کم با شرقیان مسلمان در پایان عصر زرین فرهنگ خود، توان طرح پرسش را یکسره از دست داده اند. نویسنده ابتدا تلاشهای کسانی مانند جلال آل احمد و داریوش شایگان را مورد بررسی انتقادی قرار داده و به طور کلی ریشه تمدن و فرهنگ ایران در راه تعالی را در فقدان شالوده نظری و فلسفی دانسته است. وی می نویسد:

آنچه نمی دانند این است که علوم اجتماعی در غرب برآمده از دل همان فلسفه و عقلانیت غربی است و زادگاه آن هم فلسفه است. اما اینجا چون فلسفه نتوانست تحولی مطلوب ایجاد کند و به بن بستیهای نظیر فلسفه ملاصدرا رسیده است، لذا ما فکر کردیم اگر فلسفه را کنار بگذاریم و ←

به جای آن علوم اجتماعی جدید را وارد کنیم، مشکل ما حل خواهد شد. درحالی که مشکل نه تنها حل نمی شود بلکه مشکلی هم اضافه می شود و آن اینکه پایه این علوم کجاست؟ این علوم اجتماعی جدید که در دانشگاههای ما تدریس می شود ناقد مبناست. ما نمی دانیم که روی چه چیزی ایستاده ایم. به همین دلیل هم هست که صد سال بعد از تاسیس دانشکده چیزی به عنوان علوم سیاسی ایجاد نکرده ایم، چون پایه و اساس برای ما روشن نیست. بنابراین نمی توانیم در این علوم مجتهد باشیم. هروقت مکتبی باب می شود، ما هم از آن تبعیت می کنیم. آنها می گویند فلان ایسم خوب است ما هم آنرا عوض می کنیم. در این صورت چه چیزی برای گفتن داریم؟ هیچ چیز. چون مبنای برای ما روشن نیست. مخالفت با فلسفه به نظر من مخالفت با اساس عقلانیت غربی و عقلانیت خودمان است. اگر ما از مبرای بحث های خودمان حرکت می کردیم و می توانستیم تحولی در آن ایجاد کنیم و در پایه ها و مبنای آن اجتهاد کنیم، احتمال داشت از درون آن عقلانیت، علوم اجتماعی و انسانی جدید بیرون آید. اما چون نتوانستیم چنین کنیم، به این نتیجه رسیدیم که همه آنها بحث های بی ربطی هستند و بنابراین باید علوم اجتماعی را وارد کرد. بعضی ها هم به عرفان پناه بردند. چون عرفان نوعی فلسفه سبزی است و در واقع گریز از عقلانیت است. بنابراین ضمن اینکه معتقدم فلسفه ملاصدرا اشکال دارد و قابل بحث است، اعتقاد دارم آن عقلانیتی که از فارابی تا ملاصدرا ادامه داشت به عنوان یک سنت عقلی، قابل فعال کردن است. یعنی از یک طرف در تقابل با عرفان و از طرفی دیگر در تقابل با طرح بی رویه علوم اجتماعی و انسانی جدید است که ما می توانیم به صورت عقلی مبنای آنها را طرح کنیم. سید جواد طباطبائی در پایان می نویسد پرسش اساسی غرب از دیدگاهی که به بحث ما مربوط می شود، پرسش از مبنای منطقی و مبنای عقلانی دورانی بود که می بایستی با زایش آغاز می شد و سیطره ای جهانی می یافت. این سیطره آن چنان که بر حسب معمول فهمیده و گفته اند صرفاً سیطره سیاسی نبود، بلکه می بایستی منطقی تلوین می شد که سیاست تنها یکی از فروع آن به شمار می آید. اگر این منطق به درستی فهمیده نشود، درامی خواهیم افتاد که پیش از این، امثال جلال آل احمد با سیاست زدگی در آن افتادند. نبرد با منطق تجدد با شمشیر چوبین سیاست، در بهترین حالت جز آب در هاوان کوبیدن نمی توانست باشد. اما در وضعیت ایران بن بستی بود، و رای بن بستیهای پیشین.

برهم زدن جلسه سخنرانی دکتر یزدی در سوئد

گروهی هیاوگر با تهاجم سازمان یافته مانع برگزاری سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران در استکهلم شدند. این سخنرانی قرار بود به مناسبت پنجاهمین سالگرد جهانی حقوق بشر ایراد گردد. این حرکات هر هدف سیاسی که داشته باشد در عمل به علت ممانعت از آزادی بیان و جلوگیری از ارائه و برخورد اندیشه ها و سلب آرامش و امنیت شرکت کنندگان در جلسه و تهدید و توهین سخنران و شنوندگان اقدامی مغایر با حقوق بشر و دموکراسی و برخلاف اخلاق انسانی است. کسانی که می کوشند زیر شعارهای به اصطلاح "چپ" با خشونت و تهدید از آزادی بیان و گفتگوی نظری و سیاسی میان گرایشهای متفاوت سیاسی جلوگیری کنند، در عمل عکس برگردانی از رفتار نیروهای حزب الهی را در خارج از کشور به نمایش می گذارند. بسیاری از نیروهای سیاسی و مردم عادی با اعتراض شدید خود به مهاجمان و تشنج آفرینان از آنان درخواست کرده اند که از استفاده از چنین روشهای ناسالمی در مبارزه فکری و سیاسی دست بردارند. در این تردیدی نیست که کوشش برای حذف رقیب و مخالف سیاسی از طریق زور و ارباب و خشونت صرفنظر از هر ادعائی تنها نشانه یک رفتار سیاسی تمامیت گرا و ضد دموکراتیک است که آب به آسیاب دشمنان آزادی و دموکراسی می ریزد.

یک تناقض مهم در حل مساله کردستان

شماره ۲۶۲ نشریه "گوردستان" ارگان حزب دمکرات کردستان ایران اهمیت یافتن مساله کرد در افکار عمومی، کنفرانس ها و نشست های بین المللی و نیز سازمان ملل متحد و نیز رسانه های گروهی جهان را که از یک دهه پیش آغاز شده و ادامه دارد را به عنوان یک پدیده مثبت و مهم در حل مسئله کرد ارزیابی کرده است. این مقاله پس از اشاره به دهها میزگرد و کنفرانس بین المللی و ارائه پیشنهادات بسیار برای حل مساله کرد از سوی

مجامع بین المللی یک پرسش جدی را به میان کشیده و نوشته است: "پرسیدنی است که تقصیر به تحقق نیویستن این پیشنهادات و این مطالبات متوجه چه کسانی است؟ آیا متوجه مراکز و مراجعی است که روی سخن پیشنهاددهندگان یا آنهاست، مثل سازمان ملل متحد و دولتهای بزرگ و دولتهای منطقه؟ آنهایی که وظیفه دفاع از این خلق را برعهده گرفته اند یا نیروهای سیاسی کردستان؟ ... اما هرگز نباید از توجه به این واقعیت غافل ماند که بخش اعظم مسئولیت در این خصوص بر دوش نیروهای سیاسی کردستان قرار می گیرد. لیکن متأسفانه، اکثریت نیروهای اصلی درون جنبش کرد آنطور که شاید و باید روابط حسنه چندانی باهم نداشته و ندارند تا جملگی دست به دست هم و با همکاری همه آنان به حسن استفاده از شرایط مناسبی برخیزند که اینک برای حل مساله کرد فراهم گشته است، برای آن برنامه ریزی کنند و در به تحقق رساندن پیشنهادات و مصوباتی که در این راستا صورت گرفته است کوشا باشند. این نیروها با تشدید روابط تیره ای که باهم داشته اند و با اصرار به ادامه جنگ و خونریزی در میان خود، بسیاری از دوستان و دوستداران خلق کرد را وازده کرده و آنها را از ادامه مساعی خود در این خصوص دلسرد نموده اند. نتیجتاً به شرایط مناسبی که در سطح جهان برای مطرح شدن مساله کرد فراهم گشته زبانهای جبران ناپذیری وارد ساخته است." تناقض مهم دیگری که در حل مساله کردستان ایران نشریه "گوردستان" از پیش کشیدن آن خودداری می کند مشی سیاسی مسلحانه این حزب است که با تمام قرارهای بین المللی درباره مساله کردستان در تضاد آشکار قرار دارد. به پیروی از این چنین مشی سیاسی نادرست و ستیزه جویانه ای است که این حزب درست برخلاف تفکر و فرهنگ سیاسی زنده یاد قاسملو از جمله به جای نزدیکی به نیروهای سیاسی آزادپخواه و اصلاح طلب در اپوزیسیون به همکاری با افراطی ترین و خیال پردازترین نیروهای برانداز در میان چپ لنینیستی و سنتی روی آورده است. اما در هرصورت طرح این موضوع که تقصیر عدم حل مساله کردستان به خود کردها هم مربوط می شود خود یک پرسش جدی اساسی و یک گام به جلو است. مقاله "گوردستان" با این یادآوری مهم پایان می یابد که "باید به تجدیدنظر در رفتار و کردار خود پردازیم و کاری نکنیم که پشتیبانی بین المللی را - که سرمایه بسیار ارزشمندی است - به سادگی از دست بدهیم."

فاجعه دلخراش آتش سوزی در هیسیننگن یتبوری (سوئد)

حزب دمکراتیک مردم ایران - واحد سوئد، در اعلامیه ای به مناسبت این واقعه تأسف آور می نویسد: در این حادثه جانگذار ۶۳ نوجوان و جوان نوشکفته جان باختند و ۱۹۰ تن دیگر به سختی مجروح شدند. قربانیان این فاجعه از ملیتهای گوناگون و منجمله سوئدیه بودند. اما اکثریت بزرگ این نوجوانان ۱۳ تا ۱۸ ساله فرزندان خانواده های مهاجر و پناهنده از کشورها و ملیتهای گوناگون از جمله ایرانی، سوماتی، عرب، کرد و اسپانیایی زبان بودند. فاجعه در گرمای گرمی یک مراسم جشن و پایکوبی در اثر آتش سوزی در سالی رخ داد و قربانیان خود را به گونه ای جانگداز طعمه حریق و خفگی کرد. علل بروز آتش سوزی هنوز روشن نیست.

۱۲ تن از جان باختگان این فاجعه، ایرانی وهم وطنان عزیز ما بودند. زجر و رنج خانواده های داغدار ایرانی که جگرگوشکان خود را باچنگ و دندان از انواع مهلکه های سخت زندگی بدر برده اند و اینک شاهد پرپر شدن آنها به گونه ای چنین بیرحمانه باید باشند، از تصور و قدرت بیان خارج است. امید است که هم بستگی و همدردی بی سابقه انسانی با خانواده های داغدار و تشکیل کمیته ها و گروههای چندگانه کمک رسانی و برگزاری انواع مراسم شرکت هزاران تن از گروههای گوناگون مردم اعم از مهاجر و سوئدی، ذره ای از اندوه این خانواده ها بکاهد. ابراز هم بستگی هزاران ایرانی از شهرهای مختلف سوئد و شرکت بسیار گسترده در سوگواری و همدردی با خانواده های دردمند، حساسیت و احساس تعلق ملی را به گونه کم سابقه ای بروز داد. حزب دمکراتیک مردم ایران - واحد سوئد نیز خود را در ماتم این خانواده ها شریک می داند و برای - آنها شکیبایی و تحمل آرزو می کند.

حزب دمکراتیک مردم ایران - واحد سوئد

۳ نوامبر ۱۹۹۸

اعلامیه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران درباره انتخابات مجلس خبرگان

اول آبان ...

شکست خورده و اعتباری در میان مردم ندارد. به همین جهت برای نجات خود به محمد خاتمی و کرباسچی متوسل شد. در همین راستا، برای جلب افکار عمومی، مسئولان نشریه توس را که با سروصدا به نام اقدام علیه امنیت ملی دستگیر کرده بودند، در شب قبل از انتخابات آزاد کردند. این امر بشارت می دهد که فعالیت مطبوعات دگراندیش دوباره آغاز خواهد شد و این پیشگامان آزادی کار خود را با استقبال پرشورتر مردم از سر خواهند گرفت. اولین خبرها حاکی از آنست که جناح خاتمی هم ساکت نمانده است. انتشار نامه دوم مهدی کروبی، دبیر مجمع روحانیون مبارز در فردای روز انتخابات، که حاوی افشاگری های تکان دهنده از سوء استفاده های شورای نگهبان و تخلفات وی است بیانگر عزم و اراده آن ها برای ادامه پیکار برای تامین شرایط انتخابات دموکراتیک است. هم زمان وزیر کشور با تعیین هفتم اسفندماه برای انتخابات شوراها شهر و روستا، که به واقع نمایش عظیمی از مردم سالاری است قصد حکومت خاتمی را برای توسعه سیاسی و مشارکت دادن مردم در تصدی امورخویش نشان می دهد. بدیهی است که راه آزادی در ایران مستقیم و هموار نیست. فرجام موفقیت آمیز آن در گرو آنست که نیروهای سیاسی آزادی خواه و مردم ایران با این پیکار سرنوشت ساز منفعلانه برخورد نکنند و منتظر لحظه های هر از چندگاهی انتخابات نشینند. بلکه با اراده قوی و فعال تر، گام در صحنه سیاسی روزمره ایران بگذارند و از سوی دیگر فقط چشم به انتظار اصلاح طلبان درون حاکمیت و پیرامون آن دل خوش نکنند.

بیراهه الهیات ...

محمدرضا فشاهی در قسمت "فلسفه و الهیات" می گوید، مرز بین فلسفه و الهیات را روشن کند و در پایان این نتیجه را اعلام می کند که: "آنچه از زمان فارابی تا کنون در ایران و جهان اسلام در زمینه تفکر تحریر گردیده نه فلسفه بلکه الهیات و عدل الهی بوده است".

با وزش توفان انقلاب بورژوازی و شکل گیری و تحقق روستگری در اروپا، نسل جدیدی از روشنفکران ایرانی چون ملکم، آخوند زاده، کرمانی، تالبوف به وجود می آیند که به نظر نویسنده اگرچه نتوانستند باب جدیدی در فلسفه نوین جهانی بیافرینند، اما در عوض در سطح ملی بروری انحطاط و عقب ماندگی ایران دست نهاده و خواستار اخلاق و سیاست جدید شدند.

نویسنده بعد از ترسیم روند عدم شکل گیری فلسفه در ایران، تزی اصلی خویش که چرا و چگونه روح ایرانی از دقایق و ظرایف فکر فلسفی طفره می رود را بیان می کند.

نویسنده در قسمت پایانی کتاب در فصلی با عنوان فیلسوف، سیاستمدار شهید با جمله تأیید آمیز از اقبال لاهوری که "ذهن ایرانی چون پروانه ای سرمست از گلی به گلی پرمی کشد" به آسیب شناسی سیاسی - اجتماعی ایران در رابطه با قدرت می پردازد و توضیح می دهد که چگونه و چرا ذهن ایرانی از برپائی دستگاههای فلسفی عاجز است. فشاهی می نویسد: "فلسفه در ایران همواره نظیر دانه گندم بوده که در میان دو سنگ عظیم آسیا، شهریار خداسالارانه آریایی و خدا سالاری اقوام سامی به اینسو و آنسو پرتاب گشته است، لذا برای درک شکست فلسفه و فلاسفه در ایران و شاید در سرزمین های اسلامی باید نخست بر این مسئله یعنی رابطه قدرت با فلسفه انگشت نهاد، تا روشن گردد که چرا سرانجام فیلسوف جامه شهید برتن می کند".

نویسنده آنگاه در سرتاسر قسمت پایانی به تحلیل روح ایرانی از خلال متون ادبی چون شاهنامه فردوسی می پردازد و به وجه تشابه تراژدی سیاوش با تراژدی یونانی هیپولیت اشاره می کند. آنگاه با مقایسه میان مرگ سیاوش و مرگ یحیی تعمید دهنده در انجیل تلاش می کند تا ویژگی روح ایرانی را دریابد. او بازتاب اسطوره سیاوش را در مرگ حسین بن علی می جوید و سرانجام روند به شهادت رسیدن سهروردی، ترس و وحشت غزالی، حمله و تکفیر روحانیون تشری علیه ملاصدرا و قتل میرزا رضای کرمسانی و به قتل رسیدن دکتر تقی آرائی در زندان رضاشاهی و نیز مرگ احسان طبری در زندان جمهوری اسلامی همه را ادامه یک جریان عمده در تاریخ اندیشه ایرانی می شمارد که روح ایرانی را به وجود آورده است، روحی که در آن فیلسوف، اسطوره، پارسا، عادل و کمال و تاریخ و شهید درهم آمیخته اند.

آنچنانکه در آغاز یادآور شوم، کتاب فشاهی نیازمند بررسی و تحلیل در گستره جریانهای فکری - فلسفی ایران معاصر است که امیدوارم در آتی نزدیک بتوانم در مقاله ای جداگانه به آن بپردازم.

هم میهنان گرامی !

جناح راست و انحصارگر حاکمیت با تعطیل روزنامه و نشریات دگراندیش و دستگیری گردانندگان آن ها و عده دیگری از آزادیخواهان، با مدیدن در تنور جنگ با افغانستان و ایجاد یک جو مصنوعی پرتنش، مقدمات انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان را در فضائی پرخفقان تدارک دیده است.

رد صلاحیت عده کثیری از نامزدهای "نامطلوب" و غیرخودی و منتقد، به دست شورای نگهبان، خودداری و کناره گیری برخی از نامزدهای تواندیش دینی به خاطر ناراضائی از همین اوضاع و احوال، عملاً انتخابات را به یک امر فرمایشی مبدل ساخته است.

جناح راست انحصارگر با اقدامات خود نشان می دهد که هم چنان نسبت به پیام دوم خرداد بی اعتناست. اینان براین گمانند که بتوانند با استفاده از اهرم های غیردموکراتیک "قانونی" که در اختیار دارند، از تحول جامعه ایران به سوی مدنیت و آزادی جلوگیری کنند.

موضع ما در قبال "ولایت فقیه"، ماهیت و عملکرد غیردموکراتیک مجلس خبرگان و هر نهاد منافق با حاکمیت مردم در اسناد چهارمین کنگره حزب دموکراتیک مردم ایران مندرج است. در این اعلامیه مخاطب ما مردم ایرانست که از این وضع و خودکامگی ها ناراضی اند.

هم میهنان گرامی !

راه بیان ناخرسندی و مخالفت با این زورگویی ها و تجاوز به حقوق دموکراتیک مردم، خودداری از شرکت در انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان و گفتن یک نه قاطعانه به این نمایش فرمایشی است.

تنها از این طریق می توان به گردانندگان رژیم و جهانپسان نشان داد که مردم ایران قیم نی، خواهند و در عزم خویش برای آزادی و به دست گرفتن سرنوشت خود کاملاً مصمم اند.

شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

۲۱ مهرماه ۱۳۷۷

سالگرد اشغال سفارت آمریکا: جامعه مدنی به جای شعار مرگ بر آمریکا

به مناسبت سالگرد اشغال سفارت آمریکا هزاران دانشجو به دعوت دفتر تحکیم وحدت دست به راهپیمائی زدند و در مقابل سفارت سابق آمریکا در تهران تجمع کردند. برخلاف سابق در این تظاهرات از دادن شعارمرگ بر آمریکا و نیز سوزاندن پرچم آمریکا خودداری شد. این حرکت جدید دانشجویان میانه رو با واکنش خشم آلود نیروهای تندرو روبرو شد. حدود ۲۰۰ تن حزب الهی تلاش کردند تا مراسم دانشجویان را مختل کنند که با دخالت دهها پلیس ضد شورش موفق نشدند. بنا به گزارش مطبوعات مستقل حتی یکی دو نفر از فعالین حزب الهی شاید برای اولین بار با ضربات باطوم روبرو شدند. نکته قابل توجه در مراسم امسال استفاده از گفته های خاتمی به جای کلمات آیت الله خمینی بود. به روی پوستر دعوت به راهپیمائی دانشجویان نوشته شده بود: "چگونه می توان دیوار بی اعتمادی را در جامعه جهانی فرو ریخت" شایان ذکر است که خاتمی از این جمله برای توصیف وضعیت رابطه ایران و آمریکا استفاده کرده بود.

سخنگوی اصلی این مراسم اصغرزاده بود که خود جزو دانشجویان پیرو خط امام در سازماندهی اشغال سفارت آمریکا بود. وی در این مراسم از شرکت کنندگان خواست که به جای تکبیر فقط دست بزنند. حزب الهی ها از این ابتکار بشدت آشفته شده و شعار می دادند "سوسولها دست نزنید، النگوها تون می شکند" اصغرزاده از اشغال سفارت آمریکا دفاع کرد و آنرا واکنش ملت ایران علیه ظلمهای آمریکا خواند. اما تأکید کرد که حاضر است که گروگانها را دعوت کرده و از آنها در ایران پذیرائی کند تا با زبانی جدید به معرفی مظلومیت ایران بپردازد. وی از ارتباط و دیالوگ میان سازمان های غیردولتی که بر افکار عمومی تأثیر بسزائی دارند حمایت کرد و در پایان سخنرانی بر تشکیل جامعه مدنی و دموکراسی به عنوان ضرورتهای فعلی جامعه تأکید کرد.

مبانی توسعه ...

که دموکراسی اجتماعی بر پایه جامعه مدنی، نتیجه توسعه نیست بلکه شرط توسعه است و شاید با قاطعیت گفت جزئی از روند توسعه است. اما جامعه ایران، با مشکلات و مسائل عدیده ای در امر توسعه روبروست و آن مشکلات و مسائل، ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران است که در یک پروسه تاریخی پدید آمده است. رشد مدرنیسم در ایران از طریق بالا از طرف رضاشاه و پسرش، جامعه ایران را علیرغم اینکه به جهان امروز کشاند، اما با خود پیامدهای گوناگونی را به ارمغان آورد و منجر به این مشکلات شد. فرایند ناموزون توسعه ایران، ناشی از توسعه دولتمدار و از بالا بوده است و چنین است که از جنبه اقتصادی ثروت و سرمایه در مناطقی متمرکز شده است و دیگر مناطق از بسیاری از مواهب بی بهره شده اند و لذا این موضوع پیامدهای فرهنگی - اجتماعی ویژه با خود به ارمغان آورده است که عملاً جامعه را به چندین ساختار به کلی متناقض تقسیم کرده است. از یک سو ساختار و ساز و کارهای سنتی اقتصاد و باز تولید فرهنگ آداب و رسوم ویژه آن و از سویی دیگر ساختارهای مدرن با بهره گیری عالیترین سطح تکنولوژی. از دیگر مسائل ساختاری، نرخ رشد جمعیت بالای ۳ درصد است که جمعیت جوان ایران را می سازد و نیاز روز افزون این جمعیت رو به افزایش به کار، مسکن، فرهنگ نو، ... است که با توجه به گسترش شبکه برق رسانی به اقصا نقاط ایران، زمینه استفاده از شبکه های تلویزیونی از طریق ماهواره را فراهم آورده است. لذا توفقی در سطح زندگی کشورهای پیشرفته جهان، بدون زیر ساختهای لازم از جنبه مادی و ذهنی به وجود آورده است. در یک برآورد از ساختار جمعیتی ایران بایستی ظرف ده سال آینده ۱۵ میلیون امکان شغلی فراهم آورده شود، از سوی دیگر این رشد سریع جمعیت، برای ایران که یک جمعیت جوان است به منازعات نسلی، میان نسلهای گوناگون دامن خواهد زد.

عدم تعادل بین بخش دولتی عریض و طویل در حوزه های اداری - اقتصادی و بخش خصوصی ضعیف در حوزه تولید صنعتی - خدماتی از دیگر مشکلات ساختاری جامعه ایران است، گسترش بخش خصوصی به واسطه اینکه تعادل و زیر ساختارهای لازم وجود ندارد، سرعت سرمایه بخش خصوصی را متوجه سرمایه تجاری می کند و با آنرا از کشور خارج می سازد. از سوی دیگر گسترش بخش دولتی نیز به امکان گسترش و تقویت پایه های جامعه مدنی لطمه جدی وارد می آورد.

اکنون اگر سمت و سوی هر کدام را به طور فشرده جمع بندی کنیم، می توان گفت که در پروژه اول یعنی جامعه ولانی، اهداف ایدئولوژیک عمده ترین هدف برنامه توسعه است، و آن همانا، پرورش انسان ایده الی است که در فرهنگ اسلامی نوید داده شده است. در پروژه دوم، بعد خاصی از انسان مطرح است که همانا انسان صرفاً اقتصادی است و به آن به مثابه یک ابژه اقتصادی می بایست نگریسته شود از جنبه نگرش فلسفی انسان پدید آمده از درون روشننگری چسبزی جز روح تجارت

و اقتصاد ندارد. در پروژه سوم که همانا جامعه مدنی است و در نوشتارهای قبل کوشیدیم، آنرا توضیح دهم، سوژه لایه، لایه است و مهمترین ویژه گی آن آگاهی به مثابه من اندیشنده است، پس اگر مبنای توسعه تحقق فرد شدگی فرد است، نیازهای او مختلف، متنوع و متفاوت است. نیازهای پیچیده این "من اندیشنده" نیازهای، اقتصادی، معیشتی، نیازهای فرهنگی، نیازهای اخلاقی، نیازهای قومی و عرفی، نیازهای هنری، استه تیکی و عاطفی است که قطعاً باید مورد توجه قرار گیرد و این جز با تکیه بر آگاهی به خود برای تک تک افراد و ابعاد اجتماع ممکن نیست.

آزار و پیگرد بهائیان در ایران شدت گرفته است!

هم میهنان گرامی،
بنابر اخبار واصله، در ماه های اخیر فشار روی جامعه بهائیان ایران تشدید شده است. در اوایل ماه گذشته ۳۶ بهائی دستگیر شدند و بیش از ۵۰۰ خانه که با موسسه آموزش عالی بهائیان در ارتباط بودند، مورد بازرسی قرار گرفته اند. موسسه آموزش عالی بهائیان یک شبکه غیررسمی و به ثبت نرسیده است که ده سال پیش، پس از آنکه ورود بهائیان به دانشگاه ها ممنوع شد، تاسیس گردیده است. این فشارها به ویژه بعد از اعدام روح الله روحانی به اتهام بهائیت در مرداد ماه گذشته افزایش یافته است. هم اکنون ۶ بهائی محکوم به اعدام شده اند و خطر مرگ آن ها را تهدید می کند.

حزب دموکراتیک مردم ایران که طرفدار آزادی انتخاب مذهب و مخالف هرگونه فشار وستم بر پیروان اقلیت های مذهبی است، تضییقات و تبعیضات زیادی را که در جمهوری اسلامی علیه هم میهنان بهائی ما اعمال می گردد، شدیداً محکوم می کند. ما از دولت جمهوری اسلامی می خواهیم تا تمام کسانی را که به خاطر بهائی بودن زندانی کرده است، آزاد سازد و حکم محکومیت اعدامی ها را لغو نماید.

حزب دموکراتیک مردم ایران، تمام سازمان های سیاسی ایران را فرا می خواند که به این بانگ اعتراضی بپیوندند.

ما از همه سازمان های حقوق بشر و دولت های بزرگ جهان می خواهیم تا با فشار خود از حکومت ایران بخواهند تا دست از آزار و تبعیض ایرانیان بهائی بردارد.

هیئت اجرایی شورای مرکزی
حزب دموکراتیک مردم ایران

۱۰ آبان ۱۳۷۷

نگاهی بر ...

به مثابه قطب نمای مبارزات انقلابی، همچنان مطرح است.

همانطور که در بالا ذکر شد فلسفه سیاسی مارکس بر این است که در جامعه سرمایه داری، اهرمهای اصلی، ثروت و قدرت در دست عده معدودی از صاحبان وسایل تولید قرار می گیرند و در نتیجه مناسبات اجتماعی غیرانسانی می شود. وی راه نجات بشریت را در سرنگونی نظام استثمارگر و ناعدلانه سرمایه داری و در عوض استقرار سوسیالیسم و نهایتاً کمونیسم بر پایه مالکیت اجتماعی و برابری می داند. در این رابط است که مارکس نظرات فلسفی (ماتریالیسم تاریخی) و اقتصادی (تنوری ارزش) و جامعه شناسی (از خود بیگانگی) خود را مطرح می کند. منتهی، در قرن ۲۰، برخی از پیش بینی ها و تنوریهای " علمی - تاریخی " مارکس عملی نگشته اند و برای مثال تقسیم طبقاتی جوامع سرمایه دار آنگونه که مارکس انتظار داشت به دو قطب عمده پرولتاریا و سرمایه دار منجر نشده بلکه به تعداد جمعیت اقلیت بینابین اضافه شده است. در عین حال سرمایه داری توانسته است که در پرتوی پیشرفت تکنولوژی و مدیریت مدرن و همچنین با توسل به برخی موازین " سوسیالیستی " (برای مثال بیمه کار، درمان و بازنشستگی و سیاستهای پولی برای مقابله با بحران های اقتصادی) به حیات نسبتاً پویای خود ادامه دهد. بطور همزمان در این قرن، تجربه " سوسیالیسم واقعا موجود " با نارسائی های عظیمی (برای مثال نظام های غیردمکراتیک، تمرکز قدرت سیاسی - اقتصادی در دست اقلیت بوروکراتیک حاکم و رکود اقتصاد و تکنولوژی) روبرو شد.

این بحث یکی از مهمترین مسائل در مقابل جنبش چپ و مترقی، در عصر حاضر است و در اینجا تنها به این اکتفا می گردد که تاکید شود خیلی از تحلیل های انتقادی مارکسیسم در مورد شیوه تولید سرمایه داری و مناسبات حاکم بر آن، همچنان از اعتبار زیادی برخوردارند و بی شک آرمانهای انسانی و عدالتخواهانه مارکس و پیروان فکری او هنوز افق زندگی ایده آل را برای بشریت تشکیل می دهند.

۱. G.W.F. Hegel, 1820, "Philosophy of rights", translated with notes by T.M.

Knox, Oxford University press, 1987
۲. Karl Marx, 1843, "Early writing", Translation and Edited by T.B.Bottomore, new forward by Erick Fromm, 1964, Mc Graw-Hill book company

۳. کارل مارکس، ۱۸۴۳، "نقد فلسفه حق هگل - مقدمه"، ترجمه رضا سلحشور، انتشارات نقد،

ژانویه ۱۹۸۹

۴. "Great Political thinkers: Plato to the Present," Editors William Ebensteit and Alan O. Ebensteit, 1991, Harcourt Brace Jovanovich College Publishes

۵. Essential works of Socialism, Edited by Irving Howe, Bantam Books 1971

آثار درخشان سیمین بهبهانی

مجموعه اشعار سیمین بهبهانی به نام "جای پا تا آزادی" در ایران به انتشار رسید. این مجموعه شامل ۶ کتاب قبلی نویسنده است، به اضافه اشعاری که قبلاً اجازه انتشار نگرفته بودند. از این شاعر قبلاً کتابی به نام "باقلب خود چه خریدم" گزینه قصه ها و یادها که در برگزیده خاطره گونه هایی از اوست منتشر شده است. در این کتاب نثر ساده و یکدست سیمین بهبهانی خواندنی است. و چیره دستی خود را در این عرصه هم نشان داده است. به علاوه روایت صادقانه زندگی زنی است در فراز و نشیب های زندگی زنانه اش، بی آنکه سعی کند واقعیات را در پرده عفاف معمول جامعه پنهان سازد.

باز هم حکایت سرشکستگی زنان سرکش

کتاب باغ مارشال را نه از این رو که نویسنده آن زن است مطرح می کنیم بلکه به دلیل اینکه این کتاب فروش زیادی در ایران داشته است و داستان زن و مردی را پی می گیرد که بعد از ازدواج به لندن می روند و در آنجا زن می خواهد به دنبال علاقه اش که هنرپیشگی است برود و غیرت مردانه مرد آنرا تاب نمی آورد و مرد فرنگی را که خواسته زن را به این راه بکشد به قتل می رساند و به زندان می افتد و بعد از بیست سال از زندان آزاد می شود بی آنکه کسی از اطرافیان در مورد حقانیت عمل او تردیدی به خود راه دهد با ثروتی که از قبل داشته زندگی خوبی را برای خود تدارک می بیند و اما زن که در این میان نه تنها به خواسته خود نرسیده بلکه فرزندشان را هم به تنهایی بزرگ کرده است، به چنان سرنوشت دردناکی دچار شده است که گفتن ندارد. اما نویسنده مجال نمی دهد که خواننده حتی بر فلاکت زن دل بسوزاند و مدام یادآوری می کند که این سزای رفتار خود اوست و خود قهرمان زن کتاب را هم به این باور می رساند و سرانجام زن بعد از دیدن شوهر و تحویل دادن بچه شان به او می میرد. و گویا هدف این بوده که زنان این داستانها را بخوانند و هوای سرکشی به سرشان نزنند. تاسف بار اینکه تازگی ها کتاب هایی که فروش سرسام آوری در ایران پیدا می کنند اغلب چنین داستانهایی را پی می گیرند. "حکایت روزگاران" از "فریده گلیو" هم داستانی در همین حد و حدود است. مصیبت هایی که بر سر زنی به دنبال جاه و مقام و پول می آید. گویا در ایران ادبیات نقشی جدی در تربیت زنان و سر به راه کردن آنها به عهده گرفته است.

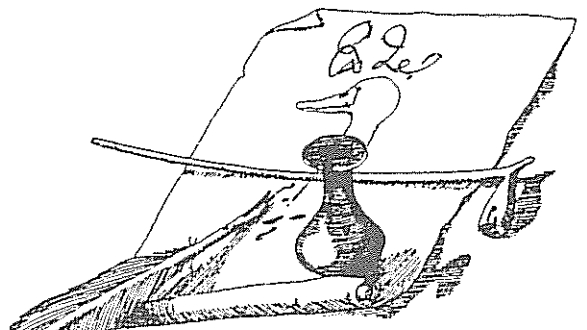
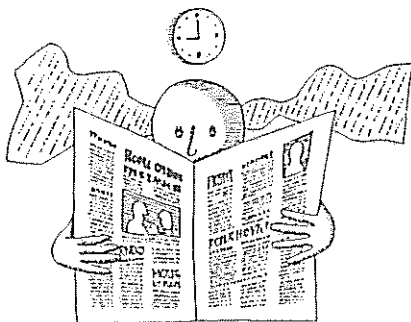
پیشادخت شعر: زندگی و شعر فروغ فرخزاد [آزاد]

فروغ فرخزاد از جمله هنرمندانی است که بسیار درباره اش نوشته اند و کتابهای زیادی از آثارش، نقد کارهایش و زندگی نامه اش نوشته شده است. کتاب حاضر از بهترین آنهاست. کتاب جامعی است که نقد و نظرهای بسیاری درباره فروغ را در برمی گیرد.

محسن مخملباف در مقاله ای در این کتاب می نویسد: "غیر از فروغ که با صداقتش آن من زنانه خویشتن را به ما نمایاند، زنی در بیان زن بودن خود کمکی به ما مردان نکرده است و هرگاه اثری از ایشان دیده ایم آن خود مردان مان را دیده ایم و نه نیم مظلوم مانده بشر معاصر را. و همین نکته در بقای مرد سالاری و مرد باوری کم تاثیر نبوده است." هنوز هم جا دارد درباره فروغ نوشته شود و این بار از دیدگاهی که کمتر مردان به آن پرداخته اند.

کشاندن دولت است. در خصوص تقسیم عادلانه یارانه های پرداختی، بویژه در رابطه با مصرف مواد انرژی زا و کالاهای وارداتی هنوز تصمیم مشخصی گرفته نشده و دولتیان از پیامدهای اجتماعی چنین تصمیم گیری هایی به حق واهمه دارند. آقای نوربخش، رییس کل بانک مرکزی ایران، که خواهان استقلال بانک مرکزی و نظارت مستقل بر سیاست های پولی کشور است، در همین رابطه می گوید: "تغییر عادات مصرف می تواند نقش موثری در افزایش میزان پس انداز ملی داشته باشد"، و ادامه می دهد: "ژاپنی ها با قبول زندگی در خانه های کوچک موفق شدند تمامی هزینه های خود را به همین میزان کاهش دهند" برای مردم کشوری که بیش از نیمی از درآمدهای خود را صرف پرداخت اجاره خانه می کنند و زیر بار گرانی سرسام آور کمر خم کرده اند، تجویز "مصرف معقول" نشانه بی خبری ازوضع زندگی مردم است. تجدید نظر جدی در پرداخت یارانه ها، بصورتی که اقشار کم درآمد مردم از مواهب آن بهره مند گردند جزو اقدامات ضروری است که هنوز برنامه ای برای آن طرح نشده است و با توجه به نبود ثبات سیاسی در کشور پیش بینی انجام آن مشکل بنظر می رسد.

بحث های میان گروه های ذینفوذ در ایران حول این محور دور می زند که آیا توسعه سیاسی مقدم است یا توسعه اقتصادی. مطالعه بیغرضانه "طرح ساماندهی اقتصاد" دولت خاتمی نشان می دهد که این طرح بدون توسعه سیاسی، که معنای آن محدود به گسترش فضای فرهنگی و آزادیهای سیاسی در محدوده جمهوری اسلامی نیست، هیچگونه امکان عملی ندارد، چرا که محافل دارای نفوذ و قدرت، بازار، بنیادهای کلان و رنگارنگ که فعالیت های انحصاری در اقتصاد دارند، بسیاری از بوروکرات های دولتی وابسته به بخش عظیم صنایع و موسسات دولتی، نمی توانند با سیاست انحصار شکنی و رقابت اقتصادی سالم که در طرح به آن اشاره شده موافقت داشته باشند. توسعه سیاسی مطلوب برای دولت خاتمی، در کنار و به یاری بسیج فشار مردمی برای انجام اصلاحات اقتصادی مبتنی بر عدالت اجتماعی، تقویت جایگاه و نفوذ سیاسی و اجرایی دولت برای انجام این اصلاحات و از میان برداشتن مقاومت های ناشی از منافع عینی گروه های ذینفع در ابقای وضعیت موجود است. دولت خاتمی که در نظر دارد "تنها حکومت کند و از تصدی امور از سوی دولت بکاهد" بخش های دولتی را بجز در آن مواردی که در قانون اساسی بر دولتی بودن آنها تاکید شده، به بخش خصوصی بسپارد، در صورت تحقق آن، و با توجه به کاهش منابع درآمدهای دولتی با مشکلات بزرگی روبرو خواهد شد. سیاست خصوصی سازی که مستلزم اعمال سیاست های مدیریت اقتصادی است و حساب سود و زیان بر آن حاکم است و تحقق عدالت اجتماعی که مستلزم اعمال سیاست های حمایت از اقشار کم درآمد و صرف منابعی از بودجه عمومی و تصویب قوانین ناظر بر آن که بخش خصوصی را نیز در بر خواهد گرفت، از جمله قوانین کار، بیمه های درمانی و بازنشستگی و نظارت دولتی بر قیمت ها و غیره تضادهایی که بروز خواهد کرد هم اکنون بر طبق آمارهای منتشره ۶۲ درصد مردم از دستاوردهای اقتصادی دولت خاتمی ناراضی اند، آنهم در شرایطی که دولت خاتمی در دوران یکسال و چند ماه صدارت هیچ فرصتی برای انجام رفم های اقتصادی نداشته و بجز ارایه برنامه فعالیت چندانی نشان نداده و اقتصاد مملکت علیرغم این دولت به راه خود ادامه داده است.



حدیث ملال آور "صحت ارزیابی ها" !

ساسان رجالی فر

حزب توده در پلنوم هفدهم خود سازمانهای سیاسی مانند "جبهه ملی"، "نهضت آزادی"، "دکتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور" و گروههای دیگر مانند "جاما" و نظایر آنها را در "جبهه سازش و تسلیم" جای می داد. نمایندگان سیاسی این "جبهه سازش و تسلیم" را "رؤسایندگان وابسته به امپریالیسم" مانند امیرانتظام، نرینه، مقدم مراغه ای و یا "لیبرال آب کشیده" مانند مهندس بازرگان می نامید، که "از شنیدن نام کارگر، دهقان، پیشه ور و زحمتکش" دچار تشنج عصبی می شوند و هشدار می داد که دولت بازرگان "در دام امیرانتظامهای هنوز رسوا نشده" می باشد و به دست آنها اداره می شود. (اسناد پلنوم ۱۷).

گردش حوادث نشان داد که امروز پس از بیست سال آقای خاتمی و دوستانش به همان برنامه ای رسیده اند که بازرگان و یارانش در اوایل انقلاب داشتند و بدان گونه آماج حملات حزب توده ایران بود.

در ضمن باید این واقعیت را در نظر داشت که آقای مقدم مراغه ای از آنجا که حقوقدان بود، نخستین شخصیتی بود که در مجلس خبرگان با تصویب اصل "ولایت فقیه" به صورتی آشکار و عریان مخالفت کرد. بغض و کینه نیروهای به اصطلاح "خط امام" نیز با او از همین زاویه بود. ایشان سالهاست تقریباً در انزوا بسر می برد. و آنقدر منش و شخصیت دارد که نمی خواهد به طور تبلیغی بگردد: "بله من بودم"، "بله من بودم"! آقای حسن نرینه نیز با شجاعت رودرروی آیت الله خمینی ایستاد و بلاخره امیرانتظام را به جرم اینکه تلاش می کرد مجلس خبرگان را منحل کند، به زندان افکندند. پایداری و رادردی او در سالهای زندان جای شک در مورد شخصیت او نگذاشته است و انصاف او در یاری به توده ایها در زندان، زیانزد خاص و عام است. شخصیت برجسته اخلاقی فردی چون دکتر کاظم سامی در صحنه سیاست ایران نیز نادر است و بسیاری بر این واقعیت اذعان دارند.

حال باید پرسید آیا منزوی کردن چنین شخصیتهایی با برچسب های گوناگون و پرونده سازی علیه آنان چیزی جز عملکرد امروزی امثال مهدی نصیری در نشریه صبح یا آ الله کرم و حاجی نمکی است؟ واقعیت اینست که عملکرد حزب توده در آن دوره چیزی شبیه سیاست نیروهای توده ای بود که امروز حول "انصار حزب الله" گرد آمده اند. آیا سیاست و اصولی که امروز امثال خاتمی، اصغر زاده، عبدی، خوئینی ها، حجاریان، آرمین، سلامتی و... علیرغم گوناگونی و تنوع در افکار و عقاید دنبال می کنند، در اوایل انقلاب امثال بازرگان، امیرانتظام، مراغه ای و نرینه دنبال نمی کردند؟ آیا نمی باید آنان را نیز "درجبهه سازش و تسلیم" دسته بندی کرد و با همه دستگاه تبلیغاتی تلاش نمود، منزوی شوند؟ مگر محمد خاتمی در صدد رفع تشنج با آمریکا نیست؟ مصاحبه او را در آغاز سال مسیحی با کریستین امانپور و گفتن او درباره حقوق بشر، قانونیت، جامعه مدنی را چگونه باید تعبیر کرد؟ سازش و تسلیم با امپریالیسم؟

جالب اینجاست که حزب توده در همان زمان که شخصیت های دموکرات و ملی را لجن مال می کرد و آنان را عوامل امپریالیسم لقب می داد، با سلام و صلوات از شخصیت های مذهبی چون آیت الله مهدوی کنی حمایت می کرد. اما امروز نشریه "راه توده" که طبق معمول سنواتی معتقد است تمام حوادث صحت ارزیابی های حزب توده ایران را ثابت می کنند، به مهدوی کنی می تازد و نگران سفرهای او به انگلستان است و از خود نمی پرسد تکلیف تعریف و تمجیدهای گذشته چه می شود؟!

واقعیت اینست که نیروهای دیروز "خط امام" درست برخلاف مسیری که حزب توده ارزیابی می کرد متحول شده اند و تلاش آنان در راه بازگشایی فضای سیاسی جامعه، عادی کردن روابط با آمریکا و اروپا و ایجاد زمینه برای سرمایه گذاری خارجی که محمد خاتمی به کرات از آن دفاع کرده است، در سر لوحه سیاست آنان قرار دارد. "جبهه متحد خلق" پیشنهادی حزب توده لزوماً

تحولات سیاسی پس از رویداد دوم خرداد و گرایش مثبت بخشی از نیروهای درون طیف گسترده جمهوری اسلامی به سوی اصولی چون دموکراسی و پلورالیسم، گویا در میان عده ای از توده ایها این پندار را پدید آورده است که همان "نبرد که برکه" ابداعی حزب توده ایران پس از انقلاب، به پایان خوش خود نزدیک می شود. نوشته زیر پاسخی است کوتاه به این نوع ادعاها و بیان این نکته که حوادث اخیر ایران، برخلاف تصور عده ای، همگی در جهت خلاف ارزیابی ها و تحلیل های حزب توده ایران سیر کرده اند.

برای روشن کردن این موضوع نخست باید تصویری ولو کلی از خط مشی این حزب در پلنوم شانزدهم ارائه داد. در این پلنوم تصریح شده بود که حزب باید بکوشد با اتکا بر طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا، به ویژه نیروهای فعال انقلابی که تحت رهبری آیت الله خمینی هستند از جمله با سازمان مجاهدین خلق و همچنین سایر نیروهای انقلابی مانند سازمان چریکهای فدائی خلق و گروههای مترقی روشنفکران بخش دموکراتیک سرمایه داری ملی، بر پایه یک برنامه مترقی و خلقی زبان مشترک پیدا کند و جبهه متحدی به وجود آورد. این جبهه باید به صورت سدی در برابر تلاشهای سازشکارانه جناح سرمایه داری لیبرال ایران قرار گیرد. (نگاه کنید به اسناد پلنوم شانزدهم، اسناد و دیدگاهها).

بر این اساس حزب توده از همان آغاز می کوشید، جبهه پیشنهادی خود را برای انزوی لیبرالها سازمان دهد. همین حزب بود که بیش از هر سازمان و گروه سیاسی دیگر واژه لیبرال را به دشمنی در صحنه سیاسی ایران تبدیل نمود و آنرا به مثابه حربه کارائی علیه تشکیلات و نشریات جریانهای چون نهضت آزادی، جبهه ملی و غیره به کار گرفت. هسته اصلی استدلال حزب توده در آن زمان بدینگونه بود که نیروهای لیبرال تلاش می کنند مناسبات ایران را با آمریکا و اروپا عادی سازند و به آماجهای اصلی انقلاب ضد امپریالیستی ضربه وارد کنند، لذا می بایست برای نجات انقلاب، آنان را افشا و منزوی کرد. حال ببینیم این سیاست در عمل چه نتایج داشت:

حوادث ماههای اول پس از انقلاب به حزب توده ایران این امکان را داد تا به سرعت سازمانهای خود را گسترش دهد و به مخالفت جدی با نهضت آزادی و نیز شخصیتهایی چون مقدم مراغه ای، حسن نرینه، آیت الله شریعتمداری و نیز شخص مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت بپردازد. برای مثال هنگامی که حسن نرینه در اظهاراتش به صراحت اعلام کرد که اسلام ظرفیت حل مسائل امروز جهان را ندارد و عملاً رودرروی آیت الله خمینی قرار گرفت، کیانوری وارد میدان شد و او را به مناظره دعوت کرد. یا هنگامی که بازرگان تلاش می کرد با اهرمهای دولتی جلوی بی قانونیهای دادگاه های انقلاب را بگیرد، حزب توده به سود دادگاههای انقلابی و علیه دولت بازرگان موضع می گرفت و شعار "رود بر دادگاه های انقلابی" را زینت بخش ارگان خود می کرد. تلاش حزب توده برای نزدیکی به حزب جمهوری اسلامی و کوشش برای به انزوا کشیدن حزب خلق مسلمان نیاز به توضیح چندانی ندارد.

با اشغال سفارت آمریکا در تهران و سقوط دولت بازرگان، حزب توده تمامی هم و غم خود را مصروف به قطع کامل روابط ایران و آمریکا کرد و در پلنوم هفدهم ضمن استقبال از اشغال سفارت اعلام کرد که توطئه سازش لیبرالها نقش بر آب شده و از این تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی در ترکیب تازه ای که به طور عمده نماینده جناح مردمی نیروهای انقلابیست، مستقر گردیده است. (نگاه کنید به اسناد پلنوم ۱۷، مجله دنیا سال ۱۳۶۰).

باید یادآور شد که در واقع "نبرد که بر که" چیزی نبود جز مقابله نیروهای که خواستار آزادیها یعنی آزادی قلم، بیان، اجتماعات و حقوق بشر بودند و می کوشیدند با دنیای غرب و به ویژه آمریکا رفع تشنج کنند و نیروهای که خواستار محبوس کردن آزادیها و ایجاد تنش دائمی در روابط بین المللی برای به کرسی نشاندن سیاستهای انحصارطلبانه و سرکوبگرانه خود بودند.

آب

آب را گل نکنیم:

در فرو دست انگار، کفتری می خورد آب.
یا که در بیشه دور، سیره آی پر می شوید.

آب را گل نکنیم:

شاید این آب روان، می رود پای سپیداری،
تا فرو شوید اندوه دلی.

دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب.

زن زیبایی آمد لب رود،

آب را گل نکنیم:

روی زیبا دو برابر شده است.

چه گوارا این آب!

چه زلال این رود!

مردم بالا دست، چه صفایی دارند!

چشمه هاشان جوشان، گاوهایشان شیر افشان باد!

من ندیدم دهشان،

بی گمان پای چپرهاشان جا پای خداست.

ماهتاب آنجا، می کند روشن پهنای کلام.

بی گمان در ده بالا دست، چینه ها کوتاه است.

مردمش می دانند، که شقایق چه گلی است.

بی گمان آنجا آبی، آبی است.

غنچه آی می شکفتد، اهل ده باخبرند.

چه دهی باید باشد!

کوچه باغش پر موسیقی باد!

مردمان سر رود، آب را می فهمند.

گل نکردنش، ما نیز

آب را گل نکنیم.

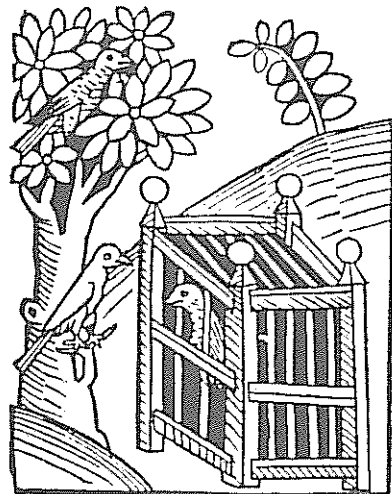
سهراب سپهری

«می باید در مقابل این "تلاشهای لیبرالی" قرار گیرد و جریان دوم خرداد را سد کند. این آقایان فراموش کرده اند که نه تنها "دمکراتهای انقلابی" به مارکسیسم لنینیسم متحول نشدند و بر عکس گرایش های لیبرالی و آزادیخواهانه پیدا کردند، بلکه بخش بزرگی از توده ایهای سابق و اکثریتی ها نیز در چنین مسیری گام گذاشتند. حال چگونه می توان با سماعت ادعا کرد که صحت ارزیابی های حزب توده ایران ثابت شده است؟ نمی خواهم این سماعت را به عدم صداقت تعبیر کنم، چرا که برای دیدن برنامه و عمل خود به گونه آی عینی که کاریست دشوار و طاقت فرسا، تنها صداقت کافی نیست. دانش و کار فکری منسجم و منظم و شهادت نیز لازم است. "راه توده" که در تحلیلهایش محمد خاتمی را با مصدق مقایسه می کند و به نیروهای دیگر هشدار می دهد که مبادا اشتباهاتی را که حزب توده در مورد مصدق انجام داد، در مورد خاتمی و دولتش مرتکب شوند، چرا عملکرد حزب توده ایران در مقابل بازرگان و بنی صدر را به نقد نمی کشد و این دوران را به فراموشی می سپارد؟ نقد اگر بخواهد کارساز باشد بایستی در پایه صورت گیرد. چرا "راه توده" اسناد پلنومهای شانزدهم و هفدهم را مورد بازبینی انتقادی قرار نمی دهد؟

واقعیت اینست اگر شانس در زمان انقلاب برای حزب توده ایران وجود داشت، در پلاتفرم زنده یاد ایرج اسکندری نهفته بود و اگر صحت ارزیابی کسی باید تأیید شود، ارزیابی ایرج اسکندری از آرایش نیروهای مذهبی و غیرمذهبی آن دوره است. حزب توده تحت رهبری کیانوری با ارزیابی غلط از نیروها و آرایش آنان، ارزیابی نادرست از تحولات بین المللی و روابط جهانی، ارزیابی نادرست از ماهیت نیروهای درون حاکمیت در راهی گام گذاشت، که تنها می توانست به فاجعه منجر شود و اینطور هم شد. هنگامی که حزب توده زیر ضربات جمهوری اسلامی قرار گرفت، نیروهایش به یاری اعضا و هوادارانش شتافتند که حزب آنها را سازشکار و ضد انقلاب نامیده بود. حزب توده تا آخرین نفس از رژیمی دفاع کرد که تقریباً تمامی رهبران و کادرهای حزب را به جوخه اعدام سپرد. البته به تعبیر امروز توده ایها، نیروهای جناح راست بودند که این سرکوب را سازماندهی کردند. گیریم که اینطور باشد، اما آیا قدرت گیری نیروهای راستگرا در حاکمیت تنها در سایه انزوا و کنار گذاشتن نیروهای معتدل و ملی یا به اصطلاح "سازش و تسلیم" نبود که میسر شد؟ مگر کتاب "تجربه ۲۸ مرداد" نوشته مرحوم جوانشیر علیه مصدق و برای توجیه سیاست آیت الله کاشانی و به دست آوردن دل عده آی نوشته نشد؟ مگر کیانوری اعلام نکرد که مدارک جدیدی به نفع آیت الله کاشانی یافته ایم؟ مگر جناح راست وامثال حسن آیت ادامه دهندگان راه کاشانی نبودند؟ مگر حزب توده در انتخابات مجلس خبرگان از شخص حسن آیت پشتیبانی نکرد. در جریان برکناری بنی صدر هنگامیکه کمیسیون سه نفری مرکب از مهدوی کنی، آیت الله یزدی و آیت الله اشرافی تشکیل شد، مواضع حزب توده چگونه بود؟ چرا حزب توده در زدن بنی صدر با مهدوی کنی و آیت الله یزدی در یک جبهه قرار گرفت. اگر بخواهیم این پرسش ها را ادامه دهیم، مثنوی هفتادمن کاغذ می شود! به راستی گذشت زمان صحت ارزیابی چه کسانی را ثابت می کند؟ تنها باید با رودکی هم نظر شد که :

هر که نامخت از گذشت روزگار

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگسار !



«راه آزادی» را آبنه شوید:

برای اشتراک نشریه ما کافی است که هزینه آبنمان را
(برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.

لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید
فرمائید!

بهای اشتراک برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و
برای امریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار
امریکا.

شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چک یا حواله پستی.
آدرس پستی ما:

Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

راه آزادی را می توان زیر آدرس

<http://members.aol.com/raheazadi>

در اینترنت یافت

Price:

Germany:	4 DM	Austria:	30 ÖS
France:	15 FF	Sweden:	18 SEK
USA:	3 \$	Italy:	4000 L

and in all other countries equivalent 4 DM.